



ویژگیهای فکری شیعه

ترجمه عقائد الامامیه



مترجم: کاظمی خلخالی

مؤلف: محمد رضا مظفر



مؤسسه فرهنگی انتشاراتی حضور

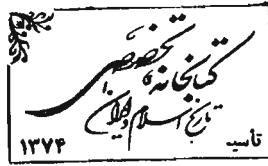
قلم - خیابان حقیقیه - شماره ۷۵

تلفن ۷۷۴۴۵۱ - فاکس ۷۷۴۴۵۶

شماره ک.ت.س. ۴-۵۸-۲۷۷-۹۶۴

ISBN: 984-6272-58-4





ویژگیهای فکری شیعه

ترجمه

عقائد الامامیة

به قلم دانشمند عالیقدر مرحوم

حضرت آیه الله آقای شیخ محمد رضا مظفر رحمته الله

با مقدمه

دکتر حامد حنفی داود (از نویسندگان معروف مصر)

ترجمه

استاد کاظمی خلخالی

انتشارات حضور

مظفر، محمدرضا، ۱۹۶۴ - ۱۹۰۴

[عقاید الامامیه. فارسی] /

ویژگی‌های فکری شیعه (ترجمه عقاید الامامیه) / به قلم محمدرضا
مظفر؛ مقدمه حامد حنفی داود؛ ترجمه کاظمی خلخالی. - قم: مؤسسه
فرهنگی انتشاراتی حضور، ۱۳۷۷.

.....ص.

ریال: 4 - 58 - 6272 - ISBN 964

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. کلام شیعه امامیه. ۲. شیعه امامیه - عقاید. الف. داود، حامد
حنفی، مقدمه نویس. ب. کاظمی خلخالی، زین‌العابدین، ۱۲۹۹ -
۱۳۶۵، مترجم. ج. عنوان. د. عنوان: عقاید الامامیه.

۲۹۷/۴۱۷

PIR ۲۱۱ / ۵ / ۴۱ ع ۵۸ م

۰۷۹ - ۲۰۱۶۴ م

کتابخانه ملی ایران

مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی حضور

قم / میدان شهدا / اول خیابان حجّتیّه / شماره ۷۵

تلفن ۷۷۴۴۶۵۱ / دورنویس ۷۷۴۳۷۵۶ (کد ۰۲۵۱)

ویژگی‌های فکری شیعه

(ترجمه عقاید الامامیه)

تألیف / آیه الله شیخ محمدرضا مظفر رحمته

ترجمه / زین‌العابدین کاظمی خلخالی

چاپ اول / ۱۳۸۰

چاپخانه / پاسدار اسلام

قطع رقعی / ۲۲۴ صفحه

تیراژ / ۵۰۰۰

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

شابک ۴ - ۵۸ - ۶۲۷۲ - ۹۶۴ - ISBN 964 - 6272 - 58 - 4

۷۵۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
نائب
۱۳۷۴

خداوند بزرگ و حکیمی را حمد و ثنا می‌گویم که به
من توفیق عنایت کرد، تا بتوانم چندین کتاب به
زبان فارسی دربارهٔ فرهنگ اسلامی به طور
عموم و امامیه به طور خصوص بنگارم.

زین العابدین کاظمی خلخالی

فهرست مطالب

- مقدمه استاد حامد حنفی داود..... ۹
مقدمه مؤلف بر چاپ دوم ۳۳
مقدمه مؤلف بر چاپ نخست ۳۵

پیش گفتار

- بخش یکم: اعتقاد ما در مورد کسب دانش و معرفت..... ۳۹
بخش دوم: اعتقاد امامیه درباره تقلید در احکام فرعی عملی ۴۳
بخش سوم: عقیده امامیه، در مسئله اجتهاد ۴۴
تعریف اجتهاد ۴۶
تعریف ادله شرعیّه ۴۶
بخش چهارم: عقیده امامیه در مورد شخص مجتهد ۴۷

فصل اول: الهیات (خداشناسی)

- بخش پنجم: درباره شناخت ذات و صفات خداوند..... ۵۰

- بخش ششم: عقیده ما در توحید و یگانگی ذات خداوند ۵۲
- اما زیارت قبور ائمه ۵۳
- بخش هفتم: عقیده ما در مورد صفات خداوند متعال ۵۵
- صفات سلویه، که به صفات جلال معروف هستند ۵۷
- بخش هشتم: عقیده ما درباره عدالت خداوندی ۵۹
- بخش نهم: در مورد تکلیف احکام شرع به انسان‌ها ۶۳
- بخش دهم: عقیده ما در قضا و قدر ۶۵
- بخش یازدهم: عقیده امامیه در مورد حقیقت «بدا» ۷۰
- بخش دوازدهم: عقیده ما امامیه درباره احکام دینی ۷۳

فصل دوم: نبوت چیست؟

- بخش سیزدهم: عقیده امامیه درباره نبوت ۷۸
- بخش چهاردهم: نبوت لطفی است از خداوند به انسانها ۷۹
- بخش پانزدهم: عقیده ما امامیه در معجزه پیامبران ۸۳
- بخش شانزدهم: عقیده ما در عصمت انبیا ۸۷
- عصمت چیست؟ ۸۸
- بخش هفدهم: عقیده ما در صفات پیامبر ۸۹
- بخش هیجدهم: اعتقاد ما درباره انبیاء و کتابهای آنان ۹۰
- بخش نوزدهم: عقیده ما در اسلام ۹۱
- بخش بیستم: عقیده ما درباره تشریح کننده اسلام ۹۷
- بخش بیست و یکم: عقیده ما درباره قرآن کریم ۹۸
- بخش بیست و دوم: دین اسلام و شریعت‌های ما قبل اسلام ۱۰۰

فصل سوّم: امامت

- بخش بیست و سوّم: اعتقاد ما درباره امامت ۱۰۸
- بخش بیست و چهارم: عقیده ما در عصمت امام ۱۱۱
- بخش بیست و پنجم: عقیده ما در صفات و علم امام ۱۱۱
- اماکیفیت علم امام ۱۱۲
- بخش بیست و ششم: عقیده ما در اطاعت امام ۱۱۵
- بخش بیست و هفتم: عقیده ما در دوستی اهل بیت طهارت ۱۲۰
- بخش بیست و هشتم: عقیده ما درباره ائمه ۱۲۳
- بخش بیست و نهم: امامت باید از جانب خدا تعیین شود ۱۲۵
- بخش سی ام: عقیده ما در مورد تعداد امامان ۱۲۸
- بخش سی و یکم: عقیده ما در مورد «مهدی» ۱۲۹
- بخش سی و دوّم: اعتقاد ما درباره مسأله رجعت ۱۳۵
- بخش سی و سوّم: عقیده ما در تقیه ۱۴۳

فصل چهارم: آنچه که اهل بیت به شیعیان آموختند

- مقدمه ۱۴۸
- بخش سی و چهارم: عقیده ما درباره خواندن دعا ۱۴۹
- بخش سی و پنجم: صحیفه سجّادیه ۱۶۰
- بخش سی و ششم: عقیده ما درباره زیارت قبور ائمه ۱۷۳
- بخش سی و هفتم: عقیده ما در معنای تشیع از زبان ائمه: ۱۸۱
- بخش سی و هشتم: عقیده ما در مورد جور و ستم ۱۸۶

- بخش سی و نهم: عقیده ما در یاری کردن به ستمکاران ۱۸۹
- بخش چهلم: عقیده ما در مورد پذیرفتن کار در دولت ظلمه ۱۹۳
- بخش چهل و یکم: عقیده ما درباره دعوت به اتحاد اسلامی ۱۹۵
- بخش چهل و دوم: حقوقی که مسلمانان نسبت به یکدیگر دارند ... ۲۰۲

فصل پنجم: معاد

- بخش چهل و سوم: درباره زنده شدن دوباره و معاد ۲۱۴
- بخش چهل و چهارم: عقیده ما در مورد معاد جسمانی ۲۱۵

مقدمه استاد حامد حفنی داود

کسی که ادعا می‌کند می‌تواند، به عقاید راستین، و سنت‌های واقعی شیعه دوازده امامی، از طریق مطالعه کتابهایی که سایر علمای اسلامی، و معاندین این مذهب نوشته‌اند، آگاه شود، کاملاً در اشتباه است. زیرا این نویسندگان غیرمعتقد، چگونه می‌توانند، به‌طور کامل به عقاید اصیل امامیه محیط، و عالم باشند، و در نقل کردن احادیث وارده، و نتیجه‌گیری از آنها با روشهای علمی، و دور از تعصب و غرض‌ورزی، امانت را رعایت کنند؟ در صورتی که قلباً به حقیقت آن عقاید، آگاه نیستند و ادراک عقیدتی آنان برخلاف آن عقاید می‌باشد؟

من به این گفته خویش اطمینان دارم. چون خود من شخصاً پس از آن که مدت زیادی درباره عقاید تشیع به‌طور عموم، و عقاید شیعه دوازده امامی به‌طور خاص از همین طریق، یعنی مراجعه به کتاب‌های غیر معتقدین تحقیق و بررسی کردم. آنچه که از این بحث و تفحص طولانی، از صفحات کتابهایی که مورّخین و معتقدین

علمای اهل سنت، به دست آوردن قابل توجه نبود.

اشتیاق من به تحقیق درباره عقاید امامیه، و آگاهی عمیق به چگونگی آن عقاید، هنگامی شدت گرفت، که همه آن تفحصات قبلی را کنار گذاردم زیرا کاملاً احساس کردم که این همه زحماتی که من در مطالعه کتابهای معاندین آنها متحمل شده‌ام، بی‌فایده بوده است، و من نتوانستم در این مدت طولانی به اعتقادات راستین پیروان این مذهب و شیعه دوازده امامی آگاه شوم آن هم مذهبی که بیشتر مسلمانان پراکنده در شرق و غرب، پیرو آن مذهب هستند. لذا به حکم علاقه شدیدی که به دانستن حقایق این مذهب داشتم ناچار شدم، برای پیدا کردن حقیقت در هر جا که باشد، و یافتن حکمت و دانش در هر کجا یافت می‌شود، با توجه به این اصل که حکمت گمشده مؤمن می‌باشد، و باید عقب آن بگردم، از راه دیگری شروع کنم، یعنی حقایق آن مذهب را در کتاب صاحبان مذهب جستجو نمایم، تا به عقاید قومی آنان از طریق آگاه شوم، که نوشته‌های خود آنها به من عرضه می‌کنند. به کتابهایی مراجعه نمایم که محققین و بزرگان خود آن قوم نوشته‌اند.

زیرا، تجربه بدهی بودن این مسئله را ثابت کرده که رجال هر مذهب به حقیقت مذهب خود بهتر آگاهند تا معاندین آن مذهب. زیرا آن علمای معاند نمی‌توانند، اعتقادات قلبی دیگران را با آن فصاحت و روشنی که صاحبان اعتقاد بیان می‌کنند، بگویند.

علاوه بر این لزوم احساس امانت در علم که اساسی‌ترین اصل در

علوم جدید می‌باشد مرا وادار نمود، که همین روش را اختیار کنم، و خود را موظف به اطاعت از دستور این اصل بنمایم، و در بحثها و تألیفات خود نیز هنگامی که می‌خواهم حقایق را درک کنم، مسائل مادی و یا معنوی را از نظر علمی بحث و بررسی کنم، از همین روش استفاده نمایم، همین لزوم رعایت امانت در تحقیقات علمی است که ایجاب می‌کند، در نقل نصوص و احبار و تحقیقات مربوط به آنها کاملاً دقیق باشد.

پس با توجه به نکات بالا یک بحث کننده بی‌نظر چگونه می‌تواند، در بدست آوردن مهارت علمی و درک کامل حقایق، نصوص^(۱) متعلق به عقاید شیعه دوازده امامی و تشیع بطور عموم را، از غیر مصادرش استفاده کند؟^(۲)

مسلماً اگر بحث‌کننده از روش استفاده از منابع معاندین پیروی کند در بحث‌های خود، مشکوک خواهد بود. چون بحث و تلاش وی براساس غیرمتین استوار است.

توجه به این حقایق بود که مرا وادار کرد، در مورد تحقیق از عقاید شیعه و تشیع، از کتابهای خود آنها استفاده کنم. و عقاید مذهبی قومی را از مطالبی استخراج کنم که خود آنها، آن مطالب را در کتابهایشان نوشته و یا گفته‌اند نه کمتر و نه زیاده‌تر از آنها، تا این

۱ - منظور از نصوص، آیات قرآنی و احادیث وارده از پیامبر در نظر اهل سنت می‌باشد.
 ۲ - مقصود از غیرمصادر، کتابها و تألیفات کسانی است که خودشان معتقد به آن مذهب نیستند. (مترجم)

که من هم مانند سایر مورخین و معتقدین هنگام قضاوت درباره شیعه و تشیع دچار اشتباه و خطا نشوم.

محققی که می‌خواهد یک سلسله حقایق را از غیر منابع اصلی‌اش به دست آورد، طبعاً او راه را اشتباه می‌رود، که در نتیجه تلاش و زحمتش بی‌فایده خواهد بود.

چون آن روش طریق واقعی کشف علم و کسب معرفت نمی‌باشد، و از آن راه غلط نه تنها نمی‌تواند به دانش واقعی برسد، بلکه مانند آنچه که دانشمند «دکتر احمد امین» هنگام نشان دادن حقایق مذهب شیعه در کتاب‌های خود، دچار اشتباه شده، آن محقق هم دچار لغزش و خطا خواهد شد.

زیرا این دانشمند «دکتر امین» هنگامی که خواسته برای سایر علما بعضی از حقایق مذهب امامیه را روشن کند، در بیشتر مباحث، خود را دچار مخمصه کرده است. مثلاً در جائی گفته: «عقاید یهودیت در مذهب تشیع اثرگذارده است» و یا اینکه می‌گوید: «شیعه‌ها معتقدند که آتش جهنم بر شیعه‌ها حرام است، مگر عده کمی از آنها در آتش جهنم می‌سوزند».

یا اینکه در جای دیگر از نوشته‌هایش ادعا کرده که: «شیعه در مذهب خود از عبدالله بن سبا پیروی نموده است» و مطالب زیاد دیگری هم به شیعه‌ها نسبت داده، که بطلان همه آنها ثابت شده و شیعه خود را از همه این اتهامات و اعتقادات باطله بری می‌داند.

بطوری که علمای شیعه برای رد این اتهامات وارده و عقاید

باطله استدلال زیادی کرده‌اند، و گفتگو دربارهٔ این قبیل مسائل منتسب به شیعه را علامه، محمد حسین آل کاشف الغطاء در کتاب خود «ریشه و اصول شیعه» مفصلاً بحث و بررسی کرده است. در آن هنگام که با اشتیاق و علاقهٔ تمام به دنبال بدست آوردن منابع اصلی شیعه دوازده امامی بودم، دیدار من با دوست قدیمی و ناشر عراقی، یعنی آقای «سید مرتضی رضوی»، مرا خوشحال و مسرور کرد. چون دیدم در نزد او اصل کتابهای شیعه موجود است که در قاهره به چاپ آنها اقدام کرده کتابهایی که این ناشر فاضل در آن هنگام به من اهداء کرد عبارت بودند از:

۱- کتاب «ریشه و اصول شیعه» که قبلاً از آن نام بردم.

۲- کتاب «عبدالله بن سبا».

۳- چند جلد از کتاب «وسایل الشیعه».

غیر از اینها هم کتابهایی را در مورد عقاید شیعه و فقه شیعه به من ارائه نمود.

امروز (روز نوشتن این مقدمه) همان دوست قدیمی‌ام «سید مرتضی رضوی» کتاب جدیدی را که «استاد محمد رضا مظفر»، رئیس دانشکدهٔ فقه اسلامی، در نجف اشرف آن را در مورد، عقاید شیعهٔ دوازده امامی تألیف نموده. به من داد، و از من خواست که چون می‌خواهد تجدید چاپ کند، مقدمه‌ای بر آن رساله بنویسم، و عقیدهٔ خود را دربارهٔ آن به‌طور صریح بیان کنم.

هنگامی که من به هر کدام از صفحات این کتاب به ظاهر

کوچک نگاه می‌کردم، بر حیرت و تعجبیم افزوده می‌شد، چون می‌دیدم، مؤلف در این کتاب ضمن این‌که به‌طور دقیق، اصول عقاید امامیه را بیان نموده، با جملات و عبارات بسیار ساده و روشن و مؤثر هم مقصود خویش را ادا کرده است.

پس بر خود لازم دیدم بگویم، به‌واسطه اینکه این کتاب عقاید شیعه را به صورتی منظم و در بابهای جداگانه، توضیح داده کاملاً برای خوانندگان مفید خواهد بود. و حتی یقین دارم، خوانندگان را با زیبایی جملات و روشنی مقدمه‌اش، خوشحال خواهد کرد.

این کتاب علاوه بر محاسن یاد شده در بالا، به‌طور عموم همه انتظارات بحث‌کنندگان را در مورد آگاهی به عقاید واقعی امامیه، برآورده ساخته است. رعایت اختصار کلام، و فشردگی مطالب به بیان آنچه که مؤلف می‌خواهد عرضه کند، لطمه نزده است.

پس چنین کتابی با چنین روش درست، که مؤلف در آن عقاید امامیه را به دیگران ارائه می‌دهد، یک منبع جامعی است که در عین فشردگی مطالب و ایجاز و اختصار عبارات، همه جوانب موضوع را کاملاً توضیح می‌دهد و روشن می‌کند.

هدف من از نگارش این جملات، بالا بردن شأن مؤلف، و یا تعریف و تمجید او، تا آن حدی که انصاف ایجاب می‌کند، و یا نشان دادن مقام او به خوانندگان این رساله کوچک، نیست، چون این کارهایی که مؤلف در این کتاب انجام داده، به نظر من از نخستین مبادی علم می‌باشد.

و موقعی که بحث‌کنندگان می‌خواهند حقایقی را بیان کرده و هر کدام از آنها را در موضع مناسب خود جای دهند همین مبادی را رعایت می‌کنند.

بلکه می‌خواهم صورتهای زیبایی را که در این رساله به ظاهر کوچک ولی از لحاظ عظمت معانی و افکار بسیار بزرگ، در خود جای داده به خوانندگان گرمی نشان دهم این کتابی که مؤلف در هر کدام از مباحث آنرا مملو از براهین و استدلال نموده معهدا یک مرتبه با حجج قرآنی آنرا مزین ساخته، دفعه دوم هم آنرا با احادیث متقن و پر مغز امامان خود - که رحمت خداوند بر آنان باد - آراسته است، شامل سیماهای بسیار زیبا و برجسته است، که یقین دارم خوانندگان هم مانند من هنگام مطالعه از آنها آگاه خواهند شد، و آنها را این سیماها مجذوب خواهد نمود همانطوری که مرا مجذوب کرد، اگرچه این مقدمه مرا هم نخوانده باشند.

زیرا، اغلب اوقات میان شاعر و ادراک بحث‌کنندگان و خوانندگان رابطه محکمی به وجود می‌آید، و هدف هر دو آنها (نویسنده و خواننده) در قضاوت فکری و ادراک معانی یکی می‌شود.

چون مادامی که، گویندگان و قضاوت‌کنندگان به حقیقت، پیش از آنکه قضاوت خود را، از روی خواسته دل‌هایشان انجام دهند، تنها از طریق عقل حکم کنند و ضمناً متعصب هم نباشند، از انصاف هم پیروی کنند مسلماً در حقایق کشف‌شده با هم اختلاف نخواهند

داشت، چون حقیقت یگانه است، تعدّد زائیدهٔ جهل و غرض و تعصّب می‌باشد.

یکی از صورتهای مشخصی که به زودی خواننده متوجّه آن می‌شود، مسئلهٔ «اجتهاد» در نزد شیعهٔ امامیه می‌باشد.

چون سیمای اجتهادی که از بزرگان اهل سنت به ارث به ما رسیده این است که پس از درگذشت چهار پیشوای فقه اهل سنت (مالک، ابوحنیفه، شافعی، ابن حنبل) باب اجتهاد به روی اهل سنت بسته شده است.

منظور اهل سنت از این اجتهاد، اجتهاد مطلق دربارهٔ همهٔ فروع و احکام اسلامی می‌باشد. اما چیزهایی که فقهای اهل سنت پس از آن چهار پیشوای فقه، با اجتهاد خود بیان کرده‌اند، از اجتهاد در مذهب، و یا اجتهاد جزئی در فروع احکام اسلامی تجاوز نمی‌کنند گرچه این اجتهاد جزئی هم در نزد اهل سنت، تا قرن چهارم هجرت ادامه داشت اما آنچه که دربارهٔ مسائل اسلامی از غزالی در قرن پنجم، و ابوطاهر سلفی در قرن ششم و عزالدین عبدالسلام و ابن‌دقیق در قرن هفتم، و تقی‌الدین سبکی و ابن تیمیّه بدعت‌گذار^(۱) در قرن هشتم، و علامه جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سیوطی در قرن نهم باقی مانده است، از نظر روش علمی جدید به حدّ فتوا

۱ - عدّهٔ زیادی از علمای سنت به بدعت‌گذار بودن «ابن تیمیّه» معتقدند ولی اهل تصوّف همه او را بدعت‌گذار می‌دانند. میان ابن تیمیّه و امام تقی‌الدین سبکی در مسائل فقه و اعتقادات مشاجراتی بوده که در کتاب قانونگذاری اسلامی در مصر شرح داده شده است.

نمی‌رسد و داخل در مفهوم اجتهاد نیست. و این همان مسئله‌ای است که ما در کتاب «تاریخ قانونگذاری اسلامی در مصر» بیان کرده‌ایم.

اما مسئله اجتهاد در مذهب امامیه: آنها اجتهاد را به جمیع صورت‌هایی که ما در بالا گفتیم، برای خود جایز می‌دانند، و با تمام اصرار تأکید دارند، به اینکه باب اجتهاد به روی مجتهدین مذهب امامیه بسته نیست. بالاتر از این مسئله این است که امامیه وجود مجتهدین را در میان خود لازم و اطاعت امر آنها را بر شیعه‌ها واجب می‌دانند، به جز مجتهدی که وفات یافته است.^(۱)

مجتهدین معاصر همواره اساس اجتهاد خود را در اصول و فروع اجتهاد از مجتهدین گذشته، که آنها هم از امامان ارث برده‌اند می‌گیرند.

در مذهب امامیه، این امر اجتهاد به طور متوالی، تنها چیزی نیست که نظر مرا جلب کرده و یا این‌که من قلباً به آن معتقد هستم. بلکه آنچه که در مسئله اجتهاد امامیه، زیبا و فکر نوین جلوه می‌کند، این است که اجتهاد آنها در تمام سنین حیات و ترقیاتی جریان دارد، که قانون تکامل طبیعی برای جوامع بشری به وجود می‌آورد. از طرفی این اجتهاد، نصوص احکام شرعی را در همه ازمنه زنده نگه می‌دارد، چون با نوامیس زمان و مکان دوش

۱ - بعضی از مراجع تقلید به بقای تقلید از مجتهد مرده اعلم می‌باشند لکن تقلید اولیه از مجتهد مرده را جایز نمی‌دانند. (مترجم)

به دوش به جلو می‌رود در نتیجه جلو این جمود فکری را که میان دین و دنیای انسانها جدایی می‌اندازد می‌گیرد، و همچنین جدایی میان عقیده و پیشرفت علوم را هم از میان برمی‌دارد. شاید آنچه که از کثرت تألیفات امامیه که در کتابخانه‌های تشیع انباشته شده ملاحظه می‌کنیم، نتیجه باز بودن باب اجتهاد در تمامی شئون اجتماعی، و دینی آنان باشد.

اما سیمای خاصّ دوّم مذهب امامیه: که توجّه متفکرین را به خود جلب نموده و آنان را وادار به تفحص و تتبع فواید این مذهب کرده، و موجب تعمق محققین دربارهٔ مسائل عقیدتی و اجتماعی شیعه دوازده امامی شده، موضوع بحث علمای شیعه در مسئله «حسن و قبح اشیاء و اعمال» می‌باشد. بدین معنی که آیا شیء و یا عمل خوب ذاتاً و به حکم فطرت خوب است. و یا این‌که چون خداوند انجام آنرا بر بندگانش واجب دانسته، حسن شناخته می‌شوند؟

همچنین آنها می‌گویند: آیا شیء و یا عمل ذاتاً زشت هستند؟ یا اینکه قباح و زشتی، اشیاء و اعمال از لحاظ این‌که خداوند آنها را تحریم کرده می‌باشد؟

وقتی که تو این مسأله را در این کتاب می‌خوانی، و در مطالبی که مؤلف عقاید علمای امامیه را در این باره بیان کرده تعمق می‌کنی، متوجّه می‌شوی که علمای شیعه به طور عموم و امامیه به خصوص به درستی فرض اوّل این مسئله (یعنی ذاتی بودن حسن و قبح اشیاء)

معتقدند. و این صفت حسن و قبح را برای اشیاء و اعمال از جانب خداوند نمی‌دانند.

این یک روشی است، که نظر بیشتر بحث‌کنندگان را به خود جلب می‌کند. و آنها را وادار به تأمل و تفکر زیاد، درباره این مسئله می‌نماید.

اما من (حامد حفنی) کوچکترین اشکال و یا اشتباهی در درست بودن این مسئله نمی‌بینم، علاوه براین، شیعه امامیه در بیشتر احکام دینی هم به دو روش «عقلی و نقلی» توجه دارند - رأی آنان درباره حسن و قبح ذاتی همان رأی پیروان معتزله می‌باشد.

در این جا سؤالی پیش می‌آید که بر ما لازم است پاسخ آنرا بدهیم، و آن این است که: «آیا در اعتقاد به حسن و قبح ذاتی اشیاء و اعمال، شیعه از نظریه معتزلی‌ها متأثر شده، یا این که معتزلی‌ها از نظریه شیعه اقتباس کرده‌اند»؟.

بیشتر علمای علم کلام، معتقدند که شیعه روش استدلال عقلی را، در استنباط احکام شرعی از معتزلی‌ها گرفته‌اند. لکن من شخصاً برعکس این اجماع تصور می‌کنم که معتزلی‌ها، اعتماد به استدلال عقلی را برای استخراج احکام شرعی، از شیعه‌ها فراگرفته‌اند. چون از نظر تاریخ پیدایش، مذهب تشیع مقدم بر معتزله می‌باشد و طبق حکایت صریح تاریخ، اعتزال در آغوش تشیع به وجود آمده و از آن تغذیه کرده است.

این قضاوت ما به واسطه تسلیم بودن در برابر حقایق تاریخی

است. زیرا ما شک نداریم که نخستین حرکت تشیع از زمان خلفاء راشدین شروع شد و در عصر خلافت امام علی علیه السلام رشد یافت، که هیچ‌گونه جدل و مغالطه در این حقیقت راه ندارد. و همیشه امام علی علیه السلام شاهد ستم‌ها و دشمنی‌ها نسبت به خود و پیروانش بود تا شهید شد. شیعه هم به شکل حزبی درآمد، مانند سایر احزاب سیاسی و دینی که در اسلام پدید آمدند، بنابراین می‌توان گفت: که یک مذهب نقلی محض^(۱) یا قائم بر آثار دینی که مملو از خرافات، اوهام، و عقاید کلیمی‌ها باشد، نیست و یا این‌که مبادی عقیدتی خود را از عبدالله بن سبا و غیر از او که اشخاص موهومی در تاریخ هستند، نگرفته‌اند.^(۲)

بلکه تشیع، از نظر روشهای علمی جدید ما، عکس آن است که دشمنان گفته‌اند: تشیع نخستین مذهب اسلامی است که باتمام علاقه به منقول و معقول با هم عنایت داشت و توانست در میان مذاهب اسلامی راهی را انتخاب کند که متناسب با وسعت آفات و حیات باشد.^(۳)

۱ - این ادعا درست نیست، زیرا اخباریون بنا به اتفاق عدّه‌ای از مورّخین اسلامی، در قرن دهم هجرت پدید آمدند، در صورتی‌که شیعه قبل از آن هم اجتهاد داشت در ثانی ما امامیه آنها را غالی و حشوی می‌دانیم (مترجم)

۲ - عدّه زیادی از مورّخین، این سبأ را با آن خصوصیات ساخته موهوم تاریخ می‌دانند. (مترجم)

۳ - منظور استاد حامد این است که در میان مذاهب اسلامی فقط تشیع است که به‌واسطه اجتهاد در هر زمان اصول و فروع احکام اسلامی را با پیشرفت علوم و تمدن انطباق می‌دهد. (مترجم)

اگر شیعه دارای امتیاز وفق دادن عقل با نقل نبود، ما در مذهب آنان این روح تجددطلبی در اجتهاد، و ترقی دادن مسائل فقهی را با زمان و مکان نمی‌یافتیم، و این پیش‌برد احکام دوش‌بدوش پیشرفت زمان، نه تنها با روح شریعت جاودانه اسلام منافات ندارد، بلکه می‌تواند همه احکام اسلامی را در هر جامعه‌ای زنده و فعال نگه‌دارد.

حال اجازه دهید: صورت زیبای سوّم این کتاب را به شما نشان دهم که دیگران این خیال را در شما به وجود آورده‌اند که این سیما با آن راه عقلی که گفتم شیعه در آن قدم برمی‌دارد، متناقض می‌باشد. نه خیر! چنین نیست، آن صورت سوّم «عنایت و علاقه شیعه به زیارت قبور و زیارت مقبره اولیاء و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و عبادت کردن برای خداوند در جوار مقابر ائمه، مانند ادای نماز واجب، و نشر محاسن علم و احیا کردن خاطرات ائمه دوازده‌گانه خود می‌باشد

به نظر من توضیح درباره این عقیده لازم است، چون این قبیل کارها در نظر عده‌ای از مسلمانان معاصر، و پیروان علوم آزمایشی که فقط به عقل و رأی خود متکی هستند، جزو خرافات و اباطیل شناخته می‌شود، حتی برخی از فرقه‌های اسلامی، به خصوص پیروان احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه، و پیروان شاگرد تاریخی او (محمد بن عبدالوهاب نجدی) مؤسس مذهب وهابی و عده دیگری از معاصرین، که از ذکر نام آنها درمی‌گذریم، این کارها را کفر و

خارج از دین می‌دانند، اما بیشتر اهل سنت و همه اعتزالی‌ها از اهل سنت به طور اجماع در این عقیده با برادران شیعه امامیه خود، موافق هستند. زیرا هر دو این دسته، معتقدند که اولیاء و ائمه و همه موجودات زمینی، نمی‌توانند به آدم نفعی برسانند. مگر این‌که خداوند آنها اراده کرده باشد، و همچنین نمی‌توانند ضرری برسانند مگر این‌که خداوند اراده کرده باشد^(۱) پس آنها نفع و یا ضرری برای مردم ندارند مگر به اذن خداوند.

بنابراین اساس، زیارت قبور این امامان و بندگان خاص خداوند، در واقع تأسی به اخلاق و آداب مرضیه آنان، و اقتدا به آثار پاک و درخواست تنبّه و پند، در زنده کردن نام آنها، به شمار می‌رود. چنین ایده و عقیده در نزد هر دو طایفه جایز و مستحسن است.

صورت چهارم از این کتاب: که فکر مرا به خود جلب کرده، حتی تعجب مرا برانگیخته این است که من با خواندن این کتاب برادر مؤلفم، متوجه قدرت و توانایی او در آراستن عقاید امامیه با اسلوب مرتبی که نشان می‌دهد شیعه چقدر از روش عقلی متأثرند، شدم.

من در صفحات گذشته گفتم که، این تعمق فکری به دقت و توجه شیعه در علوم عقلی و رشد عقلی است که علمای شیعه را قادر

۱ - اشتباه نشود، خداوند درباره هیچ فردی شخصاً از روی خشم و یا انتقام اراده ضرر نمی‌کند. بلکه ضرر نتیجه عمل خود آن شخص و یا انسان‌های دیگر نسبت به وی می‌باشد، که خداوند جلو آنها را نمی‌گیرد و نباید هم از روی حکمت و عدالت بگیرد. (مترجم)

ساخته، روایت‌های ائمه خود را متناسب با موضوع متجلی سازند. این عمل امامیه ما را با دلائل قطعی دلالت می‌کند بر وجود روابط محکمی که میان تشیع و معتزله، و همچنین روابط رجال شیعه و رجال معتزله که از دیر زمانی برقرار بوده است.

کسی که به کتاب من به نام «صاحب بن عبّاد» مراجعه کند، خوب متوجه می‌شود که تا چه حدودی، دید شیعه همان دید معتزلی‌هاست. و یا اینکه نظریات معتزلی‌ها همان آراء شیعه می‌باشد. مگر این‌که در بعض موارد نادر با هم تفاوت دارند. این رابطه عقیدتی میان تشیع و معتزله در اواسط قرن چهارم به منتهای درجه تأثیر متقابل و مزدوج در یکدیگر رسید. که این عمل در اثر شخصیت صاحب بن عبّاد، که رهبری شیعه و معتزله را در نیمه دوم قرن هشتم، از قرونی که تمدن اسلامی در آن قرن به مرحله رشد و ترقی رسید، به عهده داشت بوجود آمد.

وقتی که مؤلف گرامی در صفحه ۱۴ کتاب از توحید صفات خداوند بحث می‌کند عقیده معتزلی‌ها را در قول به توحید صفات خداوند به یاد می‌آورد.

به همین جهت است که امامیه خود را اهل توحید توصیف می‌کنند پس امامیه و معتزلی‌ها در این عقیده که صفات خداوندی عین ذات اوست با هم شریکند یعنی هر دو آنها می‌گویند که: «خداوند متعال ذاتاً بیناست، ذاتاً شنواست، ذاتاً قادر، ذاتاً عالم و ... است».

یعنی آنها فرق میان ذات و صفات نمی‌گذارند. صاحبان این دو

مذهب به نظر من هدفشان در این مسئله این است که فرق‌گذاران میان ذات و صفات خداوند عقل‌ها را به شبهه و خطا می‌اندازد. و در اذهان سبب شرک می‌شود^(۱) و این اعتقاد از مترقی‌ترین افکار امامیه در توحید محسوب می‌شود.

باز هم وجود همین رابطه مستحکمی را در بین امامیه و معتزله و مسئله عدل الهی، می‌بینیم مؤلف در این کتاب بیان می‌کند مانند وجوب فعل جمیل به خداوند، یا وجوب ترك قبیح از خداوند.

چون این دو طایفه «شیعه و معتزله» با گفتن این جملات می‌خواهند از نسبت دادن ظلم و ستم به خداوند دوری کنند، بدین جهت است که امامیه استشهد اهل سنت را به قول خداوند متعال که می‌گوید: «هر چه خدا بکند، مؤاخذه ندارد»^(۲) ولی انسان مسئول افعال خویش می‌باشد. تأویل کرده می‌گویند: «خداوند هیچگاه عمل قبیحی را که موجب مؤاخذه است مرتکب نمی‌شود».

امامیه و معتزله به واسطه همین اعتقاد است که سخن امام احمد در دیر یکی از بزرگان اهل سنت و تصوف در قرن ۱۲ هجری را که گفته است:

«کسی که قائل به وجوب فعل‌های خوب به خداوند می‌باشد به ذات الهی اسائه ادب کرده است»^(۳) نپسندیده و ردّ نموده‌اند.

۱ - منظور استاد حامد این است که اگر صفات خداوند را عین ذات ندانیم به شرک منتهی می‌شود، زیرا هم صفات فاعلند و هم ذات خداوند. (مترجم)

۲ - آیه «لایسئل عَمَّا یفعل و هم یسألون...». (مترجم)

۳ - اطلاق کلمه وجوب به خداوند، از لحاظ مبنای معروف وجوب درست نیست، بلکه

با این همه من هم، با این عقیده، یعنی احتراز از نسبت دادن ظلم و ستم به خداوند، که دل‌های صاحبان این عقیده را مملو از قصدهای نیک می‌نماید، موافقم لکن حقیقت امر این است که هر کدام از این دو طایفه (معتزله و امامیه از یک طرف و اهل سنت و تصوف از سوی دیگر)، در توصیف خداوند به کمال، عقیده خاصی دارند. زیرا معتزله و امامیه دفاع از خداوند را با اعتقاد به عدل الهی انجام می‌دهند، اما اهل سنت و تصوف و جماعتی از گذشتگان صالح، به وسیله اعتقاد به آزادبودن خداوند در افعالش، دفاع می‌کنند، و خداوند را مکلف و مقید به تکلیف و جوب، انجام فعل نیک، و احتراز از فعل زشت نمی‌کنند. آری، آزادی مطلق داشتن خداوند، معنایش این است که هیچ قیدی او را مقید نمی‌کند، و هیچ نیرویی بالاتر از او نیست، تا از وی سؤال کند. اهل سنت برای اثبات این عقیده خود به قول خداوند که می‌فرماید: «خداوند درباره اعمال خود مورد سؤال واقع نمی‌شود»، استشهاد می‌نمایند.

در هر حال اعتقاد هر کدام از این دو طایفه در مورد صفات خداوندی از نظر روش علمی جدید با توجه به اینکه «خداوند دارای همه صفات کمالی می‌باشد» مورد قبول است.

یکی دیگر از صورتهای قابل توجه، عقیده مؤلف در قضا و قدر می‌باشد و این مسئله را چنین طرح کرده که آیا راه انسان قبلاً تعیین

شده، یا اینکه او در اعمالش مختار است؟. به تعبیر امامیه آیا انسان مجبور است؟. یا به حال خود واگذارده شده است؟.

این مسئله اگرچه رابطه عمیقی با فلسفه عدل الهی که معتزله به وجود آورده‌اند دارد، ولی ما می‌بینیم که امامیه در این مسئله، راه دیگری را انتخاب کرده‌اند که مسلک میان این دو (جبر و تفویض) می‌باشد. یعنی آنها نه به جبر مطلق (که جبرها ملقب به جهمیّه معتقدند) قائلند، و نه به تفویض مطلق (که طایفه مفضّین ملقب به قدریّه) از معتزلی‌ها معتقدند.

امامیه، درباره عدم اعتقاد به جبر مطلق می‌گویند: عقیده به جبر اراده و اختیار انسان را سلب می‌کند، و این دو را ملعبه دست تقدیر می‌سازد^(۱) اگر حقیقت امر چنین باشد، به نظر امامیه، رفتار خداوند درباره کارهای خطائی آنها ظلم و ستم فاحش می‌باشد. چون انسان‌ها دارای اراده و اختیار نیستند، تا بتوانند جلو آن خطاها را بگیرند.

یکی دیگر از دلایل امامیه به نفی جبر مطلق این است که آنها می‌گویند وجود جبر در انسانها با صفت عدل الهی منافات دارد، که شاعر در توضیح این بیان می‌گوید: «او را دست بسته به دریا انداخت، بعد هم به او گفت: شنا کن، شنا کن» همچنین و اقوالش مستقلّ از اراده و قدرت خداوند جلوه می‌دهد و برخلاف این اصل که «همیشه

۱ - منظور استاد حامد این است وقتی که انسان مجبور باشد، اعمال و حرکات او، برای تقدیر آن است نه برای خود انسان. (مترجم)

نیرو و قدرت خداوند جلوه می‌دهد» و برخلاف این اصل که «همیشه نیرو و قدرت موجودات بسته به خداوند است»، می‌باشد. پس به نظر امامیه، عقیده تفویضی‌ها، و قدری‌ها که می‌گویند انسان همه کارها را خودش می‌آفریند، بدون اینکه قدرت خداوند در اعمال آنان دخالت داشته باشد. مذموم و ناپسند می‌باشد و در این باره احادیثی هم در ذم مذاهب تفویضی - قدری، ذکر کرده‌اند که یکی از آنها این حدیث است که می‌گوید: «طایفه قدریه مجوس امت مسلمان می‌باشد».

با توجه به این نکات است که می‌فهمیم، اعتقاد به جبر منافی با عدل خداوند است زیرا او آدمی را به خاطر انجام اعمالی مجازات می‌کند، که خودش، آن اعمال را به وجود آورده، بدون اینکه آدمی در آن اعمال دخالت ارادی داشته باشد.

اما دلیل غلط بودن تفویضی‌ها، این است که این اعتقاد سبب نفی حقیقت قدرت از خداوند می‌باشد، و همچنین تسلط و احاطه خداوند را به موجوداتش نفی می‌کند که هر دو این نتیجه باطل و کاملاً دور از حقیقت است.

وقتی که امامیه معتقد به فرمایشات امام جعفر صادق - سلام الله علیه - باشند که می‌گوید: «در افعال آدمیان نه جبر کامل حکم فرماست و نه اختیار کامل، بلکه حالتی میان این دو است»^(۱)

۱ - از جمله فخررازی عقیده جبر استنباط نمی‌شود. مگر اینکه کلمه باطن را به مفهوم

پس با برادران اهل سنت در این مسئله کاملاً اتفاق دارند. زیرا اهل سنت هم معتقد به نظیر همین اعتقاد امامیه می‌باشند. و تصریح می‌کنند که برای انسان یک مقدار اختیار هست، پس مجبور صرف نیست، و همهٔ افعال را هم خودش خلق نمی‌کند. مشهورترین شخصی که قایل به این عقیده می‌باشد، امام ابوالحسن الاشعری است. امام فخر رازی هم سعی کرده، که میان مذهب جبر و تفویض توافقی ایجاد کند. حتی این کلمات درباره این اعتقاد از او باقی مانده که انسان در باطن مجبور ولی در ظاهر مختار است. مسئلهٔ جبر و تفویض موضوع، بسیار دقیقی می‌باشد که اهمیت آن بر علمای راسخ در علم و عارف به تفصیل عقاید اسلامی پوشیده نیست.

در این کتاب صورت زیبای ششمی هم هست که سخنان ما با بیان این صورت خاتمه می‌یابد.

و آن قول امامیه در «بداء» می‌باشد. که معنای ظاهری این کلمه (انجام کار و بعد محو آن)^(۱) است. امامیه به بداء از جانب خداوند معتقدند. حتی درباره اهمیت این اعتقاد گفته‌اند: «بهترین عبادت برای خدا، اعتقاد به بداء می‌باشد» به واسطهٔ اینکه بداء را از صفت

﴿ فطرت و آفرینش انسان بگیریم، زیرا انسان از لحاظ طبیعی مانند سایر موجود است، رشد و نمویش جبری است ولی اعمالی که در جریان زندگی انجام می‌دهد، آزادی اختیار است نه اجبار. (مترجم)

۱ - معنای بداء انجام کار و بعد محو آن نیست، بلکه گرفتن جلو وقوع امری به واسطهٔ عملی می‌باشد. در این صورت کار انجام نشده تا مستلزم محو گردد. (مترجم)

بشری دانسته‌اند. بدین معنی که انجام کاری و بعد از بین بردن آن طبعاً به وجود فکری مجدد و عارض دلالت می‌کند، و همچنین متضمن مفهوم، رفتن راه درست پس از توجه به خطا و یا عالم شدن پس از جهل می‌باشد، لذا اغلب متفکرین، عقول شیعه را در مورد نسبت بداء به خداوند سفیهانه دانسته‌اند، ولی شیعهٔ امامیه خود را در معنایی که مردم برای بداء قائلند تبرئه کرده‌اند.

زیرا، آنچه که مورد اتفاق امامیه و علمای اهل سنت می‌باشد این است که: «علم خداوند قدیم و منزّه از تغییر و تبدیل و همچنین عاری از تبدل فکری که لازمهٔ مخلوقات است می‌باشد. اما چیزی که بر حسب عقیده بداء تغییر و تبدیل بر آن تعلق می‌گیرد، آن است که در لوح محفوظ راجع به جریان احوال ثبت شده است.

چنانکه قول خداوند: «خدا هر چه را می‌خواهد محو می‌کند، و هر چه را می‌خواهد ثبت می‌نماید»^(۱) این مسئله را توجیه می‌کند.

برای اینکه معنای «بدای» مورد اعتقاد امامیه کاملاً روشن شود متوسل به مثالی می‌شویم: مثلاً برای بعضی از انسانها با توجه به اعمالشان، در لوح محفوظ شقاوت نوشته شده. این شخص در سنّ چهل سالگی توبه می‌کند. و در جلو نام او در لوح محفوظ شقاوت پاک می‌شود، سعادت نوشته می‌شود.

اما علم خداوند از ابتدا به هر دو قسمت این مسئله عالم بوده

است. یعنی خداوند با علم احاطی خود می‌دانست که این شخص تا سن چهل سالگی شقی و از آن به بعد سعید خواهد بود حتی خداوند به زمان الهام توبه او هم عالم بوده است.^(۱)

پس بدای مورد اعتقاد امامیه عبارت است از: حکم به ظاهر افعالی که خداوند درباره مخلوقاتش طبق اقتضای حکمت انجام می‌دهد. در واقع بدا در نظر امامیه «سخن گفتن درباره آنچه که ما می‌بینیم» خواهد بود. در این صورت می‌توانیم بگوئیم اشکالی که عده‌ای اشتباهاً به اعتقاد امامیه در مورد بدا وارد کرده‌اند، ناشی از این است که آنها گمان کرده‌اند، شیعه بدا را به علم خداوند نسبت می‌دهد، نه به آنچه که در لوح محفوظ ثبت شده است، بنابراین تو، به وسیله این توضیحات اضافی که من درباه عقیده امامیه راجع به بدا دادم کاملاً به عمق عقیده آنها آگاه شدی، و دانستی که در این عقیده چقدر تعمق، و زیبایی فکری نهفته است.

پس بدا در نظر من این معنا را دارد که، خداوند متعال ظاهر تطوّر و تکامل مخلوقات خود را بر وفق اقتضای زمان و مکانی که خلق کرده و در آنها نیروی تأثیر در روی تطوّر مخلوقاتش به ودیعت گذارده، انجام می‌دهد.

در حقیقت اعتقاد به «بدا» یگانه‌ترین طریقی است که ما می‌توانیم به وسیله راهنمایی آن سر ناسخ و منسوخ را در آیات قرآن برای شما

۱ - توجه کردید، که در این بدا هیچ‌کدام از علم الهی تغیر نیافت، بلکه شفاوت معلوم، تبدیل به سعادت معلوم شد. (مترجم)

تفسیر کنیم و حکمتی را که در آیات راجع به تحریم مسکرات آمده، بیان نماییم. و توضیح دهیم که این تحریم با مراحل تدریجی به وجود آمده.^(۱) تا خداوند با این دستورات، کجی‌های نفس بشری را معالجه کند، و او را از قید و بندهای عادات بسیار مستحکم اخلاقی و نفسانی به تدریج نجات دهد تا صلاح و سلم برای آن نفس محقق گردد.

زیرا اگر خداوند همه این کارها را یک‌مرتبه به انسان‌ها تکلیف می‌کرد، مشقات و رنج‌های زیادی برای نفوس بشری به وجود می‌آمد، با توجه به همه این حکمت‌ها امامیه اعتقاد به بدا را انتخاب کرده است.

من خوشحال می‌شوم از اینکه در این جا اعلام کنم، که تصمیم گرفته‌ام کتابی درباره تقریب میان مذاهب اسلامی بنویسم و از خداوند رجاء واثق دارم که بتوانم در آن کتاب توضیح دهم، که تا چه حد این مذهب اهل سنت، و امامیه در جوهر و اهداف واقعی اسلام با هم توافق دارند. اگر چه در ظاهر از لحاظ روش بیان، با هم متفاوت هستند.

در خاتمه لازم است من درباره عمل مهمی که مؤلف در تألیف و تدوین این رساله انجام داده به وی تبریک بگویم.

۱ - منظور استاد حامد این است که: توجه به هدفهای تبلیغاتی پیامبران خدا، برای ما روشن می‌کند که علت تکامل تدریجی احکام به وسیله پیامبران همان حکمت‌هایی است که در بالا گفتم. (مترجم)

یکی اینکه - وی در جمع کردن میان دلایل معقول و منقول هنگام بیان عقاید در این کتاب کاملاً موفق بوده است. و دیگر آنکه با تألیف این کتاب، به واسطه بیان عقاید واقعی امامیه و جمع‌آوری دلایل عقلی، ضمن بکاربردن مهارت و جودت در ادای کلمات، هدیه گرانبهایی را به خوانندگان عرب زبان تقدیم کرده است. و به همین مقدار بیان حقایق برای کسانی که سهمی از انصاف دارند، و دارای تفکر دقیق درباره مسائل نیستند کفایت می‌کند، و ارزش زحمات مؤلف را آشکار می‌سازد.

دکتر حامد حفنی داود

استاد ادبیات عرب در دانشکده زبانهای

خارجی، و رئیس تحقیقات اسلامی دانشگاه علیکره هند

قاہرہ: ۱۹۶۱/۱۱/۲۵ م = ۱۳۸۱/۶/۱۷ هـ

مقدمه مؤلف - بر چاپ دوم این کتاب



از تاریخ چاپ نخست این کتاب کوچک، ده سال گذشت. در این مدت - نشانه‌ای ظاهر نشد که عقیده مرا در باره اینکه این کتاب در توضیح و بیان معتقدات شیعه امامیه و اثبات درسی آن عقاید، مطابق با نیاز و خواست مردم بوده، عوض کند.

بلکه آثار و قرائنی به دستم رسید که مرا به چاپ دوم این کتاب تشجیع می‌کرد با این امید که این کتاب در مورد از میان برداشتن ابرهای تیره‌ای که، از دیرزمانی، میان دو طایفه بزرگ اسلامی (اهل سنت و شیعه دوازده امامی) به وجود آمده موفق باشد. و همچنین بتواند، غبار ابهام‌آوری را که گذشت زمان طولانی به روی عقاید درست اسلامی کشیده از بین ببرد.

من کاملاً، اطمینان دارم که فکر ایجاد و نزدیکی میان مذاهب، امروز مهمترین نیاز و هدف رفیع هر مسلمانی که نسبت به اسلام علاقه و تعصب دارد می‌باشد. چون اعتقاد مذهبی این مسلمان

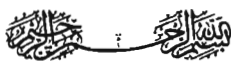
علاقه‌مند هرچه باشد کار مهم در تقریب این‌است که صاحبان هرکدام از این عقاید، خود را ملزم به کشف حقایق و گنجینه‌های مذهب خود بدانند. این روش به عقیده من بهترین راه در به‌وجود آوردن فکر درست دربارهٔ مذهب، و نزدیک‌ترین طریق ادراک واقعی از آن عقیده می‌باشد.

این بود که من به منظور اجابت درخواست نورچشمی‌ام، آقای سید مرتضی رضوی که هم فاضل و هم کوشا در راه خداوند است، شروع به تجدید نظر در محتویات این رساله نمودم. و بعضی مطالب را که وقت اشغال شده با کارهای زیاد، به من اجازه می‌داد، اضافه کنم، انجام دادم.

ضمناً غلط‌هایی را که در چاپ نخست از لحاظ حروف‌چینی، و یا از طریق دیگر داشت تصحیح کردم، و آنرا برای چاپ دوم آماده کردم، و از خداوند متعال رجاء واثق دارم، به آرزو و هدفی که از چاپ این کتاب داریم تحقق بخشد و همهٔ ما را در پیمودن راه صواب، و درک حقیقت موفق بدارد.

چون، خداوند بزرگ بهترین اجابت‌کنندگان در خواسته‌ها می‌باشد.

مؤلف



مقدمه مؤلف - بر چاپ نخست

حمد و سپاس فراوان به پیشگاه ایزد متان، رحمت و درود بر محمد بهترین انسان‌ها، و بر اولادش که چراغ راه هدایت می‌باشند. مقصودم، از نگارش این معتقدات، جز این نبود، که خلاصه‌ای از عقاید اسلامی را که از طریق اهل بیت - علیهم‌السلام - بدان رسیده بودم، جمع‌آوری و ضبط نمایم. من این خلاصه عقاید را بدین جهت عاری از هرگونه استدلال و اقامه برهان و خالی از بیان روایاتی که درباره بیشتر مسائل اعتقادی وارد شده نوشتم تا همه مردم عادی، دانشجو و دانشمند یکجا بتوانند از آن بهره‌مند شوند. و نام آنرا هم «عقاید شیعه» نهادم. و مقصودم از کلمه شیعه، «دوازده‌امامی» می‌باشد.

نگارش این مجموعه در سال ۱۳۶۳ - ه شروع شد، و به دفعات در دوره سخنرانی‌های دانشکده «مرکز نشر دینی» برای استفاده از مطالب آن و آماده شدن جهت بحث‌های کلامی در سطح عالی مطرح گردید. و آنرا در اختیار عده‌ای از طالبین گذاردم.

روزی که من این مجموعه را نوشتم، قصد چاپ و انتشار آنرا به شکل کتاب نداشتم. این بود که من هرکدام از مطالب آنرا در اوراق جداگانه و متفرقه می‌نوشتم تا فقط برای سخنرانی و تدریس، درباره اعتقادات امامیه، به خصوص راجع به بیان عقاید علم کلام، قابل استفاده باشد.

تا اینکه پس از گذشتن هشت سال از آن زمان، فاضل بزرگوار آقای محمد کاظم کتبی (خداوند حفظش کند) مرا وادار به تجدیدنظر در آن جزوات نمود تا آنها را در یک جا به منظور تشکیل یک کتاب کوچک جمع‌آوری نمایم به طوری که مطالبش مربوط به هم باشد تا برای چاپ آماده گردد. و جماعت بیشتری از مطالب آن بهره‌مند شوند. علاوه براین پاسخگوی اغلب آن طعنه‌ها، و تهمت‌های ناروایی باشد، که مغرضین به شیعه امامیه نسبت می‌دهند.

به خصوص جلو آن عده از نویسندگان مصری، و کشورهای که همیشه بدون اینکه به عمق طریقه اهل بیت علیهم‌السلام در مسلک دینی‌شان آگاه باشند با قلم تندشان مطالب ناروا می‌نویسند، و یا از روی غرض و تعصب به معتقدات شیعه حمله می‌کنند گرفته شود. برای اینکه آنها با این کارهای خود، به وسیله انتشار کتابهای غرض‌آلود و عاری از حقیقت، جهل و نادانی را در میان خوانندگان خود، اشاعه می‌دهند، و مردم را آگاهانه، یا ناخودآگاه، دعوت به

تفرقه‌اندازی میان مسلمانان می‌کنند. و شبهات بی‌اساس را در ذهن آنان تولید نموده، کینه‌ها را در دل‌هایشان نسبت به امامیه بر می‌انگیزانند، و حتی می‌خواهند، میان برادران اسلامی، آتش نفاق و تفرقه و مخاصمه را شعله‌ور سازند.

در صورتی‌که امروز هر شخص آگاه خوب می‌داند، که ما مسلمانان برای حفظ موجودیت خود، تا چه حدّ به وحدت نیاز مبرم داریم، و محتاج به نزدیکتر ساختن جوامع مسلمین به یکدیگر هستیم. تا به وسیله این نزدیکی و اتحاد اگر نتوانیم میان همه مسلمانان یگانگی کامل به وجود آوریم، اقلّاً بتوانیم کینه‌ها و عداوت‌ها را از بین ببریم. من ناچارم تذکر بدهم که متأسفانه نمی‌توانم در این رساله کوچک همه اقدامات آن نویسندگان مغرض، و معاند را که نخستین آنها دکتر احمد امین و امثال او که در واقع می‌توان آنها را منادیان نفاق و عاملین تفرقه دانست، به تفصیل بیان کنم، و ثابت نمایم که منظورشان از توضیح در اطراف عقاید امامیه جز ابراز عناد و اظهار لجاجت چیز دیگری نیست.

چون آنچه که ما از نوشته‌های این قبیل نویسندگان غیر منصف فهمیده‌ایم این است که در عناد خود اصرار می‌ورزند، تا شاید بتوانند افراد غافل و نادان را فریب دهند، و این دروغ‌ها را به ذهن آنان فروبرند، تا به وسیله این حملات کینه‌ها و اختلافات را

شدیدتر کنند.

به هر حال من با تقدیم این کتاب برای چاپ، امیدوارم که برای طالبان حق و حقیقت مفید و نافع باشد، تا من هم در خدمت مفید به اسلام، بلکه به همهٔ انسانیت سهمی داشته باشم. من این کتاب را در پیش‌گفتار، و چند فصل منظم کردم، و تنها از خداوند متعال توفیق مسئلت دارم.

محمد رضا مظفر

۲۷ جمادی الاخر سال ۱۳۷۰ هـ.

نجف اشرف - عراق

پیش گفتار

بخش یکم

اعتقاد ما در مورد کسب دانش و معرفت

مامعتقدیم که خداوند متعال، با اعطای قوه تفکر و عقل، ما را امر کرده که به وسیله این نیروی اعطائی، درباره آفرینش او فکر کنیم، و به آثار خلقتش بانظر تأمل و دقت نگاه کنیم، و در عظمت حکمت او که در ایجاد جهان پهناور هستی به کار برده بیاندیشیم. و به استحکام تدبیر او که در خلقت آفاق و انفس مشهود است توجه نماییم.

همان طوری که خودش در قرآن کریم می فرماید :
«به زودی ما آیات و نشانه های خود را در آفاق جهان هستی، و در نفوس خود انسان ها به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان آشکار شود که وجود و قدرت خداوند حق است.»^(۱)

۱ - «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم، حتی یتبین لهم انه الحق». توجه کنید همین آیه

پس ما باید در اصول عقاید دینی خود تنها از عقل خویش استفاده کنیم نه از عقاید گذشتگان خود. چون خداوند حکیم کسانی را که در اصول عقاید، پیرو نیاکان خود باشند مذمت کرده می‌فرماید: «آنها گفتند ما پیروی آن عقایدی می‌کنیم که پدران ما برای ما گذارده‌اند، آیا اینها احتمال نمی‌دهند، که اجدادشان چیزی نمی‌دانستند؟»^(۱)

در حقیقت ما در بدست آوردن اصول عقاید نمی‌توانیم از ظنّ و گمان خود و دیگران استفاده کنیم. چون خداوند کسانی را که در اصول عقاید خویش پیرو ظنّ و گمان باشند در قرآن ملامت کرده می‌فرماید: «گمراهان از ظنّ و گمان پیروی می‌کنند»^(۲).

پس با توجه به نکات بالا، چیزی که ما امامیه معتقدیم این است که: عقل‌های ما نظر در آفرینش و شناخت خالق جهان هستی را بر ما واجب و لازم گردانیده همان‌طوری که عقل به ما واجب نموده، دعوی کسانی را که ادعای پیامبری کرده‌اند و همچنین دربارهٔ معجزهٔ آنان، با عقل خود صحت آنرا قبول کنیم، نه با گفتهٔ دیگران.

در نزد ما امامیه، برای شناخت ذات خداوند متعال، و پیامبران

بهبترین دلیل است که، عقل ما قادر به درک حقایق خلقت می‌باشد. وگرنه، خداوند

چنین آیه‌ای را نازل نمی‌کرد. (مترجم)

۱ - «قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا اولو کان آباؤهم لایعقلون شیئاً و لا یهتدون».

سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۷۰. (مترجم)

۲ - «ان یتبعون الا الظنّ». سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۷

واقعی تقلید از غیر جایز نیست. اگر چه آن غیر از لحاظ مقام و منزلت بسیار بزرگ هم باشند. آنچه که در قرآن کریم، درباره ترغیب مردم به تفکر و پیروی از علم و معرفت آمده برای شناخت همین روش، آزادی در درک عقل فطری می‌باشد، که مورد اتفاق همه عقلاست.

و همه آن آیات به منظور آگاه‌ساختن نفوس بشری، به آن استعداد فطری است که جهت معرفت و تفکر در نهادشان به ودیعت گذارده شده است و همچنین جهت باز کردن اذهان و متوجه ساختن انسان‌ها به آن حقایقی که عقل‌های بشری بطور طبیعی آنها را درک می‌کنند، نازل شده است، پس با توجه به حقیقت مسلم بالا، درست نیست که آدمی عقل و درک خود را در امور اعتقادی مهمل بگذارد، و یا این‌که در به‌دست آوردن آن عقاید به تقلید از دیگران قناعت کند.

بلکه باید به حکم فطرت عقلی که نصوص آیات قرآن کریم هم آن فطرت را تأیید می‌کند، جستجو، تأمل و تفکر درباره آن اصول اعتقادی خود بنمایند^(۱) یعنی اصولی را که به‌نام اصول دین شناخته شده، و مهمترین آنها، نبوت، امامت و معاد است با دلایل

۱ - آنچه که در این کتاب آمده هم‌ماش جزو اصول دین نیستند، زیرا بسیاری از این اعتقادات یاد شده مانند: قضا و قدر، رجعت و غیر اینها اعتقادات عقلی لازم ندارد، چون در اینها می‌توانند به دیگران که صحت گفته‌های آنان ثابت شده انبیاء و ائمه مراجعه کنند به همین جهت است که بیشتر این اعتقادات مستند به اخبار وارد از ائمه می‌باشد. (مؤلف)

عقلی بشناسد، پس هرکس از این اصل پیروی نکند، و در این عقاید، از اجداد خود تقلید کند، مرتکب اشتباه شده از صراط مستقیم منحرف گشته است. و هرگز معذور نخواهد بود.

خلاصه اینکه ما امامیه در مورد این اصول و بدست آوردن آنها به دو چیز معتقدیم: یکی اینکه در بدست آوردن این اصول واجب است از استنباط عقلی و فکری خود استفاده کنیم و تقلید در این مورد جایز نیست.

دوم اینکه: این عقیده که ما می‌گوییم باید اصول عقاید را با تعقل و تکفّر خود بدست آوریم نه با تقلید، قبل از اینکه شرع آنرا واجب کند، عقل آنرا واجب می‌داند، به عبارت دیگر دلیل ما بر وجوب، شناخت عقاید اصلی با عقل، نصوص دینی و آیات قرآنی نیست. بلکه عقل وجوب آنرا به ما اعلام داشته است، اگرچه ما پس از راهنمایی عقل به آنها معتقد شدیم، می‌توانیم به وسیله نصوص دینی هم آنرا تأکید و تأیید نماییم.

معنای وجوب شناخت اصول، این است که عقل ما ضرورت معرفت و لزوم تفکّر و اجتهاد، در اصول اعتقادی را ایجاب می‌کند، نه عامل دیگر. (۱)

۱ - در علم فلسفه ثابت شده که حس خداشناسی و پی بردن به علل آفرینش مانند حس تشنگی، گرسنگی، اذیت و الم در وجود ما هست، حتی عده‌ای از فلاسفه وجود بت‌پرستی را در میان اقوام گذشته دلیل بر وجود این حس فطری در انسان می‌دانند. می‌گویند: همان طوری که کودک برای آرام ساختن حس تشنگی مایع دیگر

بخش دوم

اعتقاد امامیه درباره تقلید در احکام فرعی عملی

توضیح در اطراف این مسئله مستلزم، تعریف فروع دین، و بیان این‌که چگونه از مجتهد تقلید کنیم می‌باشد.

اما فروع دین، عبارت از احکام و قوانینی است که مربوط به عمل می‌باشد، در این احکام واجب نیست که هر فرد مسلمان، مانند اصول دین اینها را هم از روی تفکر و استدلال به دست آورد، بلکه اگر این احکام از ضروریات و مسلمات دین مانند، وجوب نماز، روزه، زکات نباشد، باید طبق روش‌های زیرین عمل کنیم:

۱- اگر خود شخص دارای اهلیت علمی و شرعی باشد، باید خود در استخراج ادله احکام، اجتهاد نماید.

۲- اگر می‌تواند در انجام اعمال فرعی خود احتیاط را رعایت کند، باید با احتیاط عمل نماید.

۳- اگر نتوانست شخصاً اجتهاد نماید و یا به احتیاط عمل کند، در آن صورت واجب است، که از یک مجتهد جامع شرایط اجتهاد تقلید نماید، و آن مجتهد باید عاقل و عادل باشد، جلو نفس خود

را بگیرد، دینش را حفظ نماید، با هوای نفس مخالفت نماید، مطیع امر مولایش (خداوند) باشد.

پس با توجه به توضیحات بالا، اگر کسی نه مجتهد است و نه به احتیاط عمل می‌کند، و نه از مجتهد جامع شرایط تقلید می‌نماید، طبق عقیده ما امامیه همه عبادات او باطل است. و از وی پذیرفته نمی‌شود، اگر چه تمام عمر خود را نماز بخواند و روزه بگیرد و خداوند را عبادت نماید.^(۱)

مگر اینکه بعداً از یک مجتهدی تقلید کند و در ضمن عمل، به احکام او مشاهده نماید که اتفاقاً اعمال و عبادات گذشته‌اش منطبق با فتوای این مجتهد بوده است.

بخش سوم

عقیده امامیه، در مسئله اجتهاد

ما معتقدیم که در زمان غیبت امام (عدم دسترسی به امام علیه السلام) اجتهاد در مسایل فرعی علمی بر همه مسلمانان واجب کفایی است. به این معنی که این وجوب اجتهاد به هر مسلمان در هر عصر و زمانی صادق است. ولی اگر یک یا چند نفری از میان

۱ - فلسفه این عقیده روشن است، زیرا طبعاً امکان ندارد چنین شخص به جزئیات احکام اسلامی آگاه باشد، تا در موقع نیاز بتواند اعمال و عبادات خود را با احکام واقعی اسلام تطبیق دهد. (مترجم)

مسلمانان قیام به اجتهاد کنند و مقام اجتهاد را کسب نمایند، این وجوب از گردن دیگر مسلمانان برداشته می‌شود بقیّه مردم به وجود همین چند نفر اکتفا می‌کنند. و در فروع دین و قوانین عملی اسلام از همین مجتهدین واجد شرایط تقلید می‌نمایند، و برای رفع اشکال در امور شرعی به آنان مراجعه می‌کنند.

پس در هر عصری بر مسلمانان واجب است، که توجه کنند به اینکه، هرگاه در میان آنان عده‌ای داوطلب برای تحصیل اجتهاد، اقدام کردند و به مرتبه شایستگی اجتهاد رسیدند از آنان تقلید نمایند.

باید دانست کسانی به مرحله اجتهاد می‌رسند، که سهم عظیمی از علوم و احکام اسلامی داشته باشند، و جامع همان شرایط باشند که در قبل بیان کردیم: عدالت، علم و عقل. در این صورت مسلمانان امامیه بر آنها اکتفا می‌کنند و دیگر لازم نیست فرد فرد آنان عقب اجتهاد بروند، بلکه در شناخت صحت اعمال خود به آنان مراجعه می‌کنند.

هرگاه چنین افرادی را پیدا نکردند، باید خودشان شخصاً به تحصیل اجتهاد پردازند، چنانچه تحصیل آن برای همه ممکن نباشد، از میان خود عده‌ای را که آماده برای این کار هستند و فراغت هم دارند، انتخاب کنند، و وسیله تحصیل آنها را فراهم سازند، البته این کار هنگامی ضرورت دارد، که برای همه مسلمانان

امامیه تقلید کردن از مجتهد مرده جایز نیست.^(۱)

تعریف اجتهاد:

اجتهاد عبارت است از تفکر و بررسی عمیق در ادله شرعیّه، برای بدست آوردن احکام فرعی، که حضرت محمد ﷺ از جانب خداوند آورده است.

احکامی که، وجوب و یا حرمت و یا استحباب و یا کراهت آنها با تغییر زمان و مکان و اوضاع و احوال، تغییر و تبدیل پیدا نمی‌کند زیرا در این باره حدیثی است که می‌گوید: «حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام محمد تا روز قیامت حرام می‌باشد»^(۲).

تعریف ادله شرعیّه:

ادله شرعیّه عبارت از کتاب قرآن کریم، سنت، اجماع و عقل، به آن تفصیلی که در کتب فقه آمده است. رسیدن به درجه اجتهاد، محتاج به دانستن علوم و معارف زیادی است، که دست‌یابی به همه آنها فراهم نمی‌گردد، مگر برای کسی که جهت بدست آوردن آنها کوشش و تلاش کند. و خود را از اشتغال به سایر امور دنیا فارغ سازد، و همه سعی خود را به فراگیری علوم و معارف مبذول دارد.

۱ - بعضی از مراجع تقلید، بقای تقلید بر میت را در صورتی جایز می‌دانند که، اعلم بودن آن مجتهد مرده نسبت به مجتهدی زنده مسلم باشد، ولی ابتداء تقلید بر میت، در مذهب امامیه جائز نیست. (مترجم)

۲ - نص حدیث: «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه».

بخش چهارم

عقیده امامیه در مورد شخص مجتهد

ما مجتهد جامع شرایط را نایب امام در غیبت او می‌دانیم. چون امام به حکم آیات قرآنی حاکم در جامعه امامیه می‌باشد، بنابراین همه اختیاراتی که امام در فصل دعاوی و حکومت در میان مردم مسلمان دارد، در زمان غیبت به مجتهد منتقل می‌شود.

بنابراین هرکس به مرجع تقلید خود برگردد، به امام برگشته است و هرکس از حکم امام تمرد کند. به خداوند متعال تمرد کرده است. و تمرد به خداوند در حدّ شرک است، چنانکه حدیث نقل شده از امام جعفر صادق علیه السلام مراتب فوق را تأیید می‌کند که فرموده: «مجتهد جامع شرایط تنها از حیث فتوا در احکام مرجع نیست، بلکه او ولایت مطلقه به مسلمین دارد، پس در احکام شرعی و حلّ و فصل دعاوی باید به وی مراجعه شود، هیچ‌کس نمی‌تواند بدون اجازه او مقام قضاوت و حکومت را در اسلام بدست بگیرد». همانطوری که اقامه حدّهای اسلامی و تازیانه زدن‌ها هم باید با اجازه آن مرجع تقلید باشد (در مورد اموال هم که از حقوق امام است باید به مجتهد مرجع تقلید مراجعه شود).

این منزلت یا ریاست عمومی بر مسلمانان را شخص امام به

مجتهد جامع شرایط تفویض کرده، تا مجتهد در حال غیبت او
نایب و قائم مقام او باشد، از این رو به مجتهد، «نایب امام» هم گفته
می‌شود.

فصل لوّل

الهيّات (خداشناسى)

بخش پنجم

عقیده امامیه درباره شناخت ذات و صفات خداوند

ما معتقدیم که خداوند متعال، و آفریدگار جهان هستی، از هر جهت یگانه و بی‌همتا است. هیچ‌کدام از موجودات نظیر او نیستند، او همیشه بوده و هست. و در آینده هم خواهد بود. او اول و آخر موجودات، دانا، حکیم، عادل، همیشه زنده، توانا، بی‌نیاز، شنونده هر سخن و بیننده همه چیز می‌باشد.

با آنچه که آفریده‌شدگان توصیف می‌شوند، نمی‌توان خداوند را توصیف نمود چون جزو موجودات ممکن نمی‌باشد. پس او نه جسم است، نه دارای صورت و شکل، نه جوهر است^(۱) و نه عرض. او وزن ندارد تا سنگین و یا سبک باشد حرکت و سکون هم برایش متصور نیست،^(۲) نه در مکانی جای می‌گیرد، و نه زمان او را فرا می‌گیرد،^(۳) نه می‌توان به وی اشاره نمود، همینطور هم نه شریک دارد، نه شبیه، و نه ضد، او رفیق و فرزند ندارد. هیچ‌کدام از موجودات مجرّد، و مادی هم‌شان او نیستند. دیده‌ها نمی‌توانند او

۱ - چون همه جواهر و ذاتها وجودشان از دیگری است، برای اینکه وزن لازمه ترکیب ماده از پروتون، الکترون و نوترون می‌باشد، خداوند ماده نیست تا وزن داشته باشد.

۲ - چون حرکت و سکون، لازمه ماده است که برای تکامل تلاش می‌کند. (مترجم)

۳ - مکان چیزی برای چیزی برای اجسام است، که خداوند جسم نیست. زمان هم امتداد طبیعی موجودات می‌باشد، که خداوند امتداد ندارد. (مترجم)

را ببینند، ولی او دیده‌ها را می‌بیند.^(۱)

پس هرکس خدا را به مخلوقات تشبیه کند، یعنی برایش صورت و دست و چشم، و اعضا قائل شود، یا اینکه بگوید: «او به آسمان دنیا پائین می‌آید» و یا معتقد باشد که او به اهل بهشت مانند ماه شب بدر ظاهر می‌شود.^(۲)

آن شخص در اثر جاهل بودن به حقیقت ذات خداوندی به منزله کافر است. چون خداوند از هر نقصی مبرا و منزّه است. چنانکه حضرت امام باقر می‌فرماید: «هر چیزی را که ما برای خداوند در ذهن خود تصوّر کنیم و به وسیله اوهام با دقیق‌ترین معانی هم تشخیص دهید او مانند خود شما مخلوق و ساختگی است به خود شما برمی‌گردد نه به خداوند».

ملاحظه می‌کنید، که حقیقت خداوندی را با تعبیر حکیمانه خود از دسترس همه گونه علم و معرفت دقیق هم بالاتر برده است. باز هم جزو کفار محسوب می‌شوند، کسانی که معتقدند «خداوند روز قیامت برای مردم ظاهر می‌شود، اگرچه به زبان قائل به جسم‌بودن خداوند هم نباشند. زیرا این جملات و الفاظ توخالی است، و این قبیل اشخاص با توسل به ظاهر آیات متشابه قرآن کریم و یا بعضی از احادیث، فکر خود را جامد کرده، و ادراک عقلی

۱ - اشاره به مفاد آیه: «الله يدرك الابصار و لاتدرکه الابصار».

۲ - اشاره به عقیده بعضی از اهل سنت می‌باشد.

خویش را انکار نموده‌اند. لذا نتوانسته‌اند در ظواهر آیات قرآن با توجه به مفاد سایر آیات و احادیث، به اقتضای عقل و استدلال، و رعایت قواعد، استعاره و مجاز، تصرف نموده معنای حقیقی آن آیات و جملات را دریابند^(۱).

بخش ششم: توحید

عقیده امامیه در توحید و یگانگی ذات خداوند.

ما معتقدیم که یگانه‌بودن خداوند از هر جهت واجب است پس همانطور که واجب است ما او را ذاتاً یگانه بدانیم، و بگوییم وجود لازمه ذات اوست و از وی جدا نمی‌شود. چون واجب‌الوجود است همانطور هم واجب است خداوند را از حیث صفات یگانه بدانیم. یگانه بودن خداوند از حیث صفات بدین جهت است که همه صفات خداوند عین ذات اوست،^(۲) که بعد این مسئله را توضیح خواهیم داد.

۱ - منظور مؤلف این است که آن آیات قرآنی به اقتضای بلاغت در معانی استعاره و مجاز استعمال شده، مانند جمله: «یدالله فوق ایدیهم» مسلم است که خداوند دست ندارد، منظورش در این جمله چون کلمه ید مجازاً به قدرت اطلاق می‌شود، پس معنایش چنین است که قدرت خداوند مافوق قدرت هاست.

۲ - معنای این که صفات خداوند عین ذاتش می‌باشد این است که در ذات خداوند صفات مختلف وجود ندارد، بلکه خداوند ذاتاً عالم، ذاتاً قادر، ذاتاً حکیم، مرید و مدرک است. یعنی اینها از تجلی ذات خداوند است متنها برای تشخیص تجلیات جهت هر کدام از آنها نامی اطلاق می‌کنیم. (مترجم)

ما معتقدیم که در صفات ذاتی خداوند هیچ‌کس نمی‌تواند با او شریک باشد، بنابراین او در علم و قدرت بی‌نظیر، در آفرینش و رزق‌دادن، بی‌شریک می‌باشد و در همه کمالات رقیب ندارد.^(۱) باز هم واجب است که در عبادت او را یگانه بدانیم، و عبادت به غیر او را جایز ندانیم، بنابراین اگر کسی در عبادت برای خداوند شریک قائل شود مانند نماز، روزه و یا در سایر اعمال عبادی، آن شخص مشرک و مانند کسی است که در عبادت خداوند، تظاهر می‌کند و به غیر خداوند تقرب می‌جوید، حکم این قبیل اشخاص مانند بت‌پرستان می‌باشد.

اما زیارت قبور ائمه علیهم‌السلام

و اقامه مجالس سوگواری، جزو عبادت‌های غیر خداوندی نیست. کسانی که به این روش امامیه طعنه می‌زنند، و این کارهای ما را گناه می‌دانند، از حقیقت و هدف این کارهای ما آگاهی ندارند. چون زیارت قبور ائمه و برپائی سوگواری برای آنان یک نوع تقرب به خدا به وسیله اعمال خوب، و حتی اطاعت از دستور خداوند است^(۲) چون طبق احکام مستحبات دینی، عیادت بیماران،

۱ - چون خداوند عالم مطلق، قادر مطلق، رزاق مطلق و آفریننده مطلق است، پس هیچ‌کس از علماء، صنعت‌کاران و قدرت‌مندان که همه چیزشان محدود است نباید خدا باشند. (مترجم)

۲ - منظور مؤلف اشاره به آیه‌ای است، که خداوند به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «یا محمد به مسلمانان بگو: من در قبال این رسالت مزدی نمی‌خواهم، جز اینکه به خویشان و منسوبان من محبت کنید و آنها را دوست بدارید. (مترجم)

تشییع جنازهٔ مردگان، دیدار برادران دینی، احسان به فقرا و دلجوئی از یتیمان از جمله عبادت‌هایی است که ما را به خداوند نزدیک می‌کند.

زیرا مثلاً عیادت بیمار به منظور جلب رضایت خداوند، فی‌نفسه یک عمل صالحی است که بنده به وسیلهٔ انجام آن عمل به خدا نزدیک می‌شود چون دلجوئی از مریض را به خاطر رضای خداوند انجام می‌دهد، نه به خاطر حتی خود مریض پس چنین عملی نمی‌تواند غیر خداوندی باشد، تا در عبادت خداوند شریک قائل بشود.

در این صورت وسیلهٔ تقرب به خداوند می‌گردد. همچنین است سایر اعمال صالحه که یکی از آنها هم زیارت قبور ائمه و برپا کردن مجالس سوگواری و تشییع جنازهٔ مرده، و زیارت برادران دینی است. اما اینکه چگونه زیارت قبور ائمه و سوگواری برای آنان از اعمال صالحه محسوب می‌گردد، در فقه امامیه ثابت شده، که این رسالهٔ کوچک گنجایش تفصیل آنرا ندارد.

به‌طور خلاصه، مقصود این است، که انجام این اعمال، آن طوری که بعضی توهم کرده‌اند نوعی از شرک نمی‌باشد. چون هدف و منظور از آن کارها عبادت برای امامان نیست، بلکه منظور از زیارت آنان این است، که اعمال و رفتار آنان را به یاد آوریم و خود را با اخلاق و اعمال آنان متخلق سازیم.

و از همه مهمتر شعائر خداوند را که درباره آنها آمده تعظیم کنیم. چون خداوند فرموده: «کسی که شعائر خداوند را احترام بگذارد و تعظیم کند، باید بداند که تعظیم این شعایر از تقوای قلبی سرچشمه می‌گیرد».^(۱)

پس مسلم شد که همه اینها جزو اعمال صالحه هستند که مستحب بودن آنها از طریق شرع ثابت شده است، وقتی که آدمی با نیت تقرب به خداوند و طلب رضای او این کارها را انجام دهد، مسلماً از جانب خداوند به ثواب و پاداش نائل خواهد شد.

بخش هفتم

عقیده امامیه در مورد صفات خداوند متعال

ما برای خداوند دو نوع صفات قائلیم:

یکی صفات ثبوتیه حقیقی و کمالی که به صفات جمال و کمال معروف است مانند، علم، قدرت، بی‌نیازی، اراده، زنده بودن، قدیم و ازلی بودن، همه این صفات ثبوتی عین ذات خداوند است، و مانند صفات انسانها از خارج به وی اضافه نشده است.

بلکه وجود این صفات عین ذات خداست، پس قدرت خداوند از حیث وجود، عین حیات خداوند، و خیالش هم عین قدرت اوست،

۱ - «و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب»، سوره حج، آیه ۳۲. (مترجم)

یعنی خداوند از این جهت که قادر است، از همان جهت هم حیّ می‌باشد و حیّ است از این جهت که قادر است.

تعدّد صفات به ذات او راه ندارد، سایر صفات کمالی خداوند هم مانند دو صفت قدرت و حیات می‌باشد.^(۱)

ولی این صفات در خارج از ذات خداوند، از حیث معانی و مفاهیم با هم اختلاف دارند، لکن در وجود یکی هستند. زیرا اگر صفات خداوند در وجود با هم مختلف باشند، چون اینها برحسب فرض مانند ذات خداوند، قدیم و واجب هستند. یعنی خداوند از ابتدا عالم بوده، علم از او جدا نمی‌شود، همچنین قدرت، اراده و حیّ بودن از او جدانمی‌شوند، آن وقت تعدّد واجب لازم می‌آید، این ملازمه باطل است، چون منافی با توحید ذات خداوند می‌باشد.^(۲)

اما صفات ثبوتیه اضافی مانند خالق بودن، رازق بودن، تقدّم داشتن به همه موجودات، و علت بودن برای وجود همه موجودات، همه اینها در حقیقت به یک صفت واحد حقیقی برمی‌گردد، که آن قیومیت برای مخلوقات می‌باشد. این قیومیت صفت واحدی است که تعدادی از صفات دیگر به واسطه مختلف بودن آثار و مظاهر از صفت قیومیت منتزع می‌شوند.^(۳)

۱ - درباره این مطالب به پاورقی ۳ صفحه قبل مراجعه کنید. (مترجم)

۲ - اگر ما برای هر کدام از صفات وجود جداگانه قائل شویم چون اینها عین ذات خداوند هستند و از وی جدا نمی‌شوند، تعدّد در ذات خدا لازم می‌آید که منافی به اعتقاد توحید می‌باشد.

۳ - قیومیت خداوند، به رفع همه حوائج مادی موجودات قیام کرده است. چون

صفات سلویه: که به صفات جلال معروف هستند، مانند مرگب نبودن، جسم نبودن، جوهر و عرض نبودن خداوند و نظیر اینها، درست است که از حیث معانی با هم فرق دارند، ولی منشأ همه این صفات، یک صفت سلوی است، که آن صفت عبارت از سلب ممکن بودن وجود خداوند می‌باشد، چون سلب امکان با توجه به اینکه خداوند واجب‌الوجود است لازمه آن می‌باشد.

و در حقیقت معنای سلب امکان از خداوند، یعنی سلب جسم بودن، صورت بودن، حرکت داشتن، یا سکون داشتن، یا سنگین و سبک بودن و سایر اوصافی که لازمه ممکن بودن است می‌باشد. بلکه سلب همه نواقص که از خصایص وجود ممکن به شمار می‌رود، می‌باشد.

سلب امکان از خداوند هم، برمی‌گردد به این مسأله که خداوند واجب است نه ممکن، بنابراین همه صفات کمالی در ذات اوست، نه صفات جلالی پس با توجه به استدلال گذشته، معلوم شد که همه صفات جلالی (یعنی صفات سلوی) خداوند برمی‌گردد، به صفات کمالی خداوند، (یعنی صفات ثبوتی)^(۱) بنابراین خداوند

احتیاجات موجودات، متعدّد است، بنابراین خداوند با انجام فعل‌های متعدّد این نیازهای متعدّد را رفع می‌کند که ما نام هرکدام از آن فعل‌ها را، خالق بودن، رازق بودن، رحمان بودن و غیره گذارده‌ایم. (مترجم)

۱ - منظور مؤلف این است وقتی که خداوند را ذاتاً دارای همه کمالات دانستیم، دیگر صفاتی که نشانه نقص و احتیاج است تعدّی ندارد، بلکه تنها به صفت کمال الهی برمی‌گردد. (مترجم)

متعال با داشتن این همه صفات، از جمیع جهات یگانه است، و در ذات مقدّسش نه ترکیب است نه کثرت، بلکه حقیقت یگانه ازلی و ابدی است بی‌نیاز و عاری از هر گونه ترکیب و کثرت می‌باشد.

بنابر مراتب بالا، ما نباید از قول کسی که صفات ثبوتیه را به صفات سلویه خداوند بر می‌گرداند، تعجب کنیم، زیرا برای او مشکل بوده، بفهمد که چگونه صفات خداوندی عین ذات اوست. بنابراین خیال کرده اگر صفات ثبوتیه را از خداوند سلب کند مثلاً بگوید نمی‌توانیم خدا را عالم بدانیم و یا قادر بدانیم، در این صورت کثرت را از وی سلب کرده مطمئن به وحدت ذات خداوند می‌شود، در نتیجه دچار عقیده سخیف‌تری شده است.^(۱)

زیرا، حقیقت این عقیده این است که: ذاتی را که عین وجود و عاری از همه نقایص امکانی می‌باشد، عین عدم و محض سلب می‌داند، و ما از این قبیل اوهام و خرافات و لغزش درباره شناخت ذات احدیت به خداوند پناه می‌بریم.

همانطوری که ما نباید، از سخن کسی که معتقد است «صفات ثبوتیه زاید بر ذات خداوند می‌باشد، و در نتیجه به تعدّد قائل شده، و برای خداوند واجب‌الوجود شریک پیدا کرده است.»^(۲)

۱ - اشاره به عقیده «معلّه» است که می‌گویند: نمی‌توانیم بگویم خدا عالم است یا نیست و همچنین سایر صفات ثبوتی را از او سلب کرده‌اند. (مترجم)

۲ - منظور این است که چون ذات خداوند قدیم و ازلی است پس صفاتی هم که زاید بر ذات هستند باید ازلی باشند، چون از خداوند سلب، نمی‌شوند، ولی اگر بگویم:

تعجب کنیم، یا اینکه بعضی‌ها به مرگب بودن خداوند قائلند، و ما از همه این اعتقادات باطله به خداوند پناه می‌بریم زیرا مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام با بیان حکیمانه خود، به روی همه این اعتقادات خط بطلان کشیده، می‌فرماید: «عقیده خالص به خداوند این است که صفات زاید بر ذات را از خداوند نفی کند، زیرا معنای هر کدام از صفات شهادت می‌دهند که غیر از موصوف هستند و همچنین معنای موصوف (وصف شده) شهادت می‌دهد که غیر از صفت است.

پس کسی که خداوند را با چنین صفاتی توصیف کند برای او قرین قائل شده. هرکس برای خداوند قرین سازد، او را دوتا کرده و هرکس خدا را دوتا بداند، بر ترکیب وجود خدا قائل شده، هرکس خداوند یگانه را مرگب از اجزاء بداند، او را نشناخته است.^(۱)

بخش هشتم: عدالت

یعنی عقیده ما امامیه درباره عدالت خداوندی

ما امامیه معتقدیم که یکی از صفات کمالی خدا این است که او

خداوند ذاتاً عالم است علم از خارج به وی اضافه شده در این صورت تعدد لازم نمی‌آید. (مترجم)

۱ - اشاره به سخنان حضرت علی علیه السلام در اوّل نهج البلاغه درباره توحید ذات خداوند می‌باشد، که در آنجا پس از حمد و ذکر اوصاف خداوندی می‌فرماید: «اوّل الدّین معرفه ...»

عادل می‌باشد و ظالم نیست پس او در قضاوت و حکمش، جور و ستم نمی‌کند، در نتیجه او به اطاعت کنندگان ثواب می‌دهد، و گناهکاران را از روی عدل مجازات می‌نماید باز هم ما معتقدیم که خداوند، افعال نیک را ترک نمی‌کند و فعل زشت را مرتکب نمی‌شود، چون خداوند ذاتاً قادر به انجام اعمال نیک و ترک افعال بد می‌باشد^(۱) و ما او را به خوبی افعال نیک، زشتی اعمال بد عالم می‌دانیم، باز هم معتقدیم که خداوند به ترک اعمال خوب محتاج است، تا در اثر احتیاج آنرا نکند و نه به انجام اعمال زشت نیاز دارد، تا در اثر نیاز مرتکب آن اعمال زشت گردد، پس انجام عمل خوب به وی ضرر نمی‌زند تا محتاج به ترک آن فعل خوب باشد، و به انجام فعل بد هم نیازی ندارد تا آنرا انجام دهد. با همه اینها چون ما معتقدیم که خداوند حکیم است. بنابراین همه افعال او مطابق حکمت و برحسب نظام عمومی لازم برای آفرینش می‌باشد در این صورت، اگر خداوند ظلم کند و یا کار زشتی انجام دهد (با اینکه خداوند از این کارها منزّه است)، از چهار صورت زیر خالی نخواهد بود:^(۲)

۱ - منظور مؤلف این است وقتی که چیزی لازمه ذات باشد، رفتار برخلاف آن در حکمت است. و چون خداوند حکیم است، پس فعل خوب را ترک و عمل زشت را انجام نمی‌دهد. (مترجم)

۲ - منظور مؤلف از بیان این احتمالات چهارگانه این است که تجربه نشان داده، افعالی که از یک موجود عاقل سرمی‌زند خالی از این چهار علت نمی‌باشد. در صورتی که عقل سلیم صراحتاً حکم می‌کند، که هیچ کدام از این علت‌ها درباره خداوند صادق نیست، چون علم نیاز علم، کمال ذاتی، منزّه از هر نقص بودن، مانع از انجام یکی از این چهار نوع کار می‌شود. (مترجم)

۱ - یکی اینکه خداوند به بدی کار زشت آگاه نیست (یعنی زشتی آن را درک نمی‌کند).

۲ - بر بدی کار بد و ستم، آگاه است، ولی برای انجام آنها مجبور بوده چون از ترک آنها ناتوان است.

۳ - از بدی کار زشت آگاه است، و بر انجام آن هم مجبور نیست، ولی چون به انجام آن کار بد نیاز دارد، می‌کند.

۴ - به بدی کارهای زشت عالم است، و مجبور به انجام آن کارها هم نیست، نیاز هم ندارد بلکه از روی هوی و هوس، یا بازیچه‌ای آنها را انجام می‌دهد.

تمام این صورتهای احتمالی چهار گانه، درباره خداوند محال است. زیرا نسبت دادن عدم علم، یا مجبور بودن، یا محتاج بودن، یا پیروی کردن از هوی و هوس، که لازمه باطل بودن این چهار احتمال می‌باشد. سبب نقص ذات کامل خداوند می‌گردد در صورتی که همه این علتهای با واجب‌الوجود بودن خداوند منافات دارد. پس وقتی که همه این احتمالات باطل شد، لازم می‌آید تا حکم کنیم به اینکه، خداوند عادل است، و به واسطه عادل بودن از ظلم و ستم کردن و انجام فعل زشت منزّه و مبرا است.

البته بعضی از مسلمانان در اثر جهل به حقیقت ذات خداوند انجام عمل قبیح را برای خداوند (نامهایش مقدّس باد) جایز دانسته‌اند و براساس همین عقیده سخیف گفته‌اند: «جایز است

برای خداوند، اطاعت کنندگان را عذاب کند، و گناه کاران و حتی کافران را به بهشت روانه سازد». باز هم معتقد شده‌اند که رواست خداوند به بندگانش فوق توانایی‌شان تکلف کند و در عین حال آنانرا به خاطر ترک آن تکلیف دهد. باز هم رواست خدا ظلم و ستم کند، دروغ بگوید، نیرنگ بکند و اعمالی را بدون حکمت و مصلحت و فایده انجام دهد.

استناد این اشخاص در این عقاید سخیف به این آیه قرآن است که می‌گوید^(۱): «هر کاری که خداوند بکند مؤاخذه و پرسش ندارد، بلکه بندگان مسئول و مورد بازخواست اعمالشان هستند».

پس اشخاص زیادی هستند که با این عقاید و تصوّرات غلط و بی‌پایه خداوند را، ظالم، ابله، بازی‌گر، دروغ‌گو و نیرنگ‌باز بدانند، یا انجام دهنده عمل بد، و ترک کننده کارهای نیک و پسندیده، تصوّر کنند.

در حالی که وجود مقدّس خداوند به واسطه کمال ذاتی، منزّه از همه این نقص‌ها و عیب‌ها می‌باشد. نسبت دادن این اعتقاد به وی شبیه کفر محض بلکه از آن هم بدتر است.^(۲)

زیرا خداوند در آیات محکم قرآن می‌فرماید: «خداوند هیچ‌گاه

۱ - متن آیه: «لایسئل عَمَّا یفعل و هم یسئلون». سوره انبیاء، آیه ۲۳.

۲ - علّت بدتر بودن این نسبت‌های ناروا به خداوند از کفر، این است که کفّار به وسیله جهل فقط منکر ذات خدای شوند، ولی این اشخاص با داشتن علم و خواندن کلام خداوند مرتکب چنین جسارت‌ها می‌شوند. (مترجم)

برای بندگان ارادهٔ ظلم و ستم نمی‌کند».^(۱)

باز هم در جای دیگر از قرآن می‌فرماید: «خداوند فساد را دوست ندارد، باز هم در یکی از آیات کتاب آسمانی خود می‌فرماید: «ما آسمانها و زمین و هرچه را که در آنها هست بیهوده و عبث نیافریده‌ایم».^(۲)

در یکی دیگر از آیات قرآن می‌فرماید: «من جنّ و انس را جز برای پرستش نیافریدم»^(۳) و آیات دیگری هم هست که بطلان تصوّرات این اشخاص را ثابت می‌کند، پس ما صمیمانه اعتراف می‌کنیم که: خدایا تو از هر نقصی منزّه هستی و از هر ستمی مبرا و همهٔ این جهان وسیع و با عظمت را بیهوده و بی‌غرض و باطل نیافریده‌ای.

بخش نهم

اعتقاد در مورد تکلیف احکام شرع به انسان‌ها

ما معتقد هستیم که خداوند حکیم و متعال، قبل از اینکه با اقامه دلیل و برهان آنها را به آن تکالیف آشنا نسازد، بندگان خود

۱ - متن آیه: «و ما الله یرید ظلما للعباد». سوره مؤمن، آیه ۳۱.
۲ - متن آیه: «و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین». سوره انبیاء، آیه ۱۶. (مترجم)
۳ - متن آیه: «و ما خلقت الجنّ و الانس الا لیعبدون». سوره ذاریات، آیه ۵۶. (مترجم)

را مکلف به انجام عمل و یا ترک عمل نمی‌کند.

باز هم معتقدیم که خداوند، به واسطه حکمت و عدالت بندگان خود را مکلف به انجام اعمال زیر نمی‌سازد:

۱- کارهایی که مردم قادر به انجام آن نباشند.

۲- کارهایی که فوق توانایی آنان باشد.

۳- افعالی که مردم از کیفیت آنها آگاه نباشند.

زیرا به حکم اقتضای عقل، تکلیف بر عاجز، نادان، و به کسانی که در فراگیری آن کوتاهی نکرده‌اند، ظلم و ستم می‌باشد.

اما کسانی که در اثر قصور و اهمال، به احکام الهی و تکالیف آن جاهل هستند، آنها در نزد خداوند، مسئول قصور و اهمال خود می‌باشند. زیرا بر انسان بالغ لازم است آنچه را که از احکام شرعی مربوط به تکالیف او است بیاموزد، و به آنها آگاه شود.^(۱) باز هم ما امامیه معتقدیم که، باید خداوند بندگان خود را مکلف به انجام اعمالی سازد که موجب تکامل و سعادت آنها است. و برای آنها شریعتی وضع کند، و آنچه که به صلاح زندگی دنیا، و آخرت آنهاست، برای آنها بگوید، تا آنها را با این ارشاد و راهنمایی به سوی خیر و سعادت سوق دهد.

به عبارت دیگر خداوند از راه لطف و عنایت، باید چیزهایی را

۱- منظور مؤلف این است که چون خداوند است که به آثار اعمال بد و خوب آگاه می‌باشد و او ذاتاً لطف و عنایت به مخلوقات خود دارد، پس باید راه صلاح و فساد را به آنها نشان دهد. (مترجم)

که در آنها برای مردم صلاح و سعادت، هست، ارشاد کند، و از چیزهایی که برای آنان فساد می آورد و سوء عاقبت دارد نهی کند، اگرچه بدانند که آنها به این تکالیف عمل نخواهند کرد.

زیرا نشان دادن راه خیر و صواب، و وضع شریعت، و بیان آنچه که برای مردم ضرر دارد، و یا شناساندن کارهایی که برای مردم نفع دارد لطف و رحمت خداوند به بندگانش می باشد، چون انسانها از حیث فطرت به مصالح حیات و راههای تکامل خود، در دنیا و آخرت عالم نیستند، و حتی از بیشتر چیزهایی که برای آنان ضرر دارد و جلو تکامل روحی آنان را می گیرد، آگاه نمی باشند.

لذا با توجه به اینکه خداوند ذاتاً رحمان و رحیم می باشد، و این رحمانیت و رحیمیت همان طوری که گفتیم، عین ذات خداوند می باشد، و از خدا منفک نمی شود پس عقلاً چنین استنباط می شود، که فرضاً اگر بندگان خداوند متمرّد به احکام الهی باشند، و به امر و نهی او اعتنا نکنند، باز هم این تمرّد آنها مانع شمول این رحمت و لطف ذاتی خداوند نخواهد شد.

بخش دهم

عقیده ما در قضا و قدر

عده‌ای از مسلمانان که پیرو مذهب جبر می باشند، معتقدند که

کارها و اعمال بندگان و مخلوقات را خدا انجام می‌دهد، یعنی خداوند مردم را به انجام فعل‌های گناه مجبور می‌سازد، معهذا آنها را مجازات می‌نماید، و باز هم آنها را به اجبار وادار به فعل ثواب می‌کند، و در عین حال به خاطر انجام فعل ثواب، به آنان پاداش می‌دهد. در واقع آنها می‌گویند: افعالی که به ظاهر مردم انجام می‌دهند، در حقیقت خداوند انجام می‌دهد و مردم آلت و وسیله فعل هستند، چون انسان‌ها محل صدور این افعال می‌باشند، لذا بر سبیل مجاز انجام آن فعل را به انسان‌ها نسبت می‌دهند.

در صورتی که این اعتقاد، با توجه به نتایج باطلی که از این عقیده ناشی می‌شود باطل است، زیرا جبری‌ها با این عقیده علل و روابط طبیعی را که از حیث خلقت میان موجودات حکومت می‌کند انکار می‌سازند.^(۱) چون آنها گمان می‌کنند، که اگر بگویند خود انسان‌ها افعال خود را انجام می‌دهند موجب می‌شود که در ایجاد و آفرینش برای خداوند شریک قائل بشوند در صورتی که خداوند در ایجاد شریک ندارد. و حال آنکه این تصوّر و گمان درست نیست و به عقیده ما هر کس معتقد به عقیده بالا باشد (جبر) ظلم و ستم به خداوند نسبت داده است.

۱ - منظور مؤلف این است که به تجربه ثابت شده خود انسان‌ها سبب و عامل به وجود آمدن فعل‌های بد و یا خوب هستند، پس فاعل خود آنها هستند نه خداوند، چون عمل جبر عبارت از فعلی است که جلوگیری از وقوع آن خارج از اراده و اختیار انسان‌ها باشد در صورتی که ما می‌بینیم اغلب فعل‌های بد و یا خوب را انسان‌ها با اراده خود انجام می‌دهند و حتی قادر به ترک آن کارهای بد هم هستند. (مترجم)

جماعت دیگری از مسلمانان (تفویضی‌ها) معتقدند که: «خداوند، افعال را به خود انسان‌ها واگذارده، و در کار آنان، قدرت و قضای خود را اعمال نمی‌کند این دسته برای این اعتقاد باطل خود چنین استدلال می‌کنند، که اگر افعال مردم را به خداوند نسبت دهیم و مانند جبری‌ها بگوییم خداوند همه این کارها را انجام می‌دهد ما نسبت نقص به وی داده‌ایم، چون اغلب این کارها حاکی از نقص عقل و قدرت فاعلش می‌باشد. از طرفی آنها می‌گویند که «خود انسان‌ها سبب به وجود آوردن این فعلها هستند» پس کار، کار خود آنهاست اگرچه خداوند سبب‌ها را خودش به وجود آورده است ولی مستقیماً این افعال را انجام نمی‌دهد.

هرکس به این عقیده بالا هم معتقد باشد قدرت خداوند را محدود کرده و همچنین غیرخدا را در خلقت شریک خداوند دانسته‌اند.^(۱)

لکن اعتقاد ما در مورد مسئله تفویض قدرت به انسان‌ها، پیرو آن عقیده که از ائمه اطهار علیهم‌السلام در مورد امر میان دو امر (نه جبر کامل و نه تفویض کامل) وارد شده، می‌باشد.

راه میان جبر مطلق، راهی است که مجادله‌کنندگان در علم

۱ - منظور مؤلف این است وقتی که بگویند، خداوند در افعال بشری هیچ دخالت ندارد حتی از لحاظ علت و سبب بودن نتیجه‌اش این می‌شود، که انسان‌ها همه کارهای خود را خودشان خلق می‌کنند، در این صورت لازم می‌آید که آنها در آفرینش با خدا شریک باشند. (مترجم)

کلام از درک آن راه ناتوان هستند، و در اثر همین جهل و جدل است، که طایفه‌ای از مسلمین در این مسئله افراط کرده با نسبت دادن همهٔ افعال انسان‌ها به خداوند قائل به جبر شده‌اند، و طایفهٔ دیگری هم در اثر تفریط به تفویض مطلق قائل شده‌اند. این عقیدهٔ امامیه را (امر میان دو امر) علم و فلسفه هم در ازمنهٔ قبل نتوانست درک کند، مگر پس از گذشت قرن‌ها به حقیقت آن پی‌برد.

چیزی که موجب تعجب می‌گردد، این است، کسی که به حکمت و عمق اقوال ائمهٔ اطهار، در مورد شناخت صحیح خداوند، و عقاید دیگر مذهبی، آگاه نبوده گمان کرده که این «امر بین دو امر» (یعنی انسانها در اعمال و افعال خود، نه کاملاً مجبورند و نه کاملاً آزاد)، از اکتشافات بعضی از فلاسفهٔ غرب می‌باشد. و حال آنکه تاریخ اسلام، کاملاً روشن می‌کند، که امامان ما بیش از ده قرن قبل آنرا کشف کرده‌اند، و شیعهٔ امامیه از ده قرن پیش به این امر معتقد شده است.

زیرا حضرت امام جعفر صادق بنیان‌گذار مذهب حقهٔ جعفری در زمان حیات خود برای ارائهٔ راه وسط میان جبر کامل و تفویض کامل، با بیانات مشهور خود که قبلاً هم به آن اشاره کردیم، اعلام فرمود که: «انسانها در اعمال و افعال خود مجبور مطلق نیستند همان طوری که مختار مطلق هم نمی‌باشند، بلکه میان این دو هستند، که در بیشتر افعال خود آزادی دارند، و خداوند هم ثواب و عقاب را برای اعمال مختار انسان‌ها تعیین کرده است.

چقدر محتوای این حدیث پرمغز و دقیق است؟! خلاصه این جمله کوتاه و پرمعنا این است: «کارهایی که ما انجام می‌دهیم از لحاظ ما واقعیت دارد، چون اراده و اختیار ما سبب و علت به وجود آمدن این کارهاست، ولی از این جهت که خداوند، نیروی انجام کار و اراده و اختیار را به ما داده، پس آن افعال ما هم داخل در حیطة آفرینش و قدرت خداوند است. پس ما به تجربه در می‌یابیم که خداوند ما را مجبور به انجام این کارهای بد و یا خوب نکرده تا در عقاب کردن ما ستم به ما روا دارد، چون اگر ما را مجبور به آن کارها کرده بود نمی‌توانستیم آنها را انجام ندهیم، در صورتی که می‌توانیم هر فعلی را که خود می‌خواهیم انجام دهیم.»^(۱)

به هر حال به عقیده امامیه، مسأله قضا و قدر، امری از اسرار آفرینش خداوند است و هرکس قدرت درک و فهم آنرا بطور صحیح و بدون اشتباه و افراط و تفریط، دارد مانعی ندارد، به آن معتقد شود، وگرنه بر او واجب نیست که جهت درک و فهم چگونگی آنها خود را به زحمت بیندازد، تا مبادا بر اثر غفلت و عدم توانایی به درک حقیقت آنها دچار اشتباه و گمراهی شود.^(۲) زیرا درک حقیقت مسأله قضا و قدر، بسیار دقیق می‌باشد، و از

۱ - شخصی با میل خود، عادت به استعمال مواد مخدّر می‌کند بعد هم یا میل خود و یا عامل دیگر انسانی آن عادت را ترک می‌کند، همچنین سایر کارها، پس معلوم می‌شود ما در افعال خود مجبور نیستیم. (مترجم)

۲ - منظور مؤلف این است که توده مردم درباره این عقیده، مستقلاً فکر نکنند، بلکه معتقد به همان بیانات و راهنمایی ائمه باشند، تا دچار اشتباه نگردند. (مترجم)

دقیق‌ترین مسایل و مباحث فلسفه محسوب می‌شود، که جز عده معدودی، از افراد زبده و خاص، کسان دیگر نمی‌توانند به حقیقت آنها آگاه شوند.

بدین جهت است که قدم‌های بسیاری از دانشمندان علم کلام در بیان این مسأله لغزنده است. پس شناخت واقعی حقیقت قضا و قدر، تکلیف مافوق قدرت اشخاص عادی است. بنابراین کافی است که مردم عادی، درباره این مسئله به قول ائمه اطهار «امر میان جبر کامل و تفویض کامل»، اطمینان و اکتفا کنند. چون در این عقیده نه جبر مطلق است و نه تفویض مطلق، بلکه ما امامیه هر دو آنها را مردود می‌دانیم.

وانگهی این مسئله از اصول دین نیست، تا مردم عادی مجبور شوند به هر نحوی که شده بطور دقیق و مستدل با تفکر و اندیشه به آن معتقد باشند.

بخش یازدهم

عقیده ما امامیه در مورد حقیقت «بدا»

معنای عمل بدائی که از انسان سر می‌زند، این است که او درباره چیزی یا عملی رأی و نظری بدهد که سابقاً درباره آن شیء و یا عمل، آن نظر را نداشته است.

به عبارت روشن‌تر، معنای بدا در افعال بشر این است که آدمی

تصمیم و اراده خود را درباره آن کاری که می‌خواست انجام دهد، تغییر بدهد، و تصمیم دیگری درباره آن کار بگیرد، زیرا پس از تصمیم اولی عواملی پیش‌تر، می‌آید که باعث تغییر آن تصمیم می‌گردد به طوری که قبلاً به آن حوادث و عوامل عالم نبوده است. لذا آن شخص از انجام آن عملی که قبلاً می‌خواست انجام دهد، عدول می‌کند.

بدیهی است که ظهور این تغییر تصمیم در عمل ناشی از این است، که انسان به تمام جوانب مصلحت و یا ضرر آن کار آگاه نبوده، ولی حالا که آگاه شد از انجام آن عمل منصرف می‌گردد، ضمناً از آن تصمیم قبلی هم تأسف می‌خورد. عمل بداء با این معنی که توضیح دادیم برای خداوند محال است، زیرا لازمه چنین بداء، جهل به مصالح و عدم اطلاع از مفاسد، و حوادث آینده و عدم توانایی در تشخیص واقعیت‌ها می‌باشد.

در صورتی که طبق اعتقاد قبلی ما خداوند از همه نواقص منزّه و به دور است. بنابراین امامیه درباره خداوند به بدائی با معنای بالا، معتقد نیست. زیرا امام جعفر صادق علیه السلام فرموده: «هرکس گمان برد که خداوند، درباره چیزی از روی پشیمانی تغییر رأی می‌دهد، چنین فردی در نزد ما، کافر به خداوند محسوب می‌شود».

باز هم فرموده: «اگر کسی گمان کند که خداوند قبلاً چیزی را نمی‌دانسته اینک دانسته و تغییر رأی داده است، من از او

(۱) بیزارم».

لکن روایاتی از ائمه اطهار نقل شده که ظاهر آنها موجب توهم صحت قول به بداء با همان معنای قبلی درباره خداوند می‌گردد، چنانکه از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: «بداء و تغییر نظر از خداوند درباره چیزی به عمل نمی‌آید، مانند بدائی که درباره فرزندم اسماعیل برایش ظاهر شد»

با توجه به این قبیل احادیث وارده از امام جعفر صادق علیه السلام است که بعضی از نویسندگان فرقه‌های دیگر اسلامی، اینها را به منظور طعن‌زدن به مذهب جعفری، غلط معنی کرده، اعتقاد به همان بدای قبلی را به امامیه نسبت داده‌اند، و این عقیده را از جمله انحرافات عقیدتی شیعه دوازده امامی دانسته‌اند.

لکن غافل از این‌که معانی صحیح فرموده امام، در عبارتهای گذشته، همان معنایی است که خداوند متعال در کتاب محکم و مجید خود می‌فرماید: «خدا آنچه را که بخواهد محو می‌کند و آنچه را که بخواهد ثبت می‌نماید، زیرا کتاب (لوح محفوظ) در نزد خداوند است» (۲).

ما از مفاد این آیه می‌فهمیم که خداوند، حکم هر چیزی را با زبان پیامبر و یا ولی خود به مقتضای مصلحت بیان می‌کند. پس از

۱ - علت برائت امام از چنین شخصی این است که با این عقیده، نسبت جهل به مصالح و عدم علم به آینده به خداوند می‌دهد و این کار به منزله انکار ذات خدا و کفر می‌باشد. (مترجم)

۲ - «بمحرالله ما یشاء و یثبت، و عنده ام‌الکتاب». آیه ۳۹، سوره رعد.

مدتی هم آن دستور را باز به موجب مصلحت بزرگتر، لغو می‌نماید در نتیجه غیر از آن می‌شود که قبلاً حکم کرده بود. با توجه به این‌که خداوند هنگام صدور دستور اول به تغییر بعدی آن هم عالم می‌باشد.

مانند داستان ذبح اسماعیل که پدرش ابراهیم را امر به قربانی کردن فرزندش نمود ولی هنگامی که ابراهیم می‌خواست دستور را اجرا کند، خداوند مانع شد، پس با توجه به همین عملی که خداوند چگونگی آنرا در کتاب آسمانی خود توضیح داده، می‌توانیم بیانات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را، که در بالا فرمود، چنین معنا کنیم: «آنچه که برای خداوند درباره چیزی بداء ظاهر می‌شود، مانند همان بدائی است که درباره فرزندم اسماعیل واقع شد یعنی خداوند اسماعیل را قبل از پدرش امام جعفر صادق به کام مرگ فرستاد تا مردم بدانند که اسماعیل امام نبوده چون اسماعیل فرزند ارشد امام جعفر صادق علیه السلام بود، ظاهر امر نشان می‌داد که او بعد از پدرش امام جعفر صادق هفتمین امام شیعه خواهد بود.


نزدیک‌ترین حادثه به بدائی که به معنای طبق مصلحت می‌باشد، نسخ بعضی از احکام و شرایع انبیای گذشته به وسیله شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. حتی وجود نسخ در بعضی از احکام خود اسلام، حاکی از اعمال بدا می‌باشد که ما شیعه می‌گوییم قرآن ناسخ و منسوخ دارد.^(۱)

بخش دوازدهم

عقیده ما امامیه درباره احکام دینی

ما معتقدیم که خداوند احکام خود را، به واسطه رعایت مصالح بندگان خود، به واجب، حرام، مستحب و مکروه تقسیم کرده است، یعنی مصالحی که در خود افعال بندگان وجود داشته، ایجاب می‌کرد که بعضی آنها به شکل واجب باشد، دیگری مستحب. پس اعمالی که مصالح مهمی برای فرد و جامعه در بر دارند. خداوند آن اعمال را واجب امر کرده، و آن اعمالی که مفاسد و زیانهای زیادی برای فرد و یا جامعه داشته، حرام کرده است، و سایر اعمال کوچک را که متضمن نفع کوچک است، مستحب و یا اعمالی که مفسده کوچک در بر داشت مکروه معرفی نموده است.

بیان این احکام به عناوین مختلف: واجب، حرام، مستحب و مکروه، برای بندگان حاکی از لطف و عنایت خداوندی می‌باشد. پس با توجه به کیفیت این احکام می‌فهمیم که خداوند برای اعمال، حکم خاصی دارد، و هیچ‌کدام از اعمال بشری که خداوند به آنان امر کرده خالی از مصلحت نیست، اگر چه برای ما طریق

بندگان دستوری را می‌دهد، بعد همچون آن دستور را برای آیندگان مفید نمی‌داند.  عوض می‌کند. با اعتقاد به اینکه خداوند به مصلحت آینده هم قبلاً آگاه بوده، پس در علم خداوند هیچ تغییر حاصل نمی‌شود.

دانستن همه آن مصالح احکام مسدود می‌باشد.^(۱)

باز هم ما امامیه معتقدیم که از خداوند قبیح است که ما را به انجام کار و عملی امر کند که در آن فساد و تباهی است، و یا این که ما را از انجام کاری که برای ما سود و مصلحت دارد نهی کند.

ولی بعضی از فرق اسلامی می‌گویند «افعال و اشیاء قبیح همان‌هایی هستند که خداوند ما را از انجام آنها نهی کرده است. و افعال خوب و با مصلحت همان است که خداوند ما را به انجام آنها دستور داده است.

وگرنه خود افعال ذاتاً مصلحت یا مفسده ندارند، یعنی اعمالی که ذاتاً خوب و یا ذاتاً بد باشند وجود ندارند، یعنی حسن و قبح برای اعمال ذاتی نیستند.^(۲) در صورتی که این عقیده مخالف تشخیص ضروری عقل می‌باشد، زیرا خود عقل خوب و یا بد بودن اعمال را تشخیص می‌دهد، اگر چه خداوند درباره آنها حکمی صادر نمی‌کرد.

باز هم دسته‌ای از مسلمانان اهل سنت، انجام فعل زشت را بر خداوند جایز دانسته‌اند بنابراین عقیده خداوند می‌تواند انجام

۱ - مقصود نهایی مؤلف این است چون خداوند نه نیازی به اعمال واجب و یا مستحب ما دارد و نه اینکه فعل حرام و مکروه ما به وی لطمه می‌زند، بلکه در تمام این احکام، مصلحت و منافع ما را در نظر گرفته که ما از انجام فعل واجب و مستحب فایده ببریم و با دوری از فعل حرام و مکروه دچار ضرر و زیان نشویم. (مترجم)

۲ - انسان‌هایی که منکر خداوند هستند، به خوب و بد کارهایشان عقیده دارند، این اعتقاد برای آنها از کجا ناشی شده؟ عقل آنها این تشخیص را داده است. (مترجم)

کارهایی را که مفسده و ضرر دارد به ما دستور بدهد و باز هم می‌تواند، ما را از انجام کارهایی که مصلحت و فایده دارد، باز دارد در صورتی که قبلاً گفتیم که در این اعتقادات بی‌دقتی و بی‌توجهی است. زیرا لازمه اعتقاد به چنین امری این است که ما به خداوند حکیم و دانا نسبت جهل و یا عجز بدهیم. چون وقتی که می‌گوییم، چیزی را که برای ما فایده، و مصلحت دارد خداوند ما را از انجام آن نهی می‌کند، معنایش این است که خداوند به این مصلحت و فایده عالم نیست که چنین دستوری را می‌دهد. در صورتی که ذات کامل خداوند، از صفات نقص، جهل و عجز منزّه و مبرّاست.^(۱) به طور خلاصه اعتقاد درست این است که معتقد باشیم، که برای مصلحت و فایده خود، این احکام را بر ما واجب نکرده و یا بعضی از افعال ما را، به خاطر خود نهی نکرده است. بلکه در همه تکالیف دینی مصلحت و ضرر اعمال ما به خود ما برمی‌گردد. و معنا ندارد که ما بگوییم در این احکام نه مصلحت و فایده است و نه ضرر، زیرا خداوند امر و نهی را بدون هیچ فایده‌ای و عبث انجام نمی‌دهد، او از بندگان خود و از دستورات عبث بی‌نیاز می‌باشد.

۱ - برای من قابل هضم نیست که شخص و یا اشخاص معتقد به خداوند چنین نسبت‌های ناروا را به خدا بدهند، مگر این که بگوییم: آنها خدا را خوب نشناخته‌اند بلکه قیاس به نفس می‌کنند. (مترجم)

فصل دوّم

نبوّت چیست؟

بخش سیزدهم

عقیده ما امامیه درباره نبوت

ما معتقدیم که (نبوت) یک وظیفه الهی و نمایندگی ربّانی می‌باشد، که خداوند این رسالت را به عهده کسی محوّل می‌کند که او را از میان بندگان صالح و اولیائی که در انسانیت کامل هستند انتخاب می‌کند و آن انبیا را به سوی مردم، می‌فرستد تا وظایف زیر را انجام دهند.

- ۱ - مردم را به منافع و مصالح خود در دنیا و آخرت آگاه سازند.
- ۲ - تا مردم به وسیله آن آگاهی، خود را از کثافت‌های اخلاق زشت و مفسدات نابخاک سازند.
- ۳ - پیامبران با ابلاغ احکام و تعالیم الهی حکمت و دانش به انسانها بیاموزند و راههای رسیدن به سعادت و نیکی را به آنان نشان دهند تا انسانها با پیروی از آن احکام و تعالیم به کمال انسانی خود که مستحقّ آن هستند برسند تا به درجات عالیّه در دنیا و آخرت نایل شوند.^(۱) ما معتقدیم که قاعده «لطفی» که بعداً

۱ - چون انسان ذاتاً شایسته کمال و ارتقاء به مراحل بالاتر انسانی می‌باشد لذا خداوند از راه لطف پیامبران را می‌فرستد که راه سعادت و کمال را به انسانها نشان دهند برای این که خود انسانها کاملاً به منافع و مصالح دنیوی و اخروی خویش آگاه نیستند. ضمناً منظور از درجات عالیّه در دنیا مقامهای مادی نیست، بلکه درجات عالیّه انسانی هستند. (مترجم)

آنرا معنا خواهیم کرد، ایجاب می‌کند، خداوندی که به بندگانش لطف و عنایت دارد، پیامبرانی را برای هدایت انسانها و ادای رسالت اصلاح مردم، بفرستد تا آنها نمایندگان و جانشینان خداوند باشند. ما معتقدیم که خداوند بدین جهت، حقّ تعیین و یا انتخاب پیامبر را به مردم واگذار نکرد، که در آن کار هیچ‌گونه نفعی برای مردم نبود،^(۱) بلکه امر اعزام و انتخاب پیامبران در دست خداوند می‌باشد که چون او می‌داند رسالت خود را به چه کسانی واگذار نماید.^(۲)

انسانها حقّ ندارند درباره کسی که خداوند او را هادی، بشارت دهنده و ترساننده فرستاده تحکم کنند، و یا درباره احکامی که از سنت‌ها و شریعت‌ها آورده‌اند، اظهار نظر نمایند.

بخش چهاردهم

نبوّت لطفی است از خداوند به انسانها

برای این که به اهمیت وجود پیامبران از جانب خداوند در میان

۱ - اولاً این کار از نظر عقل و منطق درست نبود: زیرا فرضاً تعیین نبوّت با مردم بود، احکام که مهمترین هدف آمدن پیامبران است چگونه می‌شد؟. وانگهی، اگر تعیین پیامبر به عهده مردم واگذار می‌شد، ما در هر سرزمین، در هر قوم و در هر نژاد، پیامبر داشتیم، به خصوص پیامبران جابران و قدرتمندان.

۲ - به حکم عقل تنها ذاتی می‌تواند در انتخاب اشتباه نکند که عالم برگزیده و آینده و افکار باطنی انسان‌ها باشد، این شخص جز خداوند کس دیگر نیست. (مترجم)

مردم پی‌بیریم، لازم است حقیقت وجودی و شخصیت واقعی انسانها را بشناسیم. انسان موجود عجیب، بااخلاق و رفتار غریب می‌باشد، که خلقت او معجون ترکیب یافته از، وجود و طبیعت خاص، نفس ویژه و عقل می‌باشد، به طوری که در شخصیت هرکدام از افراد بشر، عوامل فساد از یک طرف و اسباب خیر و صلاح از سوی دیگر به ودیعت گذارده شده است. مثلاً از یک طرف، به حکم طبیعت دارای عواطف و غرایز، حب نفس (خودخواهی)، تمایل به هوا و هوس، لغزش و پیروی از شهوات می‌باشد.

از جانب دیگر، حس برتری‌جویی، زیاده‌طلبی، حس غلبه بر دیگران تشنه بر زندگی دنیا، و علاقه به زینتها و کالاهای آن در نفسش نهفته است.^(۱)

با توجه به همین خصوصیات طبیعی انسان‌هاست که خداوند در یکی از آیات قرآن می‌فرماید:

«به درستی که انسان فرو رفته در ضرر و زیان است.

یا اینکه در جای دیگر می‌فرماید: «وقتی که انسان خود را غنی

و بی‌نیاز دید سرکش می‌شود».

یا این‌که فرموده: «نفس آدمی او را بیشتر به سوی زشتی‌ها

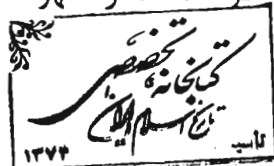
۱ - اشتباه نشود، وجود همه این خواص از لحاظ طبیعی و ذاتی لازم بوده، زیرا همه این غرایز است که انسان‌ها را در معرکه زندگی وادار به فعالیت می‌کند. اگر اینها در وجود انسان نبود، نمی‌توانست سازنده و آفریننده باشد. منتها طرز استفاده درست از اینها را باید بیاموزد که پیامبران برای همین کار مبعوث شده‌اند. (مترجم)

می‌کشاند» غیر از اینها آیات دیگری هم در قرآن است، که خصوصیات انسانها را بیان کرده، اشاره می‌نماید که انسان ذاتا با عواطف و شهوات آفریده شده است.

از طرفی خداوند آفریدگار، عقلی در وجود انسان به ودیعت گذارده، که عمل آن هدایت‌کردن است و او را به‌سوی صلاح ارشاد می‌کند و کارهای خیر را به وی نشان می‌دهد. باز هم خداوند در هر بشری وجدانی آفریده که او را از رفتن به‌سوی زشتی‌ها باز می‌دارد، و در انجام کارهای قبیح وی را سرزنش و ملامت می‌کند. پس ملاحظه می‌کنید که اجتماع همه این‌ها در وجود آدمی سبب شده که جنگ دائمی میان عقل و عاطفه در نفس او ادامه داشته باشد.

اگر در این مخاصمه و جنگ، عقل آدمی بر عواطف او غلبه کند او از حیث مقام بالاتر شده، راه انسانیت و معنویت خود را می‌یابد. و می‌تواند روحانیت خود را کامل کند. ولی کسی که عاطفه‌اش در این مخاصمه به عقل و وجدانش غلبه کند، از حیث تنزل مقام زیانکارترین افراد می‌باشد و چنین شخصی، از مرحله انسانیت به سوی حیوانیت تنزل خواهد کرد.

مسلم است که از میان این دو متخاصم مسلط‌ترین آنها بر نفس، عاطفه و ارتشهای آن خواهد بود، به همین جهت است که مشاهده می‌کنیم اغلب مردم در اثر اطاعت از شهوات و لبتیک



گفتن به ندای عواطف، در گمراهی فرو می‌روند و از هدایت به راه راست دور می‌شوند.

چنانکه خداوند می‌فرماید: «اکثر مردم، اگر تو هم آنها را تحریص و ترغیب کنی باز مؤمن نخواهند شد.» علاوه‌براین انسان به واسطه قصور در درک معرفت، آگاه به همه حقایق و اشیاء محیط بر خود نمی‌باشد، و به عواملی که از نفسش سرچشمه می‌گیرد اطلاع ندارد، لذا نمی‌تواند نفع و ضرر، و یا همه عوامل سعادت و شقاوت خود را بشناسد، تا بتوانند با هم‌نوعان خود که آنها هم از حیث داشتن غرایز متضاد و پیروی از عواطف مانند او هستند، یاری و مساعدت کنند، و به کمک یکدیگر مشکلات زندگی را حل کنند، و با شرکت آنان، انجمن‌ها و مجالس بر پا دارند، و در کارها با همدیگر مشورت نمایند، تا چه رسد به انسانهای وحشی یا نیمه‌متمدن که آنها به طریق اولی در چنگال عواطف و شهوات و غرایز اسیر هستند.

پس برای اینکه انسانها همیشه در چنگال این کشمکش‌های درونی گرفتار نباشند، بر خداوند از لحاظ رحمت و لطف درباره انسانها لازم است، پیامبری از میان خود آنها انتخاب کند، تا آیات خداوندی را برای آنان بخواند و آنها را تزکیه نماید. کتاب «قرآن کریم» و حکمت «هدف آفرینش و علل تشریح» را به آنان تعلیم

دهد»^(۱) و آنان را از اعمال و رفتاری که فاسد کننده است، بترساند و با چیزهایی که صلاحشان در آنهاست و سعادتشان بسته به انجام آن کارها می باشد مژده و بشارت دهد.

علت و جوب این لطف (یعنی مبعوث کردن پیامبر از میان خود مردم)، این است که لطف به بندگان، لازمه کمال مطلق خداوند است، و او به بندگان لطف کننده و بخشاینده کریم است. وقتی که محلّ قابل و مستعدّ برای کسب فیض باشد، لازم است خداوند لطف خود را درباره آن محلّ افاضه کند. چون اگر افاضه نکند بخیل است، در صورتی که ساحت رحمت خداوند منزّه از بخل می باشد و در جود و کرمش هم نقص نیست.^(۲)

بخش پانزدهم

عقیده ما امامیه در معجزه پیامبران

ما معتقدیم که خداوند متعال، وقتی که برای مخلوقاتش هادی

۱ - چون تنها خداوند است که به نفع و ضرر استفاده از آن نیروهای غریزی موجود در بشر آگاه هست. لذا بر حسب عدالت خداوند لازم است به وسیله پیامبری مورد مصرف آن غرایز را بشناساند. (مترجم)

۲ - یکی از ضروریات عقل این است: اگر موجودی قادر به افاضه به دیگران باشد، و آن دیگران آماده پذیرش آن افاضه باشند، اگر آن موجود قادر از افاضه امتناع کرد، در باره دیگران بخل کرده است. چون ساحت خداوند منزّه از بخل می باشد پس لطف لازمه ذات کامل اوست.

و رسول نصب می‌کند، لازم است که او را به دیگران بشناساند، و مردم را به رسالت او متوجه بسازد، انجام این کار بسته به این است که برای اثبات رسالت آن پیامبر دلیل به مردم نشان دهد، تا لطف و رحمت خود را دربارهٔ بندگانش کامل بسازد.^(۱)

این دلیل باید طوری باشد از هیچ کس جز خداوند آفریدگار جهان و تدبیر کنندهٔ موجودات، ظهور نکند. یعنی تنها خداوند به ابراز آن دلیل و یا دلایل قادر باشد، «ما فوق قدرت بشری باشد» و خداوند باید آن دلیل را با دست همان پیامبر هدایت کننده‌اش اجرا کند، تا اینکه به وسیلهٔ این معجزه مردم متوجه آن پیامبر شوند. این دلیل را «معجز و یا معجزه» می‌گویند. اطلاق صفت معجزه به این دلیل از این جهت است که بشر از انجام و اتیان آن عاجز می‌باشد.

همانطور هم پیامبر ناچار است که معجزه داشته باشد، و آنرا به مردم ظاهر کند، تا اقامهٔ حجّت بر آنان باشد. از طرفی باید این معجزه، طوری باشد که در میان مردم معاصر علما و اهل فنّ از نشان دادن نظیر آن عاجز باشند، تا چه رسد به مردم عادی. این معجزه باید مقارن دعوت پیامبر باشد، تا برای ادّعای رسالت او

۱ - منظور این است که آن دلیل اثبات صحّت رسالت باید کار یا آثاری باشد که هیچ کس جز خداوند قادر به ابراز آن نباشد، چون اگر غیر از این باشد، بر فرض اگر پیامبر آنرا نشان هم بدهد، نمی‌تواند دلیل این باشد که این پیامبر از جانب خداست.
(مترجم)

دلیل باشد و در دست او حجت باشد. بطوری که وقتی علما و بزرگان آن عصر از اتیان نظیر آن عاجز شدند، بدانند که این کار مافوق قدرت بشر است، و برخلاف عادت جاریه می باشد، در آن هنگام مردم متوجه می شوند که صاحب این معجزه مافوق بشر می باشد، بدین جهت است که ارتباط با تدبیرکننده کائنات پیدا کرده است.

وقتی که برای شخصی ابراز معجزه خارق عادت مسلم شد، و مدعی نبوت و رسالت از جانب خدا گشت، در این هنگام می توانند ادعای او را تصدیق نمایند، و ایمان به رسالت او بیاورند و در برابر گفته هایش اطاعت کنند. آن وقت کسی که می خواهد به وی ایمان بیاورد مختار است و یا کسی که می خواهد به وی کافر شود مختار است.

به همین جهت است که ما می بینیم معجزه هر پیامبر متناسب با آن علوم و فنونی است که در زمان او شهرت داشته اند، و چنانکه معجزه حضرت موسی علیه السلام، عصایی بود که فوراً ساحران آنرا پذیرفتند، زیرا سحر و جادو در آن زمان از فن های شایع و مهمه میان مردم بود.

وقتی که عصا آمد همه کارهای ساحران باطل شد، و دانستند که این کار از قدرت بشر خارج است، بالاتر از فن سحر و جادوی آنها است، که بشر از انجام این کار عاجز می باشد. همه دانش و فن

آن زمان در قبال معجزهٔ عصای بی‌ارزش شدند.

همچنین بود معجزه حضرت عیسی علیه السلام که عبارت بود از معالجهٔ کوران و بیماری برص و زنده کردن مردگان. زیرا این معجزه در زمانی ظاهر شده، که فنّ پزشکی میان مردم اهمیت داشت و در این فنّ علما و اطبای زیادی بودند و در نزد مردم مقام‌والایی داشتند لکن علم آنها در برابر آنچه که عیسی علیه السلام آورده بود، عاجز و ناتوان شد.

معجزهٔ جاودانه پیامبر ما قرآن کریم بود که اعجاز قرآن به واسطه، داشتن بلاغت و فصاحت در آخرین مرتبه کمال بود. چون در آن زمان مهمترین کار، حسن بیان و فصاحت زیاد میان مردم محترم بود بدین علت بود که قرآن مانند صاعقه به آنها نازل شد و آنها را خوار نمود و به وحشت انداخت و عقل‌های آنان را متحیر ساخت و به آنها فهماند که نمی‌توانند در فنّ اعجاز و بلاغت و فصاحت با قرآن مقابله کنند.

هنگامی که از آوردن سخنان فصیح و بلیغی مانند آیات قرآن عاجز شدند و دیدند حتی به گرد آن هم نمی‌رسند، در مقابلش زانو زدند، و به حال تعجب و حیرت متوجه اعجاز قرآن گشتند. دلیل بر عاجز بودن آنان این است که قرآن در وهلهٔ نخست از آنها خواست ده سوره مانند سوره‌های قرآن بگویند،^(۱) آنها نتوانستند،

بعد هم از آنان خواست که یک سوره نظیر سوره‌های قرآن بگویند.^(۱) آنها بر این کار هم قادر نشدند.

ما وقتی که می‌فهمیم که مشرکین با دعوت مکرر قرآن همه عاجز از اتیان نظیر آیات خداوند شدند و باز هم می‌فهمیم که آنها به عوض مقابله با قرآن با زبان و کلمات به نیزه‌های خود پناه برده ﷺ قیام کردند، متوجه می‌شویم که قرآن هم نوعی معجزه بوده که حضرت محمد بن عبدالله، هنگام ادعای رسالت این آیات را از جانب خداوند آورد. پس با توجه به معجزه بودن قرآن است که معتقد می‌شویم که ایشان رسول خداوند می‌باشد که به حق و صدق مبعوث شده است.

بخش شانزدهم

عقیده ما در عصمت انبیا

ما معتقدیم که همه انبیا معصوم هستند، و همچنین ائمه دوازده‌گانه، که بر همه آنها دروذهای پاک ما باد. در این مسئله بعضی از مسلمانان مخالف ما هستند. چون آنها عصمت را در انبیاء واجب نمی‌دانند تا چه رسد به ائمه ﷺ.

۱- «وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتو بسوره من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله...» آیه ۲۳، سوره بقره.

عصمت چیست؟

عصمت عبارت از پاک و منزّه بودن از گناهان و معاصی کوچک و بزرگ. و همچنین مصون بودن از خطا و فراموشی.

دلیل وجوب عصمت انبیاء این است که اگر جایز باشد که پیامبر گناهی مرتکب شود و یا خطا کند، و یا فراموشی داشته باشد، و اشتباه نماید، از این قبیل کارها از او صادر شود این مسئله پیش می‌آید که آیا متابعت از آن پیامبر در آن فعل معصیت، و یا خطایی که مرتکب می‌شود واجب هست یا واجب نیست؟

اگر واجب باشد که مردم از همان عمل عصیان و یا خطای پیامبر هم اطاعت کنند آن وقت لازم می‌آید که از جانب خداوند انجام فعل معصیت برای ما جایز و بلکه واجب باشد.^(۱)

در صورتی که این ملازمهٔ اخیر به ضرورت عقل و دین باطل است. اگر واجب نیست که مردم از آن فعل‌های معصیت، یا خطا و اشتباه پیامبر اطاعت کنند آنوقت این نتیجه منافی با نبوتی است که همیشه اطاعت از وی واجب شده.^(۲)

به‌علاوه اگر پیامبر از ارتکاب معصیت یا خطا مصون نباشد، ما

۱ - درست ترچه کنید: این مسئله دقیق است، زیرا وجوب اطاعت پیامبر از جانب خدا است، پس اگر ما در معصیت هم از پیامبر اطاعت کنیم، خود این عمل معصیت است، که خداوند به ما اجازه آنرا می‌دهد، از این لحاظ این نتیجه باطل است.

۲ - اگر در فعل معصیت از پیامبر اطاعت نکنیم تناقض به میان می‌آید، زیرا از یک طرف اطاعت کلی از پیامبر واجب است. از یک طرف هم اطاعت در این موارد واجب نیست. (مترجم)

می‌توانیم هرکاری را که از وی سر می‌زند یا سخنی را که می‌گوید، حمل بر معصیت و یا خطای پیامبر بنماییم بنابراین لازم می‌آید که اطاعت از او در هیچ‌کدام از دستوراتش واجب نباشد. در این صورت نصب چنین نبی برای رسالت و هدایت مردم بی‌فایده خواهد بود.

وانگهی اگر عصمت برای پیامبر واجب نباشد، او هم مانند سایر مردم می‌شود که سخنان و علم آنان، آن ارزشی را ندارد که همیشه به آنها اعتماد شود. از طرفی وقتی که پیامبر مثل سایر مردم شد، اطاعت از او امر او هم واجب نخواهد شد و مطلقاً به اقوال و افعال او هم اعتماد نمی‌گردد.

این دلیل وجوب عصمت عیناً در مورد ائمه هم صدق می‌کند. زیرا فرض ما این است که آنها هم از جانب خداوند برای هدایت بشر به جانشینی پیامبر منصوب شده‌اند چنانکه در فصل امامت این مسئله بحث خواهد شد.

بخش هفدهم

عقیده ما در صفات پیامبر

ما معتقدیم همانطوری که واجب است پیامبر معصوم باشد، همانطور هم لازم است پیامبر متّصف به کامل‌ترین صفات اخلاقی

و عقلی باشد، و از حیث شجاعت، سیاست، تدبیر، بردباری، هوش و ذکاوت افضل‌ترین مردم باشد. بطوری که هیچ‌کدام از انسانها در این اوصاف هم‌تراز او نباشد.

زیرا اگر پیامبر چنین باشد، صحیح نیست که او ریاست عالیه به همه مخلوقات داشته باشد؛ در حالی که او نیروی اداره همه جهانیان را ندارد. باز هم لازم است که پیامبر از پدر و مادری پاک متولد شود. و قبل از مبعوث شدن به رسالت، امین، صادق، و منزّه از رذایل باشد، تا قلوب مردم به وی اعتماد پیدا کند، و نفوس به سوی او متوجه شوند. از همه اینها مهمتر تا شایسته و مستحق این مقام بزرگ الهی، یعنی نبوت باشد.

بخش هیجدهم

اعتقاد ما درباره انبیاء و کتابهای آنان

ما بطور اجمال^(۱) ایمان داریم که همه انبیا و فرستادگان، از جانب خداوند هستند، همانطوری که به معصوم بودن، و پاک بودن آنان هم ایمان داریم، و معتقدیم که انکار نبوت آنان، یا مسخره کردن آنها، جزو کفر و بی‌ایمانی محسوب می‌شود.

۱ - اعتقاد ما به پیامبران قبل از حضرت محمد به موجب صراحت قرآن، و احادیث وارده از پیامبر و ائمه علیهم السلام می‌باشد. از این جهت این اعتقاد بر ما واجب است.
(مترجم)

چون ما اگر انبیای گذشته را منکر شویم، نتیجه‌اش این می‌شود که، پیامبر خود حضرت محمد را که از آمدن آنان خبر داده، تکذیب کنیم.

آن پیامبران که نامشان در قرآن آمده مانند: نوح، ابراهیم، داود، سلیمان، موسی، عیسی و سایر کسانی که قرآن کریم از آنها نام برده، ایمان به اینها مخصوصاً واجب است. و هرکس یکی از اینها را انکار کند، همه را انکار کرده است، و هرکس همه آنها را انکار کند. نبوت پیامبر خود را منکر شده است. همچنین واجب است به کتابهای انبیای گذشته، و آنچه که بر آنها نازل شده ایمان داشته باشیم.

اما تورات و انجیل موجود در دست مردم، چون ثابت شده که تحریف گشته‌اند و آنچه که از جانب خداوند به آن دو پیامبر نازل شده، به سبب غیر معلوم تبدیل و تغییر یافته‌اند. و بعد از زمان حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام به واسطه خواست، هوسبازان و آزمندان، کم و زیاد شده‌اند. حتی می‌توان گفت بیشتر تورات و انجیل یا همه آنها تحریف شده می‌باشد.

بخش نوزدهم

عقیده ما در اسلام

ما معتقدیم که پس از آمدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دین واقعی در

نزد خداوند، اسلام است، و این همان شریعت حقّه الهی است که آخرین شریعت و کاملترین، و پیشرفته‌ترین آنها در تأمین سعادت بشر می‌باشد و برای بیان مصالح دنیا و آخرت مردم، جامع‌تر از سایر شرایع گذشته است.

و این دین اسلام است که صلاحیت آن را دارد که در امتداد قرن‌ها و دهرها باقی بماند، و تغییر و تبدیل پیدا نکند. چون دین اسلام جامع همهٔ احتیاجات بشری از نظم فردی، اجتماعی و سیاسی می‌باشد.

وقتی که دین اسلام خاتم شرایع الهی باشد، و ما انتظار شریعت دیگر از جانب خداوند متعال، که این بشرهای فرو رفته در گرداب ظلم و فساد را اصلاح کند نداریم، پس باید روزی بیاید که در آن روز همین اسلام تقویت شود، تا ظلم و ستم ریشه کن گردد، عدل و قوانین درست اسلامی تمام روی زمین را فرا گیرد، چون اگر قوانین شریعت اسلام در روی زمین به‌طور دقیق و صحیح اجرا شود مسلماً دین اسلام میان بشر عمومیت پیدا می‌کند، و در نتیجه سعادت انسانها تأمین می‌گردد و کامل می‌شود.

و انسانها در آن هنگام به آخرین مرتبه پیشرفت، عزّت، توسعه، بزرگی و فضیلت اخلاقی که آرزو دارند می‌رسند، و به‌طور قطع ظلم و ستم از میان جوامع بشری ریشه کن می‌شود. مهر و محبت،

میان همه برادران نوعی حاکم می‌گردد. فقر و بینوایی از صفحه گیتی محو می‌شود.

وقتی که ما اکنون این حالت شرم‌آور و مصیبت‌زایی را که در اثر عدم انطباق با روح و حقیقت اسلام، از اول پیدایش آن به وجود آمده و تا کنون هم ادامه دارد می‌بینیم، ما که خود را مسلمان می‌نامیم و می‌بینیم وضعمان از بد بدتر شده است. همه اینها نشان می‌دهد که تمسک به دین اسلام این عاقبت شومی را برای ما به وجود نیاورده، بلکه به عکس تمرد مسلمانان از تعالیم آن و بی‌اعتنایی کردن به قوانین اسلام و انتشار ظلم و دشمنی میان مسلمانان از پادشاهان گرفته تا فقیران و از طبقه خاص گرفته، تا مردم عامی است که حرکت و پیشرفت مسلمانان را متوقف ساخته، آنها را ضعیف و ناتوان کرده، معنویات آنان را از بین برده، برای آنها بدبختی و وبال آورده است.

پس خداوند آنها را به وسیله گناهانشان هلاک نموده است، زیرا خداوند فرموده: «خداوند هیچ نعمتی را که به یک قوم داده، تغییر نمی‌دهد، مگر این که آنها خودشان وسیله تغییر آن نعمت را فراهم آورند»^(۱).

این سنت لایتنغیر خداوند در آفرینش می‌باشد، چون «بزهکاران،

۱ - «ذلك بأن الله لم يك مغيّرا نعمته على قوم، حتى يغيّروا ما بأنفسهم». آیه ۵۳، سوره انفال. (مترجم)

رستگار نمی‌شوند،^(۱) زیرا خداوند قریه‌هایی را که مردمانش صالح باشند با ستم هلاک و نابود نمی‌سازد.^(۲) باز هم خداوند است که می‌فرماید: «وقتی که اهالی قریٰ ظالم و ستمکار شوند خداوند آنها را چنین مجازات می‌کند، که گذشتگان را کرد، چون مؤاخذه خداوند شدید و دردناک است.»^(۳)

چگونه انتظار می‌رود، که دین امتش را از آمادگی محروم نکند و حال آنکه آن دین در نزد پیروانش جز مرگب بر روی کاغذ چیز دیگری نیست (یعنی فقط در کتابها نوشته شده و مسلمانان به آن احکام عمل نمی‌کنند).

زیرا، ایمان، امانت، صداقت، اخلاص، حسن‌معاشرت و رفتار و از خودگذشتگی در میان آنها از بین رفته و این که مسلمانان باید برای دیگران همان چیزی را بخواهند که برای خود می‌خواهند و نظایر این‌همه تعالیم جان‌بخش از اوّل تأسیس دین اسلام، مسلمانان همه اینها را به کنار گذارده‌اند و هر قدر زمان می‌گذرد، مسلمانان متفرّق می‌شوند، احزاب، و فرقه‌ها تشکیل دادند، به دنیا راغب‌تر شدند به اوهام و خرافات متوسّل می‌گردند، به خیال و توهم متکی می‌شوند. بعضی از مسلمانان، بعض دیگر را با عقاید

۱ - «أَنَّهُ لَا يَفْلَحُ الْمُجْرِمُونَ». آیه ۱۷، سوره یونس

۲ - «وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مَصلِحُونَ». آیه ۱۱۷، سوره هود.

۳ - «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخْذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ لَیَمُّ شَدِيدٌ». آیه ۱۰۲، سوره هود. (مترجم)

نامفهوم، به کفر نسبت می‌دهند. نتیجه این شده که از درک حقیقت دین اسلام، و حتی مصالح شخصی و منافع جامعه‌شان غافل بمانند.

و یا به میان کشیدن نزاع‌های بی‌اساس، در مورد مخلوق بودن قرآن، و اعتقاد به بعودت در حقیقت به این دنیا، و این که بهشت و جهنم یا قبلاً خلق شده‌اند و یا این که بعداً خلق خواهند شد.^(۱) و سایر منازعه‌هایی نظیر این‌ها مسلمانان را خفه کرد. بعضی نسبت به بعض دیگر کافر شدند، همه این کارها اگر به چیزی دلالت کنند، فقط به این حقیقت دلالت می‌کند، که سبب شد مسلمانان از سنت‌های نیکی که اسلام برایشان آماده کرده بود منحرف شدند و به سوی هلاک و فنا رفتند.

در نتیجه با گذشت زمان، گمراهی آنان زیادتر شد، تا این‌که ظلمت جهل و نادانی و ضلالت آنها را فراگرفت. و به قشری بودن و اسلام زبانی رو آوردند، متظاهر و ریاکار شدند و به عوض درک حقایق دین اسلام به جنگ و جدال و مباحثات نسبت به یکدیگر مشغول شدند، تا عاقبت در جهنمی افتادند که ته ندارد.

هنگامی که غرب تازه بیدار شده، و دشمن کینه‌توز و لجوج اسلام توانست بقعه‌ها و کشورهای منتسب به اسلام را مستعمره

۱ - منظور مؤلف از این جملات، بیان اعتقادات واهی و بی اساس است که از بدو پیدایش اسلام در میان مسلمانان به وجود آمد و سبب تفرقه و نفاق میان آنها شد که هم اکنون ادامه دارد. (مترجم)

خود قرار دهد مسلمانانها در گرداب غفلت و بی خبری دست و پا می زدند. و به وسیله همین عقل های منحرف در این مذلت کوبنده افتادند، که جز خداوند متعال، کسی آینده و نهایت این بدبختی ها را نمی داند.

آری، خداوند هیچگاه قریه هایی را که مردمانش صالح باشند با ظلم و ستم به هلاکت نمی رساند و نابود نمی کند
بنابراین برای مسلمانان امروز و نسل های آینده چاره ای نیست جز این که به خود آیند، و خویش را به واسطه این تفریطها و مسامحه کاری ها محاسبه و مؤاخذه کنند. و به تهذیب خود و اصلاح نسل های آینده، به وسیله تمسک، به تعالیم نیرومند و پایدار اسلام، قیام نمایند.

تا اینکه ظلم و ستم را در میان جوامع مسلمین از بین ببرند. تنها بدین وسیله است که مسلمانان می توانند خود را از این بدبختی بزرگ نجات دهند و ناچار بعد از این کارها روی زمین را با قسط و عدالت پر کنند، پس از آن که با جور و ستم مملو شده است.

چنانکه خداوند و رسولش به مسلمانان این وعده را داده است همانطور که خداوند حافظ آخرین دین خود یعنی اسلام می باشد. امید به صلاح دنیا و اصلاح مردم آن بدون حمایت خداوند، نیست.

بنابراین، باید امامی بیاید، تا به این وعده‌ها تحقق بخشد و همه این اوهام، خرافات، بدعتها و گمراهی‌ها را که به اسلام چسبانده‌اند، دور سازد، و بشر را نجات دهد، و در اثر اجرای قوانین واقعی اسلام، مردم را از فساد عمومی و ستم دائم، و دشمنی مستمر، و حقیرشمردن صفات و اخلاق با ارزش، در نهایت ارواح بشری را نجات بخشد. از خداوند می‌خواهیم که فرج آن امام را زودتر و مخرجش را آسان‌تر فرماید.

بخش بیستم

عقیده ما درباره تشریح کننده اسلام

مامعتقدیم که صاحب رسالت اسلامی، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ خاتم پیامبران، و سید فرستادگان الهی می‌باشد، که در همه چیز افضل بر انبیا است. همانطوری که او سرور کائنات و انسانها می‌باشد.

هیچ فاضلی در فضل با وی برابری نمی‌کند، و در کرامت اخلاق قرین او نمی‌شود، هیچ عقلی از حیث کمال عقلی به مرتبه او نمی‌رسد. و هیچ کس در اخلاق شبیه او نیست. زیرا او به گفته خداوند متعال دارای خلق عظیم می‌باشد و این برتری از اول پیدایش بشری تا روز قیامت با وی خواهد بود.

بخش بیست و یکم

عقیده ما درباره قرآن کریم

ما معتقدیم که «قرآن» وحی الهی است، که خداوند به زبان پیامبر اکرم خود نازل کرده است. در این قرآن بیان همه چیز هست و این کتاب معجزه جاودانه‌ای است که بشر را از آوردن نظیر آیات خود، از حیث فصاحت و بلاغت ناتوان ساخت و همچنین از این جهت که این کتاب شامل حقایق و معاریف عالیه است، تبدیل و تغییر و تحریف بر آن راه ندارد همین قرآنی که در دسترس ما هست، و آن را می‌خوانیم، همان قرآنی است که به پیامبر نازل شده، هرکس درباره قرآن غیر از این اعتقاد ادعا کند، او مغالطه کننده، یا اشتباه کننده و خارج از طریق هدایت است.

زیرا این قرآن، کلام خداوند است، که درباره‌اش فرموده: «هیچ گونه باطلی در داخل قرآن نیست، و در آینده هم نمی‌تواند به قرآن راه یابد.»^(۱) از دلایل معجزه بودن قرآن این است که هر چه زمان بگذرد و علوم و فنون بشری پیشرفت کنند این قرآن در تازگی و حلاوت در بالابودن سطح افکار و عقایدش، باقی خواهد

۱ - «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه». آیه ۴۲، سوره فصلت.

ماند و در مورد نظریات علمی، خطایی در قرآن وجود ندارد.^(۱) و مطالب آن با حقیقت فلسفی یقینی نقض نمی‌شود.

برعکس کتابهای علما و بزرگان فلسفه که هر اندازه در منزلت علمی، و مراتب فکری خود بالاتر باشند، باز هم هر قدر بحثهای علمی پیشرفت کنند، و علوم نظریات جدیدی بیآورند، بطلان نظریات علمای بزرگ گذشته ظاهر می‌شود، حتی عقاید اعظم فلاسفه یونان، مانند سقراط، افلاطون و ارسطو که همه علمای خلف، بعد از این‌ها به ابرمرد بودن آنان در علم و تفوق فکری اعتقاد دارند، باز هم همه گفته‌های آنان با اکتشافات علوم و فنون جدید مطابقت نداشته است.

باز هم ما معتقدیم، که: «احترام به قرآن و عمل به دستورات آن با قول و فعل، بر مسلمانان واجب است» و لمس کردن کلمات قرآن، حتی یک کلمه از آن که جزء کلمات دیگر باشد بدون طهارت جایز نیست، و آلوده کردن کلمات قرآن به نجاست جایز نمی‌باشد. زیرا: «آن را جز پاکان و پاک شدگان، کسی مس نمی‌کند، یعنی دست به روی آن کلمات نمی‌کشد.» خواه آن شخص با حدث اکبر، مانند جنابت، حیض و نفاس و شبهه ناپاک باشد، و خواه با حدث اصغر، مانند خواب، بول و غایط ناپاک باشد، مگر این‌که غسل کند، یا وضو

۱ - اشتباه نشود مطابق بودن نظریات قرآن با اکتشافات علوم تجربی، سبب بالا رفتن شأن قرآن نیست، بلکه منظور مؤلف این است که چون این کتاب گفته خداوند است پس هیچ‌گاه با حقایق هستی مخالف نخواهد شد. (مترجم)

بگیرد، به همان تفصیلی که در کتابهای فقهی آمده است.

همان طوری که سوزاندن برگهای قرآن، جائر نیست، توهین کردن هم از هر نوعی که باشد و در عرف توهین شناخته شود، مثل انداختن قرآن یا آلوده کردن آن به نجاست یا زیر پا گذاردن، یا آنرا در جای حقیر گذاشتن (مثلاً در آشپزخانه یا انبار آشغال گذاشتن) جائر نیست.

اگر کسی عمداً، قرآن را با یکی از اعمال فوق توهین و تحقیر کند، آن شخص جزو منکرین اسلام محسوب می‌شود.

بخش بیست و دوم

طریقه اثبات صحت دین اسلام و شریعت‌های ماقبل اسلام

اگر ما با شخصی در صحت دین اسلام مباحثه و مخاصمه کنیم نخست می‌توانیم او را با اثبات این‌که قرآن معجزه جاودانه است مغلوب کنیم البته با توسل به همان دلایلی که در اعجاز قرآن قبلاً بیان کردیم، و همین روش برای قانع‌ساختن خودمان در هنگام شک و تردیدی که موقع به وجود آوردن اعتقاد برای هر انسان آزاد در تفکر پیش می‌آید لازم است.

اما شریعت‌های قبل از اسلام مانند یهودیت و نصرانیت، ما قبل از تصدیق قرآن کریم و یا معتقدن‌بودن به دین اسلام، دلیلی برای

قانع کردن خود به حقانیت این ادیان نداریم، و هم‌چنین برای قانع ساختن شخص شک‌کننده و سؤال‌کننده دربارهٔ آن ادیان دلیل نداریم، چون آن ادیان معجزه جاودانه مانند قرآن ندارند، و آنچه که پیروان آنها از اعجاز و خوارق عادت برای انبیای خود نقل می‌کنند، آنها در نقل خود بر له و یا علیه ادیان متهم هستند. صداقت آنان برای ما ثابت نشده است.

و در کتابهایی که منسوب به انبیای گذشته هستند، مانند تورات و انجیل که در دست ما هستند چیزی نیستند که به مقام اعجاز جاودانه رسیده باشند، تا بتوانند حجت قاطع و دلیل قانع‌کننده قبل از تصدیق اسلام باشند.

اما برای ما مسلمانان، درست است که اقرار و تصدیق به نبوت صاحبان شرایع قبلی بنماییم. زیرا ما پس از تصدیق دین اسلام موظف هستیم، آنچه را که اسلام آورده و قبول نموده، تصدیق کنیم و بپذیریم.

و از جمله آن چیزهایی که دین اسلام آورده و آنها را تصدیق کرده، نبوت همهٔ انبیاء گذشته می‌باشد، به همان نحوی که ذکر آنها گذشت.

بنابراین مسلمان، بی‌نیاز از بحث و تفحص، دربارهٔ شریعت‌های نصرانی و ماقبل آن از شرایع گذشته، بعد از گردن نهادن به اسلام می‌باشد.

زیرا تصدیق اسلام همانا تصدیق همه آنهاست. ایمان به اسلام لازم‌اش ایمان به همه رسولان و پیامبران سابق می‌باشد. پس بر مسلم واجب نیست، که درباره آن ادیان بحث کند، و از صدق بودن معجزات انبیاء گذشته تفحص عقلی کند. زیرا فرض این است که این شخص مسلمان، به واسطه ایمان به اسلام، به آنان هم ایمان آورده است. و همین تصدیق و ایمان برایش کافی می‌باشد.

بلی، اگر کسی از صحت دین اسلام بحث و جستجو کند، و صحت آن بر وی ثابت نشود عقلاً بر او واجب است که به مقتضای وجوب معرفت و تفکر، بحث از صحت دین نصرانیت هم بنماید. چون آن دین آخرین دین سابق بر اسلام است.

پس اگر تفحص کند، یقین برایش حاصل نشود، آن شخص بر حسب فرض معتقد به دین یهود است همچنین اگر در مورد صحت دین یهود، تفحص عقلی کند، حقیقتش بر وی ثابت نشود باز به تفحص خود ادامه دهد، تا به یکی از ادیان اعتقاد پیدا کند، و یا اینکه همه را نفی نماید.^(۱)

اما قضیه درباره کسی که یهودی و نصرانی است، عکس می‌باشد. زیرا شخص یهودی را دینش، از بحث و تفحص در دین

۱ - منظور مؤلف این است که تحقیق عقلی درباره ادیان، از ضروریات فطری بشر می‌باشد و باید این کار را انجام دهد. اگر این وظیفه را انجام نداد و در جهل ماند، به واسطه جهل و قصور معاقب خواهد بود. (مترجم)

طریقه اثبات صحت دین اسلام و شریعت‌های ماقبل اسلام □ ۱۰۳

نصرانیت، یا دین اسلام یاری نمی‌کند^(۱) بلکه بر او واجب است، که به مقتضای عقل، از دلایل عقلی در مورد اعتقاد به ادیان بعد از موسی، تبعیت کند.

همین‌طور است، شخص نصرانی، که اعتقاد او تنها به دین مسیح برایش کافی نیست بلکه باید، در مورد دین اسلام هم بحث و تفحص عقلی بکند. بطور خلاصه هیچ‌کدام از پیروان ادیان قبل از اسلام، نباید تنها به مذهب خود اکتفا کنند و عذرشان مسموع نیست.

چون دین یهودی و نصرانی طوری نیستند که وجود شریعت بعدی را مانع شوند. زیرا حضرت موسی و حضرت مسیح علیه السلام، نگفته‌اند که بعد از ما پیامبری نخواهد آمد. پس برای مردمان یهود و نصارا چگونه روا است، که به عقیده خود مطمئن باشند و قبل از اینکه به وسیله عقل در شریعت‌های بعد از دین خود بحث و جستجو کنند، در دین خود باقی‌مانند؟ پس شریعت نصرانی نسبت به یهود، و شریعت اسلام نسبت به یهود و نصارا باید بحث و تفحص شود، بلکه به حکم فطرت واجب است که پیروان هر کدام از این ادیان درباره ادعای پیامبر بعدی تفحص کنند اگر صحت آنها

۱ - منظور مؤلف این است که: چون در کتاب تورات و انجیل تصریح نشده که بعد از من پیامبری نخواهد آمد، پس ظهور یک پیامبر ایجاب می‌کند که پیروان آن ادیان درباره صحت و یا سقم ادعای این پیامبر بعدی تفحص عقلی کنند و گرنه معاقب هستند.
(مترجم)

بر آنان ثابت شد مثلاً از دین یهود به نصرانیت و یا اسلام برگردند، و همچنین از دین نصرانیت به دین اسلام معتقد شوند.

اگر ثابت نشد به حکم عقل در همان دین خود باقی بمانند صحیح است. اما مسلمان، همانطوری که گفتیم، وقتی که معتقد به دین اسلام شد، دیگر برایش تفحص عقلی نه دربارهٔ ادیان گذشته لازم است و نه در مورد ادیان بعدی، چون فرض ما این است که برای هر مسلمان، ادیان قبلی تصدیق شده است در این صورت دیگر طلب دلیل لازم نیست، منتها مسلمان با اعتقاد به نبوت و احکام آنها طبق دستور اسلام معتقد است، که آن احکام به وسیله شریعت اسلام نسخ شده، پس عمل به آنها بر وی واجب نیست.

اما در مورد دین بعد از اسلام، چون پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ گفته: «بعد از من پیامبری نیست» و با توجه به این که ما او را راستگو و امین می دانیم و به موجب آیات قرآن معتقدیم که او از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، و هر چه بگوید وحی از جانب خداوند است، دیگر لزومی ندارد، که ما برای شناخت صحت دعوت پیامبر بعد از اسلام، دلیل بخواهیم و یا تفحص بکنیم. برای اینکه می دانیم ادعای او خدعه و نیرنگ بیش نیست.

بلی، پس از گذشتن زمانهای طولانی از زمان صاحب رسالت (یعنی پیامبر اسلام) و وجود اختلاف مذاهب و عقاید و شعبه شعبه شدن فرقه‌ها و طریقه‌ها بر مسلمانان لازم است، راهی را

انتخاب کنند که به آن اطمینان دارند و آنها را به شناخت احکام واقعی نازل شده بر حضرت محمد ﷺ صاحب رسالت می‌رساند. و چون مسلمان مکلف به عمل به همه احکامی است که در شریعت نازل شده. ولی این مسلمان چگونه باید آن احکام واقعی را بشناسد؟ درحالی که مسلمانان با هم اختلاف دارند، طوایف از هم جدا شده‌اند، در نتیجه نماز یک‌جور نیست، عبادات با هم متفق نیستند، اعمال در معاملات به یک روش نمی‌باشد، پس چه کند؟ و از چه طریقی بداند نمازی که می‌خواند مطابق همان نمازی است که پیامبر فرموده؟ و به چه نحوی در عبادات، معاملات، ازدواج، طلاق، ارث، خرید و فروش، اقامه حدود، و دیه و نظایر اینها عمل کند؟ برایش در این مورد تقلید از پدران جایز نیست. و یا اینکه همان روشی را انتخاب کند که خانواده و یارانش انتخاب کرده‌اند؟ این هم جایز نیست. بلکه باید کاری بکند که میان خود و خداوند یقینی به وجود آورد. چون در پیشگاه خداوند بزرگ، جهل، زبان‌بازی و تعصب و موقعیت اثری ندارد.

بلی، ناچار است به یقین برسد، یعنی به بهترین طریقی متوسل شود که مطمئن باشد. با عمل به این طریق، ذمه‌اش میان خود و خداوند فارغ است و با انجام این تکالیف و وظیفه خود را انجام داده است، باز هم با توسل به آن طریق معتقد باشد، که خداوند او را عقاب نخواهد کرد و بر او خشمناک نخواهد شد. راهی را پیش

بگیرد که قابل مذمت و سرزنش نباشد.

زیرا خداوند فرموده: «آیا انسان چنین خیال می‌کند که همین‌طور به حال خود واگذارده شده‌است؟»^(۱)
 «بلکه انسان به نفس خود بصیرت دارد»^(۲). «این قرآن یاد آورنده است پس هرکس بخواهد می‌تواند راه خود را به‌سوی خداوند باز کند»^(۳).

در این مورد، نخستین سؤال که به ذهن آدمی می‌رسد، این است که از خود می‌پرسد آیا راه اهل‌بیت را بگیرد بهتر است؟ یا از دیگران پیروی کند. وقتی که به طریق اهل‌بیت رفت صحیح است (یعنی طریق شیعه دوازده امامی)، یا راه فرقه‌های دیگر از مسلمین؟ بعد هم اگر به طریق اهل‌سنت برود از مذاهب چهارگانه تقلید نماید؟ همین‌طور برای کسی که آزادی فکر و اختیار به وی عطا شده این سؤالات پیش می‌آید.

تا این‌که از جانب خداوند رکن محکم متوسل می‌شود پس به خاطر همین نکات است که بعد از این بر ما واجب شد، «پس از بدست آوردن اصول عقاید دینی» از امامت، و از آن چیزهایی که در عقیده شیعه دوازده امامی به دنبال اعتقاد به امامت می‌آمد بحث کنیم.

۱ - «ایحسب الانسان أن یترك سدی». آیه ۳۶، سوره قیامت.

۲ - «بل الانسان علی نفسه بصیره». آیه ۱۴، سوره قیامت.

۳ - «ان هذہ تذکره فمن شاء اتخذ الی ربّه سبیلاً»، آیه ۲۹، سوره انسان.

فصل سوّم

امامت

بخش بیست و سوم

اعتقاد ما درباره امامت

معتقدیم که امامت، اصلی از اصول دین می‌باشد، که ایمان ما کامل نمی‌شود مگر با اعتقاد به امامت. در این اصل تقلید از پدران و خانواده و مرتبان جایز نیست، اگرچه قدر و منزلت آنها بزرگ و از حیث سنّ هم بزرگتر باشند. بلکه همان‌طور که در توحید، نبوت، و معاد، اعتقاد عقلی واجب بود در امامت هم واجب است.

اگر وجوب اعتقاد عقلی به امامت هم پایه وجوب اعتقاد توحید و نبوت نباشد، لااقل، اعتقاد به فارغ شدن ذمه مکلف از تکلیف شرعی که بر او واجب است متوقف به اعتقاد به امامت می‌باشد، از حیث نفی و اثبات، یعنی: «اگر ما به امامت معتقد باشیم به فراغت ذمه خود از تکلیف شرعی مطمئن هستیم و اگر به امامت معتقد نباشیم. به برائت ذمه خود از تکلیف شرعی مطمئن نخواهیم شد». پس اگر امامت، اصلی از اصول که تقلید در آن جایز نباشد، محسوب نشود شایسته آن است، که فراغت ذمه مکلف در تکالیف واجب بر مکلف از طریق اعتقاد به امامت قطعی می‌باشد. چون همه احکام از طریق قطعی معلوم و ناشناخته نیستند، پس به حکم قضاوت عقلی، مکلف مجبور است درباره این احکام

ناشناخته به طور قطع، به کسی رجوع کند که به وسیله پیروی از او به فراغت ذمه خود قطع نماید، این شخص به طریق امامیه امام است، یا غیر از امام به اعتقاد مسلمین غیر امامیه می باشد.

همانطوری که ما معتقدیم که امامت هم مانند نبوت لطفی از جانب خداوند می باشد، پس لازم است در هر عصری یک هادی جانشین پیامبر در وظایف او مبنی بر هدایت بشر، و ارشاد آنها به آن و رفتاری که متضمن صلاح و سعادت در هر دو دنیاست. وجود داشته باشد. و برای این امام، همان ولایت عامه به مردم به منظور تدبیر شئونات و مصالح آنان است، همچنین آنها مانند پیامبر، حق اقامه عدل میان مسلمین، و رفع ظلم و دشمنی در میان آنها دارند، بنابراین دلایل، امامت استمرار نبوت می باشد.

دلیلی که ارسال پیامبران و بعثت انبیاء را ایجاب می کند، همان دلیل باز هم نصب امامت را پس از رسول واجب می سازد. به همین جهت است که ما می گوییم؟ امامت فقط باید بلائص صریح از جانب خداوند، به زبان پیامبران، یا به زبان امامی که قبل از امام بعدی بوده نصب می شود.

بنابراین تعیین امامت، به انتخاب و اختیار مردم گذارده نشده است پس نمی توانند امام را تعیین کنند و هر وقت خواستند از تعیین کردن او صرف نظر کنند تا بدون امام برای آنها صحیح

باشد^(۱).

بلکه از حضرت محمد ﷺ نص صریح داریم، که مفادش این است: «هر کس بمیرد، و امام زمان خود را نشناسد، مانند مردم زمان جاهلیت مرده است»^(۲). با توجه به همان نص است که جایز نیست، عصری از اعصار از وجود امام واجب الطّاعه خالی باشد. خواه انسانها آن را قبول بکنند، خواه نکنند. خواه به وی کمک نمایند، خواه کمک نکنند. خواه از وی اطاعت بکنند، خواه نکنند. خواه آن امام حاضر در میان مردم باشد، خواه غایب باشد. زیرا همانطوری که غیبت پیامبر از میان مردم هنگام رفتن به غار، یا شعب ابی طالب جایز بود و گرنه پیامبر آن کار را نمی‌کرد، پس غیبت امام هم جایز است. از نظر عقلی کمی و زیادی غیبت فرق ندارد.

وانگهی خداوند در قرآن فرموده: «برای هر قوم هدایت کننده‌ای هست»^(۳) و یا این‌که در جای دیگر قرآن می‌فرماید: «هیچ امتی از وجود نذیر خالی نمی‌باشد»^(۴).

۱ - چون تعیین امامت از نظر عقلی، یکی از عناصر مهمّ دین است بنابراین اگر در نظر خداوند، تعیین امامت حقّ مردم بود، بطور قطع با کمال صراحت در قرآن این حقّ را اعلام می‌کرد. (مترجم)

۲ - حدیث نبوی: «من مات ولم یعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیّة» در حدیث صراحت دارد که هرکس امام زمان خود را شناسد مردن او مانند مردن جاهلیت است. (مترجم)

۳ - «و لکلّ قوم هاد»، آیه ۷، سوره رعد.

۴ - «و ان من امة الا خلا فیها نذیر»، آیه ۲۴، سوره فاطر.

بخش بیست و چهارم

عقیده ما در عصمت امام

ما معتقدیم که امام هم مانند پیامبر واجب است از همه رذایل و زشتی‌های ظاهری و باطنی از سنّ کودکی تا مرگ، پاک باشد، از سهو و خطای عمد یا اشتباهی معصوم باشد. چون ائمه حافظین شریعت و برپادارنده آن می‌باشند، حال آنها در این مورد مانند حال پیامبر است.

پس به همان دلیلی که سبب شده تا به عصمت انبیا معتقد شویم، همان دلیل در مورد معصوم بودن ائمه هم صادق است، برای خداوند مشکل نیست، این که همه عالم را در یک وجود جمع کند.

بخش بیست و پنجم

عقیده ما در صفات و علم امام

ما معتقدیم که امام هم مانند نبی واجب است که افضل مردم از حیث صفات کمالی، از قبیل شجاعت، کرم، پاکدامنی، صداقت و عدالت باشد و همچنین از حیث سیاست، تدبیر، عقل، حکمت و

اخلاق هم از سایر مردم بالاتر باشد. همین دلیلی که صفات پیامبر را اثبات کرد، در مورد صفات و علم امام هم صدق می‌کند.

اما کیفیت علم امام:

امام علم خود را از احکام الهی و همه معلومات از طریق نبی یا امام قبل از خود فرامی‌گیرد، اگر چیز تازه‌ای را بخواهد بداند، باید آنرا از راه الهام به وسیله نیروی قدسی که خداوند در وجودش به ودیعت گذارده، عالم شود.

پس اگر به چیزی توجه کند و می‌خواهد به‌طور دقیق آنرا بداند، در آن اشتباه نمی‌کند. همه علم امام به برهین عقلی، به‌خودش برمی‌گردد، نه به وسیله تلقینات معلمین است. اگر چه علم امام قابل کم و یا زیاد شدن است^(۱).

چنانکه علم پیامبر هم چنین بود که در دعای خود می‌گفت: «بارخدا یا علم مرا زیاد کن» من (مؤلف) می‌گویم: در بحثهای علم

۱ - علم در اصطلاح، یعنی شناخت هر چیز. این علم دو جور است: یکی علم اکتسابی، مانند علم ما انسان‌ها که باید به تدریج آنرا فراگیریم. چون از حیث فطرت عقل خود آگاه و ناخودآگاه ما به تدریج کمال پیدا می‌کند اما کسانی هستند که کمال آنها سریع است، مانند نوابغ. دوم علم لدنی، یعنی دانشی که بدون اکتساب از خارج در وجود انسان باشد، مانند: علم انبیا و امامان. چون عقل آنها از ابتدا به شکل کامل در وجود آنها است، بنابراین آنها نیاز به معلم و آموزگار ندارند، همین کمال عقلی آنها ایجاب می‌کند که در صفات، اخلاق، صداقت و پاکدامنی از همه برتر باشند، و به همین کامل بودن عقل آنها است که آنها را معصوم می‌کند. وگرنه آنها هم همه غرایز بشری را دارند، منتها عقل و علم آنها، تا آخرین درجه است. وجود آنها ظرفیت جاگیری همه علوم و حقایق کونی را ندارد، بلکه به همان اندازه که نیاز اداره مردم و پاسخ‌گویی به آنها ایجاب می‌کند آنها علم دارند. علم کامل بدون نقص فقط منحصر به خدا است.

نفس ثابت شده، که در زندگی انسان‌ها لحظه و یا لحظاتی هست که در آن لحظات به بعض چیزها از طریق حدس که یکی از فروع الهام است آگاه می‌شوند. بدین سبب که خداوند این نیرو را در وجودشان به ودیعت گذارده است.

این نیرو در انسانها از حیث کمی و زیادی، شدت و ضعف دارد. پس ذهن آدمی در آن لحظات به سرعت متوجه معلوماتی می‌شود که قبلاً نمی‌دانسته، بدون این‌که برای بدست آوردن آن معلومات، به فکر کردن و ترتیب دادن مقدمات و اقامه برهان و یا تلقین آموزگاران نیازمند باشد. هر انسانی به واسطه تجربه خود را در مراحل زندگی در این فرصتها احساس می‌کند.

وقتی که از حیث فطرت وضع در مورد انسان‌های عادی چنین باشد، پس جایز است که انسان در صورت مستعد بودن از نیروی الهی به زیباترین و کامل‌ترین درجه آن برسد. این موضوع امری است که فلاسفه و متأخرین آن را ثابت کرده‌اند.^(۱) با اتکا به همین حقیقت علمی است، که می‌گوییم قوه الهام ذاتاً در نزد امام قوه قدسی نامیده می‌شود، و به منتهای درجه کمال خود می‌رسد، پس امام به واسطه صفای نفس قدسی‌اش دارای استعدادی می‌شود،

۱ - فلسفه و علم نفس و روان‌شناسی، در اثر تجزیه‌های مکرراتی مسئله را ملم می‌دانستند که در نهاد هر انسان، نیروی درک مسائل با حدس بدون اکتساب به ودیعت گذارده شده و این نیرو در بعضی افراد زیاد و در بعضی کم است، این نوع معرفت را معرفت الهامی، بدون استدلال و برهان می‌دانند. (مترجم)

که بتواند در هر زمان و هر حالت، معلومات لازمه را فراگیرد. بنابراین وقتی که این نیروی قدسی در امام به مرحله کمال یافت شد، و قدسی الهی می‌تواند، بلادرنگ، و بدون ترتیب مقدمات، و یا تلقین دیگران به آن شیء عالم شود و معلومات، در نفس او همانطور تجلی کند، که عکس اشیاء مرئی در آینه صاف، بدون الهام، و روشن ظاهر می‌شوند، این امر (یعنی علم به اشیاء بوسیله الهام، بدون کمک عوامل طبیعی) در تاریخ حیات ائمه و حضرت محمد ﷺ ظاهر و ثابت شده است، چون آنها را از بدو طفولیت تا به سن رشد هیچ‌کس تعلیم نداده و تربیت نکرده‌است، حتی قرائت و کتابت را هم به آنان یاد نداده‌اند. و یا از استادی هم تلمذ نکرده‌اند.

با این همه مقام و منزلت علمی آنان طوری بود، هر چه از آنان سؤال می‌شد فوراً جواب می‌دادند. کلمه نمی‌دانم بر زبان آنان جاری نمی‌شد، و برای جواب هم از سؤال کننده مهلت نمی‌خواستند.

در عین حال تو کسی از مترجمین امام، از فقهای اسلام، و راویان امام و علمای او پیدا نمی‌کنی که بگویند امام از دیگران علم و تربیت فرا گرفته، یا این‌که روایت یا علم از علمای معروف فرا گرفته باشد، یا این‌که در بعضی مسائل متوقف شود و یا در بیشتر معلومات شک کنند، همانطوری که عادت انسانها است در

بخش بیست و ششم

عقیده ما در اطاعت امام

ما معتقدیم که ائمه همان اولی الامر هستند، که خداوند تعالی اطاعت آنها را امر کرده و آنها شهداء بر مردم می‌باشند. و آنها به سوی خداوند، و راه و دلیل برای شناخت خداوند می‌باشند، و آنها مخزن علم الهی، و بیان کننده وحی خداوندی و ارکان توحید، و خازنان گنجینه معرفت خداوند می‌باشند به همین جهت است که آنها امین برای مردم زمین بودند، همان طوری که بر حسب تعبیر حضرت محمد ﷺ ستارگان هم برای اهل سماوات امین هستند (۲) باز هم طبق گفته حضرت محمد ﷺ: «مثل ائمه در میان امت اسلام، مانند کشتی حضرت نوح می‌باشد، که هرکس بر آن سوار شد نجات یافت، و هرکس سوار نشد غرق و هلاک شد» کشتی نجات در دین می‌باشد.

۱ - منظور مؤلف این است که در تاریخ هیچ کدام از علما و فقهای معاصر ائمه ننوشته‌اند که آنان در فلان محل تحصیل کردند و یا از فلان عالم علم فراگرفتند، وانگهی تاریخ نشان می‌دهد حتی بعضی از آنها در سن کودکی به مسائل مهم علمی پاسخ روشن و قاطع داده‌اند. (مترجم)

۲ - منظور از امین بودن ستارگان آسمان این است که شهاب‌های ثاقب جلو نفوذ شیاطین را به آسمان‌ها و استراق سمع می‌گیرند.

بر حسب آن چه که در کتاب مجید آمده، بندگان گرامی خداوند هستند و آنها کسانی هستند، که همیشه به خداوند معتقدند، و به امر خدا عمل می‌کنند.^(۱) باز هم آنها هستند که خداوند رجس را از آنان برداشته، و آنها را از هر ردایل پاک گردانیده است.

بلی، ما معتقدیم که امر آنها امر خداوند متعال، و نهی آنان، نهی خداوند می‌باشد، و طاعت آنها، طاعت به خداوند است، معصیت بر آنان عصیان به خداوند است. دوستی آنها دوستی با خدا، دشمنی با آنان دشمنی با خداست.

تمرد از امر آنان جایز نیست، هرکس از امر آنان تمرد کند مانند شخصی است که تمرد امر پیامبر را کرده است، هرکس به پیامبر تمرد کند، مثل کسی است که به خداوند تمرد کرده است.

پس تسلیم در برابر آنان و اطاعت از امرشان، و عمل به گفته‌های آنها واجب می‌باشد، به همین جهت است که ما معتقدیم احکام جز از آنها صحیح نیست. و ذمه مکلف با رجوع کردن در مورد احکام به غیر امامان برائت حاصل نمی‌کند هیچ‌کس میان خود و خداوند مطمئن از این نمی‌شود، آنچه که تکلیف الهی در گردنش بوده ادا کرده، جز اینکه باید احکام را از امام بگیرد. چون طبق گفته حضرت رسول ﷺ امامان مانند کشتی نوح می‌باشند که هرکس به آن سوار شد نجات یافت، و هرکس سوار نشد غرق

۱- «عباد الله المکرمون الذین لا یسقونہ بالقرول و هم بأمره یعملون»، آیه ۲۷، سوره انبیاء.

شد. پس آنان که به ائمه متوسل نشوند مسلماً در این دریای متلاطم با امواج شبهه و گمراهی، ادعاهای و نزاع‌ها غرق خواهند شد. قصد ما از بحث درباره امامت، در این عصر، اثبات این نیست که آنها خلفای شرعی و اهل سلطه الهی هستند، زیرا اثبات آن مسائل به گردن تاریخ بوده، که گذشته و انجام نداده است، و همچنین مقصود از اثبات امامت آنان، این نیست که چون دور زمان از نوع تجدید شده، یا حقوق سلب شده از آنها باید به آنان برگردد.

بلکه هدف ما از ذکر مطالب بالا، یادآوری لزوم رجوع به آنان در اخذ احکام واقعی الهی و بدست آوردن آنچه که پیامبر آورده، به طور صحیح می‌باشد و همچنین قصد ما از بیان این مسئله مهم این است که گرفتن احکام از راویان و مجتهدینی که نمی‌خواهند از چشمه زلال و صاف دانش آنها سیراب شوند، و یا این‌که با نور آنان نفسشان را روشن کنند، دور شدن از راه صواب می‌باشد. و این عمل مکلفین را در اجرای تکالیف الهی فارغ‌الذمه نمی‌سازد.

زیرا وقتی که ما فرض کنیم، وجود اختلاف در آراء، میان طوایف و فرق مسلمانان درباره احکام الهی به حدی است، که با وجود این کثرت اختلاف امید توفیق درک احکام واقعی در میان نیست. در این صورت به حکم عقل مکلف نمی‌تواند به هر مذهبی که دلش خواست رجوع کند، و آن را اختیار نماید بلکه موظف است که تفحص و جستجو کند، تا حجت قاطع بدست آورد به

حدّی که یقین کند، که به وسیله آن اعتقاد به احکام واقعی اسلام دست یافته و ذمه‌اش بطور قطع، از تکالیف واجب بری شده است. زیرا همانطوری که به مقتضای عقل قطع به وجود احکام واجب برای مکلف واجب می‌باشد همینطور هم بر او واجب است که به برائت ذمه خود هم یقین کند. چون انجام اعمال درست و حقیقی، موجب فراغت ذمه یقینی می‌گردد. حال دلیل قطعی که وجوب رجوع به اهل بیت را اثبات کند، و این که ثابت کند، که آنها پس از پیامبر مرجع اصلی برای احکام خداوندی می‌باشند، همین فرمایشات حضرت محمد که بهترین تحیات بر او باد - می‌باشد^(۱) که فرمود: «من در میان شما دو چیز بسیار مهم و سنگین باقی می‌گذارم، که اگر به آنها چنگ بزنید بعد از من ابداً گمراه نمی‌شوید. یکی که بزرگتر از آن دیگری است، کتاب خداوند، ریسمان آویزان شده از آسمان به زمین می‌باشد و دیگری عترت و اهل بیت من است. بدانید این دو از هم جدا نمی‌شوند تا لب حوض کوثر برسند»^(۲).

این حدیث طبق اتفاق اهل سنت و شیعه از هر دو طریق روایت شده است پس تو (خواننده) به مضمون این حدیث با دقت نظر

۱ - منظور مؤلف این است که: وقتی ما معتقد شدیم که پیامبر راستگو درباره احکام و سیاست اسلام، هر چه بگوید از جانب خداوند است، پس این فرمایشات هم از جانب خداوند است. اعتقاد و عمل کردن به این دستور ما را مطمئن می‌سازد. اعمالی را که طبق دستور و راهنمایی این امامان انجام می‌دهیم، ذمه ما را فارغ می‌کند. (مترجم)

۲ - حدیث نبوی: «أنتی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی».

کن، آن وقت در آن همان چیزی را می‌یابی که تو را قانع می‌کند، از طرفی هم تو را به وحشت می‌اندازد.^(۱) پس چقدر مقصود عمیقی در آن جمله هست: «اگر به این دو چیز متمسک شوید بعد از من ابداً گمراه نخواهید شد».

بلی، کسی که در میان، مسلمانان این دو چیز پرارزش را گذارده آنها را یک امر نیز معرفی کرده (که مکمل یکدیگرند) بدین معنا که توسل به یکی از آنها برای جلوگیری از گمراه شدن کافی نیست، لذا تمسک به آن دو با هم بعد از پیامبر جلوگیری از گمراهی مردم را می‌گیرد. چه معنای روشنی در جمله «این دو از هم جدا نمی‌شوند تا به حوض کوثر برسند»، نهفته است و آن این است که اگر کسی میان این دو فرق بگذارد، یعنی به یکی معتقد شود ولی به دیگری اعتقاد نداشته باشد. و یا به هر دو آنها متمسک نشود، هدایت واقعی اسلام را نخواهد یافت.

به همین جهت است که ائمه، کشتی نجات و امان بر اهل زمین هستند بنابراین هرکس تخلف از ائمه بکند در امواج ضلالت غرق می‌شود، و از هلاک شدن معنوی ایمن نمی‌ماند.

تفسیر مضمون این احادیث فقط به دوست داشتن بدون عمل

۱ - علت وحشت انداختن مضمون این حدیث، همان جمله «اگر به این دو متمسک شوید بعد از من گمراه نخواهید شد»، مفهوم صریح آن این است: کسانی که به این دو با هم معتقد نباشند و عمل نکنند، گمراهند. برای یک مسلمان، شنیدن این خبر وحشت‌آور است، چون اگر به صحت آن معتقد نباشد، پیامبر را تکذیب کرده، اگر معتقد باشد و عمل نکند گمراه است. (مترجم)

به اقوال آنان و بدون پیروی از طریق آنان، فرار از حق است. که هیچ‌کس به چنین تفسیر پناه نمی‌برد جز در اثر تعصب و غفلت از طریق صحیح، که آدمی را وادار به فساد در درک چنین کلام عربی روشن واضح بنماید.^(۱)

بخش بیست و هفتم

عقیده مادر دوستی اهل بیت طهارت

خداوند متعال در سوره شوری آیه ۲۳ می‌فرماید: «یا محمد به مسلمانان بگو من در قبال این رسالت از شما مزدی جز دوستی با خویشانم چیز دیگر را نمی‌خواهم».^(۲)

ما معتقدیم که علاوه بر وجوب تمسک به اهل بیت پیامبر، بر هر مسلمانی واجب است که با محبت و دوست داشتن امامان متدین باشند. چون خداوند بزرگ در این آیه، مزد سؤال شده را منحصر به مودت اهل بیت پیامبر کرده است.^(۳)

۱ - منظور مؤلف این است، که چون فرقه‌های اسلامی غیر شیعه دوازده امامی، نمی‌توانستند خود حدیث را که مورد اتفاق همه مسلمانان است انکار کنند، آمده‌اند از روی تعصب گفته‌اند: منظور پیامبر دوست داشتن امامان است. در صورتی که جملات حدیث با زبان عربی روشن است، و این معنا را نمی‌رساند. وانگهی نجات در اسلام بسته به اجرای صحیح احکام الهی است، یعنی دوست داشتن صرفاً عملی نیست تا مردم را نجات دهند، بلکه اطاعت از اوامر آنها که عین اوامر قرآن و پیامبر است می‌باشد. (مترجم)

۲ - «قل لا اسألكم عليه اجراً الا المودة فی القربی» سوره شوری، آیه ۲۳

۳ - منظور مؤلف این است که این دوست داشتن امامان تنها تکلیفی است که از مسلمانان

علاوه بر آیه بالا به تواتر (پشت سرهم) از پیامبر ﷺ وارد شده که: «دوست داشتن ائمه علامت ایمان مسلمانان است» و دشمن داشتن آنان علامت منافق بودن است، کسی که آنها را دوست بدارد خداوند و رسولش او را دوست می‌دارند، هر کس با آنان دشمنی کند، با خدا و رسولش دشمنی کرده است. بنابراین دوست داشتن امامان از ضروریات دین اسلام است، که جدل و شک در آن قبول نیست، به طوری که همه مسلمین با وجود اختلاف طریقت و عقیده‌شان در دوست داشتن ائمه اتفاق دارند.

غیر از طایفه قلیلی که آنها از دشمنان آل محمد شناخته شده‌اند به نام «ناصبی‌ها» یعنی کسانی که عداوت با آل محمد را برای خود لازم می‌دانند. و به همین جهت است، که از جمله منکرین ضرورت ثابت اسلام محسوب می‌شوند. هر کس ضروریات قطعی اسلام را مانند وجوب نماز و زکات انکار کند، در حکم منکر اصل رسالت می‌باشد بلکه به تحقیق او منکر رسالت شناخته می‌شود، نه این که در حکم منکر باشد، اگرچه در ظاهر شهادتین را اقرار کرده است.

به خاطر همین انکار رسالت است، که دشمنی با آل

خواستار شده، پس انجام این تکلیف بر همه مسلمانان واجب است، همان طوری که انجام سایر دستورات خداوند از آنها خواسته شده است.

محمد ﷺ از علامت نفاق^(۱) و دوستی با آنان از نشانه‌های ایمان به رسالت محسوب شده است. باز هم به واسطهٔ این که دشمن داشتن ائمه کاشف از این است که آنها منکر رسالت پیامبر می‌باشد، دشمنی با امامان، دشمنی با خدا و رسولش شناخته شده است.^(۲)

شک نیست که خداوند متعال مودت و حبّ آنان را از این جهت واجب کرده، که اولاً آنها سزاوار دوستی و حبّ هستند، از این جهت که به خداوند از همه نزدیکترند، و مقام آنها در نزد خداوند بزرگ است، برای این که آنها از شرک و گناه و از هر چیزی که آنها را از دار کرامت و ساحت رضای خداوند دور کند، بری هستند.

چون ممکن نیست ما تصوّر کنیم که خداوند دوستی کسی را که مرتکب معصیت به خداوند می‌شود، یا این که طبق شایسته مقام خداوندی او را اطاعت نمی‌کند به مردم واجب نماید. زیرا خداوند با هیچ کس خویشی و دمسازی ندارد و مردم در نزد او جز بندگان مخلوق او سمت دیگری ندارند. بلکه گرمی‌ترین آنان در

۱ - منظور مؤلف این است، اگرچه این اشخاص با اقرار شهادتین ظاهراً رسالت پیامبر را قبول کرده‌اند، لکن دشمنی با آل بیت، کاملاً منافق بودن آنان را ظاهر می‌سازد، چه اگر آنها به رسالت پیامبر اعتقاد داشتند، به این سخن پیامبر و قرآن معتقد می‌شدند. (مترجم)

۲ - چه دشمنی بالاتر از این که، شخص فرستادهٔ او را قبول نکنند، و به دستورهای او که به وسیلهٔ پیامبرش داده، یکی از آنها هم به حکم قرآن دوستی امامان است اعتنا نکند سهل است بلکه بر خلاف آن دستور هم رفتار نماید. (مترجم)

نزدش پرهیزکارترین آنها می باشد.

پس کسی که خداوند دوست داشتن او را به همه مردم واجب بکند مسلماً باید آن شخص و یا اشخاص پرهیزکارترین و افضل ترین مردم باشند.

چون اگر آن اشخاص پرهیزکارتر و افضل تر از دیگران نباشند و غیر از آنها به این حبّ و دوستی خداوند شایسته تر باشند، مسلماً خداوند چنین عملی را انجام نمی دهد. یا این که لازم می آید خداوند نه از روی استحقاق و شایستگی ذاتی، بلکه از روی هوا و هوس، بعض مردم را به بعض دیگر ترجیح دهد.

بخش بیست و هشتم

عقیده ما درباره ائمه

ما در مورد شخصیت امامان خود، آن چیزهایی را معتقد نیستیم، که فرقه های «غلات و حلولی» قائلند.^(۱) چون کلمات بزرگ و خارج از تصدیق از دهان آنان خارج شده است.

۱ - غالی ها کسانی هستند که، درباره ائمه غلوّ نموده، آنها را از طبیعت بشری خارج ساخته اند، صفات خداوندی را برای آنان قائل شده اند. حتی بعضی از ائمه را به خداوند تشبیه کرده اند. شبهات این ها از حلولی ها گرفته شده است. حلولیه کسانی بودند که می گفتند: برای خداوند جایز است به صورت انسانی ظاهر شود، پس خداوند در شکل بعضی از امامان ظاهر می شود. نقل از تاریخ ملل و نحل شهرستانی، صفحات ۱۰۳ - ۱۰۷ و ۱۷۴، چاپ بیروت، جلد اول. (مترجم)

بلکه عقیدهٔ خالص ما این است که امامان مانند ما بشر هستند، آنچه از غرایز طبیعی که ما داریم آنها هم دارند، منتها آنها در اثر دوری از گناه و زشتی‌ها بندگان مکرم خداوند هستند، و آنها را به کرامت و ولایت خود، اختصاص داده است. زیرا، آنان به واسطه اینکه در درجات اعلای کمال لایق بشری، از علم، تقوی، شجاعت، کرم، عفت، و جمیع اخلاق فاضله و صفات حمیده قرار گرفتند، از این جهت، خداوند آنها را با این کرامت خاص مزین گردانیده است و به واسطهٔ همین کمالات معنوی، سزاوار و شایسته آن شدند، که برای مردم، ائمه و هدایت کننده، و مرجع بعد از پیامبر، در همه آن چیزهایی که برای مردم لازم می‌شود، از احکام کلی و جزئی، و یا برای دین لازم است، از قبیل بیان و تشریح آن و آنچه که در مورد قرآن لازم دارند از تفسیر و تأویل آیات قرآن می‌باشند. امام صادق علیه السلام فرموده:

«آنچه که از اخلاق و صفات و شخصیت ما امامان به شما می‌رسد، اگر دیدید آنها جایز است در انسانها باشد، ولی شما نمی‌توانید آنها را بفهمید، آنها را منکر نشوید، به ما برگردانید، ولی آنچه که از ما به شما می‌رسد که جایز نیست در انسانهای دیگر باشند آنها را انکار کنید و به ما نسبت ندهید.^(۱)»

۱ - منظور حدیث این است که: اگر دربارهٔ امامان خصوصیات را گفتند که مغایر با بشر بودن آنان است قبول نکنید.

بخش بیست و نهم

عقیده ما درباره این که امامت باید بانص از جانب خدا تعیین شود

ما معتقدیم که امامت هم مانند نبوت، باید بانص از جانب خداوند، به زبان پیامبر یا به زبان امام منصوب شده از جانب خداوند تعیین گردد. یعنی امامی که قبلاً از جانب خداوند به زبان رسولش تعیین شده، بخواهد امام بعد از خود را تعیین کند.

حکم امامت از لحاظ نصب شدن بانص با حکم نبوت فرق ندارد.^(۱) بنابراین مردم حق ندارند، درباره کسی که خداوند او را برای همه بشر هادی و راهنما تعیین کرده، دخالت و یا اعتراض کنند، همانطور هم آنها حق تعیین و انتخاب و یا تأیید و عدم تأیید امام را ندارند.

زیرا شخصی را که دارای قوه قدسی معنوی و شایسته بودن برای تحمل وظیفه پر مسئولیت امامت را دارند تنها خدا می شناسد. بنابراین باید فقط به معرفی و تعیین خداوند باشد و بس.

۱ - چون شایستگی و کمال واقعی انسانها را تنها خدا عالم است بنابراین به حکم عقل باید پیامبر و امام را برای هدایت انسانها، خدا تعیین کند، و الا همانطوری که مردم نمی توانند پیامبر انتخاب و تعیین کنند، امام را هم نمی توانند تعیین و انتخاب کنند. (مترجم)

ما معتقدیم که با توجه به همان اصول بالا، رسول خدا پیامبر اسلام ﷺ، خلیفه و پیشوای بعد از خود را بطور مشخص تعیین کرده چنانکه عموزاده خود علی بن ابی طالب علیه السلام را در موارد متعدّد، به عنوان امیر مؤمنان، و امین وحی، و امام و رهبر مردم تعیین کرده است، حتی در روز جهانی «غدیر» حضرت رسول، علی را به امامت تعیین کرد و از مردم به عنوان امیر مؤمنان برای او بیعت گرفت و همان روز فرمود:

«آگاه باشید هر که من سرور و مولایش هستم، این علی، آقا و مولای اوست، خدایا دوستی کن با کسی که با علی دوستی کند، و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد، یاری کن به کسی که علی را یاری کند، خوار کن کسی را که علی را خوار کند، حق را در همه جا با علی همراه گردان.»^(۱)

نخستین باری که پیامبر ﷺ تصریح به امامت علی پس از خود کرد هنگامی بود که خویشان و نزدیکان خود را برای ابلاغ نبوت دعوت کرده بود، که در همان جا فرمود: «این علی برادر و وصی و خلیفه من بعد از من است. پس به سخنان او گوش دهید و از او اطاعت کنید.» - در حالی که آن موقع علی کودک بود -^(۲)

۱ - این جملات قسمتی از خطبه مفصل غدیر خم است. به کتاب دوازده ستاره درخشان آسمان اسلام مراجعه شود.

۲ - متن فرمایشات پیامبر: «هذا اخی و وصی و خلیفتی من بعدی، فاسمعوا له و اطیعوا.» (مترجم)

پیامبر این سخن را درباره‌ی علی مکرّر تأکید فرمود: «تو بر من به منزله‌ی هارون به موسی هستی، مگر این‌که بعد از من پیامبری نیست». (۱)

غیر از اینها روایات و آیات کریمه‌ای هستند، که دلالت بر ثبوت ولایت عامه برای علی داشتند. مانند آیه ۶۰ سوره مائده: «به‌درستی که ولی شما خداوند و رسول او، و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و در حال رکوع زکات می‌دهند». (۲) این آیه درباره‌ی این کار نازل شد که حضرت علی انگشتر خود را در حال رکوع صدقه داد. این رساله کوچک برای تفحص کامل درباره‌ی آنچه از آیات قرآن و روایات، در مورد امامت علی آمده، کافی نیست و نمی‌توانیم چگونگی دلالت آنها را به ولایت و امامت علی در این رساله بیان کنیم. (۳)

بعد هم حضرت علی علیه السلام به امامت دو فرزندش حسن و حسین تصریح کرد، و حسین هم امامت فرزندش علی «زین العابدین» را تصریح نمود. همچنین هرکدام از امام‌های قبلی امام بعد از خود را با صراحت تعیین کردند.

۱ - متن حدیث: «انت متی بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدی».

۲ - «أنا وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم راکعون»، آیه ۵۵، سوره مائده.

۳ - به کتاب «سقیفه» از همین مؤلف مراجعه کنید، که در آن شرح بعضی از این شواهد و قرائن و غیر اینها آورده شده است. (مؤلف)

بخش سی‌ام

عقیده ما در مورد تعداد امامان

ما معتقدیم ائمه‌ای که صفت امام حقّه درباره آنان صدق می‌کند و آنها مرجع ما در احکام شرعی می‌باشند و به امامت آنها نصّ شده دوازده امام هستند، که حضرت محمد ﷺ به نام همه آنها تصریح فرموده، بعد هم امام قبلی امام بعدی را تعیین نموده بشرح زیر است:

۱- ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام «ملقب به مرتضی» متولد سال ۲۳ قبل از هجرت، که در سال ۴۰ بعد از هجرت مقتول شد.
 ۲- ابومحمد، حسن بن علی علیه السلام «ملقب به زکی» (۲ - ۵۰ بعد از هجرت)

۳- ابو عبدالله، حسین بن علی «سید الشهداء» علیه السلام (۳ - ۶۱)

۴- ابو محمد، علی بن حسین «زین العابدین» علیه السلام (۳۸ - ۹۵)

۵- ابو جعفر، محمد بن علی «باقر العلوم» علیه السلام (۵۷ - ۱۱۴)

۶- ابو عبدالله، جعفر بن محمد «صادق» علیه السلام (۸۳ - ۱۱۸)

۷- ابو ابراهیم، موسی بن جعفر «کاظم» علیه السلام (۱۱۸ - ۱۸۳)

۸- ابوالحسن، علی بن موسی علیه السلام «ملقب به رضا» (۱۴۸ - ۲۰۳)

۹- ابوجعفر، محمد بن علی علیه السلام «ملقب به جواد» (۱۹۵ - ۲۲۰)

۱۰ - ابوالحسن، علی بن محمد علیه السلام «ملقب به هادی» (۲۳۰ - ۲۵۴ بعد از هجرت).

۱۱ - ابو محمد، حسن بن علی «عسکری» علیه السلام (۲۳۲ - ۲۶۰)

۱۲ - ابوالقاسم، محمد بن حسن «مهدی» علیه السلام (۲۵۶ - ...)

این امام دوازدهم در عصر ما حجت غایب و منتظر می‌باشد، خداوند در فرج او شتاب کند، و خروجش را آسان سازد، تا روی زمین را که اکنون مملو از جور و ستم شده مملو از عدل و قسط نماید.

بخش سی و یکم

عقیده ما در مورد «مهدی»

بشارت به ظهور مهدی از فرزندان فاطمه در آخر زمان که جهان را پس از پرشدن با ظلم و ستم، از عدل و قسط مملو می‌سازد با احادیث متواتر از پیامبر که خداوند براو و اولادش درود می‌فرستد، ثابت می‌باشد، و مسلمانان بطور اجماع به وسیله آنچه که از حدیث روایت شده از پیامبر است، با اختلاف مشرب به این مسئله معتقدند.

بنابراین موضوع مهدویت در نزد شیعه فکر جدیدی نیست. که انتشار ظلم و ستم درباره شیعیان، آنها را وادار به این اعتقاد کرده

باشد، تا خودشان را به ظهور کسی که زمین را از رجس ستم پاک خواهد کرد دل خوش کنند.

چنانکه بعضی از معامله کاران غیر منصف، اعتقاد شیعه را نسبت به مهدویت می‌خواهند همین‌طور جلوه دهند و سابقه تاریخی آن را از بین ببرند. اگر ثبوت فکر مهدی از پیامبر، بدان طریقی که همه مسلمانان آن را می‌شناسند و در نفوس آنها متمرکز شده به آن اعتقاد پیدا کرده‌اند محرز نبود، امکان نداشت که دعوی مهدویت در قرنهای نخست اسلامی، از جانب کیسانی‌ها و عباسیین، و تعدادی از علوی‌ها و غیر اینها ظاهر شوند. اینها با ادعای مهدویت مردم را فریب می‌دادند و در اعتقاد خود غلو می‌کردند تا به ملک و سلطنت و حکومت برسند پس وجود مهدویت از بدو اسلام از جانب پیامبر محرز شده بود، که این فرقه‌ها ادعای کاذب خود را راهی برای تأثیر در عامه مردم مسلمان و بسط نفوذ خود قرار دادند لکن ما با اینکه ایمان به صحت دین اسلام داریم، و آنرا خاتم ادیان الهی می‌دانیم در انتظار دین دیگری برای صلاح بشر نیستیم، ولی از طریقی که مشاهده می‌کنیم ستم و فساد در میان مردم به حدی ریشه دوانده، که دیگر برای عدالت و صلاح در روی این ممالک حتی یک جای خالی نمانده است، از طرفی ما می‌بینیم مسلمانان خود را از دین بی‌نیاز می‌دانند، در نتیجه قوانین و احکام اسلامی در تمامی

ممالک اسلامی به حال تعطیل درآمده. مردم به یکی از هزاران تکلیف اسلامی هم عمل نمی‌کنند ما باید با توجه به همه این اوضاع و احوال، منتظر فرجی باشیم که دین اسلام را به همان قدرت و تمکن برساند. تا این جهان فرو رفته در گردابهای ظلم و فساد را اصلاح کند.

بعد هم عقلاً می‌بینیم، ممکن نیست دین اسلام با این اختلافاتی که مسلمانان در میان قوانین و احکام آن با هم دارند به آن قوت و سیطره‌ای برسند که همه مردم جهان را فراگیرد، در صورتی که مسلمانان، امروز هم همان بدعت‌ها و تحریف‌ها در قوانین و گمراهی در ادعاهای خود را دارند.

بلی، امکان ندارد این دین به آن قدرت و تسلط جهانی خود برسد مگر اینکه در رأس آن یک مصلح عظیمی قرار بگیرد، تا با نیروی لایزال خداوندی وحدت کلمه را در میان مسلمانان به وجود آورد، تحریفهای باطل را از دین دور سازد، بدعت‌ها و گمراهی‌ها را با عنایت و لطف الهی از دین دور کند.

خلاصه مطلب این است، که طبیعت بشر فاسد، در انسان‌ها فساد و ظلم او را به آخرین مرحله رسانیده است، از طرفی ایمان به صحت این دین و این‌که خاتمه ادیان است و اگر بشر باید اصلاح شود با همین دین اصلاح خواهد گردید، انتظار این مصلح را ایجاب می‌کند، تا جهان را از این آلودگی نجات بخشد.

با توجه به همین مقتضیات است که همه فرقه‌های مسلمانان، و بلکه ائمه‌های غیر مسلمان هم، به انتظار مهدی موعود ایمان آورده‌اند منتها، تفاوت شیعه دوازده امامی با دیگر فرقه‌ها این است که: امامیه معتقد است با این‌که این مهدی موعود مورد انتظار همه جهانیان، شخص معین و از قبل شناخته شده است که در تاریخ ۲۵۶ - ه متولد شده، تاکنون هم زنده است، او فرزند حسن عسکری علیه السلام می‌باشد و نامش «محمد» علیه السلام است.

مهدی بودن این شخص از خود پیامبر، و ائمه به نصّ و عده شده و اخبار متواتر ولادت و حجّت بودن او را هم ثابت کرده است.^(۱) وانگهی همان طور که در مبحث امامت ثابت کردیم که امامت هم مانند نبوت لطفی است از جانب خداوند متعال، پس باید در هر عصری امام هادی به جای پیامبر باشد، بنابراین اصل امامت قطع نمی‌شود، اگرچه امام مخفی هم باشد تا در یکی از روزهایی که از جانب خداوند وعده داده شده، ظاهر شود این روز ظهور یکی از اسرار خداوند است که هیچ‌کس جز خداوند متعال به آن روز عالم نیست مسلماً حیات و بقای مهدی در این مدت

۱ - حضرت محمد صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر خم که متواتر از پیامبر رسیده، نام مهدی را به صراحت تعیین کرده، می‌فرماید: من پیامبرم، علی وصی و ولی من است، منتهامن ختم پیامبرانم و خاتم امامت از ما، قائم مهدی است. او پشتیبان دین اسلام است، از ستمکاران انتقام می‌کشد، خون اولیاء خداوند را می‌گیرد، او بخاطر اعتلای دین خداوندیاری می‌شود. به صفحه ۲۸ کتاب ۱۲ ستاره درخشان آسمان اسلام، تألیف این جانب مراجعه شود. (مترجم)

طولانی معجزه‌های است که خداوند برایش قرار داد
این عمل مهمتر از آن معجزه نیست که در سن پنج‌سالگی بود
که پدرش امام حسن عسکری علیه السلام هنگام وفات او را به امامت
شیعیان تعیین و منصوب کرد. هیچ‌کدام این کارهای امام مهدی، از
خلقت حضرت عیسی و تکلم او در حال طفولیت، که به موجب نص
صریح قرآن با مردم سخن گفت در میان مردم هم پیامبر شد
مهمتر نیست.

اما طولانی شدن حیات او بیش از یک عمر طبیعی، یا این که
اساساً این حیات را هم جزو عمر طبیعی دانسته‌اند، چون فن
طبابت مانع از این کار نیست و آن را محال نمی‌داند.^(۱)

منتها بعداً نتوانست، به آنچه که عمر انسان را زیادتر می‌کند
دست یابد. وانگهی ناتوانی علم طب از کشف رمز طولانی شدن
عمر، سبب محال بودن آن نمی‌شود، چون خداوند قادر به این کار
می‌باشد.

حتی قرآن کریم، با نشان دادن عمر طولانی نوح و زنده بودن
حضرت مسیح علیه السلام، مسأله طول بقاء مهدی را هم حل کرده‌است.
اگرچه کسانی هستند که در اخبار قرآن هم شک می‌کنند. پس

۱- اگر عمر طبیعی انسان بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال بود، لازم بود که هیچ انسانی به بالاتر از
این سن‌ها نرسد، در صورتی که قرآن عمر نوح را نهصد و پنجاه سال می‌داند و من در
کتاب «۱۲ ستاره درخشان آسمان اسلام» ص ۷۵، هفت نفر انسان معرفی کرده‌ام که
آنها بیش از نهصد و پنجاه سال عمر داشته‌اند، پس طولانی شدن عمر برخلاف قانون
طبیعت نیست. (مترجم)

درود بر اسلام که این حقایق را برای ما روشن کرده است. بسیار جای تعجب است، از این که مسلمانی مدعی ایمان به کتاب آسمانی عزیز می باشد آن وقت باز هم از امکان وجود چنین عمل (یعنی زنده ماندن طولانی حضرت مهدی) سؤال کند.

نکته‌ای که بیان آن در اینجا ضروری به نظر می‌رسد، این است که ما باید متوجه شویم که معنای انتظار ظهور این مصلح نجات دهنده، این نیست که مسلمانان در مورد احکام دینی خود عمل نکنند، و آنچه که بر آنها از یاری کردن دین و جهاد در راه دین و عمل به احکام واقعی دین واجب است، خودداری نمایند، دست بسته در انتظار مهدی باشند، خیر چنین نیست، چون مسلمان همیشه موظف است به آنچه که از احکام قرآن نازل شده عمل کند. و سعی در شناختن آن احکام از طریق صحیح بنماید، و واجب است امر به معروف، و نهی از منکر بکند البته در حدود توانایی و قدرتش چون حدیث وارد از پیامبر اسلام می‌گوید: «هر کدام از شما مسلمانها شبان یکدیگر هستید، و هر کدام از شما در برابر دیگر مسلمانان مسئولیت دارید».^(۱)

پس مسلمان نمی‌تواند، فقط به خاطر انتظار وجود مهدی مصلح و هدایت کننده واجباتش را به تأخیر بیندازد، چون اعتقاد به آمدن مهدی هیچ تکلیفی را از گردن مسلمانی ساقط نمی‌کند و

۱ - متن حدیث نبوی: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت».

سبب به تأخیر انداختن هیچ کدام از تکالیف اسلامی نمی‌شود. و مردم را مانند چارپایان مهمل و بدون تکلیف نمی‌کند.

بخش سی و دوم

اعتقاد ما دربارهٔ مسألهٔ رجعت

«برگشت به این دنیا برای زندگی موقت»

چیزی که ما امامیه، به وسیله نصّ احادیث وارده از اهل بیت علیهم‌السلام گرفته‌ایم، این است که: «خداوند هنگام ظهور حضرت مهدی موعود علیه‌السلام دست‌های از مردگان را با همان شکل و صورت‌هایی که قبل از مردن داشته‌اند دوباره به این جهان برمی‌گرداند، تا عده‌ای از آنها عزیز شوند، و عدهٔ دیگر خوار و ذلیل و راستگویان آنها به مبطلان غلبه کنند، و مظلومین آنها داد خود را از ظالمان بگیرند.^(۱)

باید این نکته را یادآور شوم که همه مردم بر نمی‌گردند، بلکه

۱ - اعتقاد به رجعت از اعتقادات اصولی اسلام نیست، بلکه شیعهٔ ۱۲ امامی به اتکاء یک سلسله احادیث وارد از ائمه و چند آیهٔ قرآن به آن معتقد شده است. بلکه مهم این است که رجعت از نظر قدرت خداوندی محال نیست چون او قادر است اگر مبتنی بر حکمت و فایده باشد، صد مرتبه هم ما را به این دنیا برگرداند. لکن این اعتقاد به هیچ وجه با اصول اسلامی منافات ندارد و اهل سنت فقط از لحاظ دشمنی این مسئله را بزرگ کرده‌اند. بنابراین شیعه‌ها می‌توانند در این عقیده فقط به گفته مجتهد مرجع تقلید اکتفا کنند، استدلال لازم نیست. (مترجم)

عده معدودی از کسانی که ایمانشان به عالیترین مرتبه بوده، و عده دیگری هم که در فساد و ستم به مرحله‌نهایی رسیده بودند بر می‌گردند، و در این جهان زندگی می‌کنند بعد می‌میرند و از آنجا هم به رستاخیز می‌روند، تا عقاب خود را که قرآن کریم حکایت کرده و آنان با رجعت مرتبه دوم، هم اصلاح نشده‌اند از خداوند درخواست می‌کنند که دفعه سوم هم آنان را به این دنیا برگرداند تا شاید اصلاح شوند.

چنانکه آیه قرآن می‌گوید: «آنها گفتند: خداوندا ما را دومرتبه میراندی و زنده کردی، ما به گناهان خود اعتراف نمودیم، آیا برای ما راه نجات دیگری هست؟»^(۱)

بلی، در قرآن کریم، از رجعت عده‌ای از انسان‌های مرده به دنیا ذکر شده و اخبار زیادی هم از اهل بیت عصمت در این باره وارد شده، و همه امامیه (بجز عده معدودی از آنها معتقد به رجعت هستند) ولی آنهایی که معتقد نیستند، معنای آیات و اخبار را تأویل و تفسیر کرده، گفته‌اند «منظور از رجعت برگشتن امر و نهی به اهل بیت با ظهور امام مهدی می‌باشد نه زنده شدن عده‌ای از انسان‌های بسیار با ایمان و یا بسیار فاسد».

اعتقاد به رجعت در نزد اهل سنت از عقاید زشتی است که

۱ - «قالوا ربنا ائمتنا ائمتین و احییتنا ائمتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل»، آیه ۱۱، سوره مؤمن. (مترجم)

اعتقاد به آن را قبیح می‌دانند. عده‌ای از تألیف‌کنندگان حدیث از اهل سنت اخبار متضمن رجعت را به وسیله مورد اطمینان نبودن راویان آنها مردود دانسته‌اند چنین به نظر می‌رسد که اعتقاد به رجعت در نزد اهل سنت به منزلهٔ کفر و شرک، بلکه بدتر از آن دو می‌باشد.

به همین جهت بود که اهل سنت، شیعهٔ امامیه را از این حیث بیشتر مورد تشنیع و تقبیح قرار می‌دادند.

شک نیست که در این اعمال، نوعی از تهدیدات و بهانه‌گیریها هست که بعضی از طوایف مسلمین، بدون هیچ‌گونه علت منطقی، آن را برای طعن‌زدن به یکدیگر و اقدام علیه فرقه‌های مخالف انجام می‌دهند، در صورتی که، ما عقلاً و منطقاً در این عقیده موجبی برای این همه جنجال و تشنیع و طعن نمی‌بینیم. زیرا هرکس به عقیده رجعت درست توجه کند می‌بیند، که این عقیده نه در اعتقاد به توحید خداوند خدشه وارد می‌سازد، نه در عقیدهٔ نبوت ما و نه در معاد، بلکه اینها را تأیید و تأکید هم می‌کند.

زیرا تحقق رجعت دلیل بارزی بر قدرت کامل خداوند برای بعث و نشر مردم می‌باشد، ولی رجعت از امور خارق عادت است، که شایستگی آن را دارد که برای پیامبر ما محمد بن عبدالله ﷺ معجزهٔ خاصی شناخته شود.

این عمل مانند همان معجزهٔ عیسی علیه السلام است که مرده‌ها را زنده

می‌کرد، بلکه این معجزه از معجزه حضرت مسیح هم واضح‌تر و قوی‌تر است. چون در این رجعت خداوند کسانی را به این جهان برمی‌گرداند، که استخوانهایشان پوسیده است، چنانچه قرآن می‌گوید: «گفت چه کسی این استخوان‌های پوسیده را دوباره زنده می‌کند؟ بگو: کسی او را زنده می‌کند، که در مرتبه نخست او را به وجود آورد، چون او به همه نوع آفرینش عالم و داناست.»^(۱)

اما در مورد کسانی که رجعت را از لحاظ این‌که تناسخ باطل است طعنه می‌زنند باید گفت که آنها فرقی میان تناسخ و معاد جسمانی قائل نشده‌اند، در صورتی که رجعت نوعی از معاد جسمانی است نه تناسخ.

زیرا معنای تناسخ، انتقال نفس از بدنی به بدن دیگری که از هر جهت با بدن اول جداست، ولی معنای معاد جسمانی چنین نیست، بلکه رجوع نفس به بدن اول با مشخصات نفسانی که داشته است، رجعت هم به همان معنای معاد جسمانی می‌باشد. پس اگر رجعت تناسخ باشد، زنده شدن مرده‌ها هم به دست حضرت مسیح تناسخ خواهد بود، به علاوه اگر رجعت تناسخ باشد، بعثت معاد جسمانی هم تناسخ خواهد بود.^(۲)

۱ - «قال من يحيى العظام و هي رميم، قل يحيى الذي انشأها اول مره و هو بكل خلق عليم»، آیه ۱۷۹، سوره يس. (مترجم)

۲ - اساساً اعتقاد به رجعت فقط برحسب گفته قرآن و بعضی احادیث است. وانگهی درست است که برخلاف طبیعت جلوه می‌کند ولی ما مصلحت آن را نمی‌دانیم، مسلماً مصلحت بسیار مهمی دارد که خداوند این کار را انجام می‌دهد. (مترجم)

پس در این صورت ایراد به رجعت در دو قسمت مورد توجه است: یکی آن که بگوییم وقوعش محال است، دیگر آن که بگوییم احادیث وارده سلسله اسنادش درست نیست، لذا دروغ است. با این که این دو ایراد را می‌توان از لحاظ استدلال دفع کرد، ولی معهداً توجه این دو ایراد به رجعت، سبب فاسد شدن این اعتقاد نمی‌گردد، چون طبعاً رجعت دارای آن درجه زشتی و فساد نیست، که خدای ناکرده لطمه‌ای به عقاید اسلامی ما وارد کند بنابراین دشمنان شیعه که منتظر فرصت هستند، این را علم کرده‌اند تا ایرادی وارد کنند و گرنه برای فرقه‌های دیگر مسلمین، اعتقادات زیادی هست، که به ظاهر جزو امور محال می‌باشد، با این که نصی هم دربارهٔ آنها وارد نشده است. ولی هیچ‌کدام از آن اعتقادات موجب تکفیر و یا خروج از اسلام نمی‌شوند، که ما به چند تای آنها اکتفا می‌کنیم:

۱ - اعتقاد به جواز سهو و عصیان از پیامبر ﷺ.

۲ - اعتقاد به قدیم بودن قرآن از حیث خلقت.

۳ - اعتقاد به این که خداوند می‌تواند مؤمنان را عقاب کند، در واقع سلب عدالت از خداوند.

۴ - اعتقاد به این که پیامبر، خلیفهٔ بعد از خود را به صراحت تعیین نکرد^(۱).

۱ - در میان فرقه‌های مسلمین، عقایدی هست که آدمی حتی از بیان آنها وحشت می‌کند،

از همه این‌ها گذشته آن دو ایراد به رجعت هم اساساً صحیح نیست، زیرا این‌که می‌گویند، رجعت از لحاظ ناموس فطرت محال است، می‌گوییم، چنین نیست، چون رجعت نوعی از بعثت جسمانی و معاد جسمانی می‌باشد، منتها این یک معاد موقتی است در دنیا. همان دلایلی که تحقق بعثت و معاد جسمانی را ثابت می‌کند، رجعت را هم اثبات می‌نماید، و هیچ موجبی ندارد، که آن را امر محال بدانیم، بلی برای ما یک امر غیر معهود است، که چون در حیات دنیوی خود نظیر آن را ندیده‌ایم.

غریب و یا غیر معهود بودن رجعت برای ما به واسطه این است که ما اسباب و علل آن را نمی‌شناسیم و همچنین موانع تحقق آن را هم نمی‌شناسیم که بگوییم به این دلیل واقع نمی‌شود. و معمولاً برای ذهن و خیال آدمی قبول کردن چیزی که با آن مانوس نیست آسان نمی‌باشد، غریب بودن رجعت هم به منزله عجیب بودن بعثت می‌باشد که قرآن اشاره کرده است: «چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟»^(۱) جواب را هم قرآن داده: «کسی این استخوانها را زنده می‌کند که اول دفعه آن را از هیچ به وجود آورد او به همه گونه آفرینش عالم است.»^(۲)

تا چه رسد به اعتقاد به هر حال عقیده به رجعت نه تنها کوچکترین مخالفتی با اصول اسلام ندارد، بلکه مؤید اعتقاد به قدرت و عدالت و حکمت خداوندی می‌باشد. (مترجم)

۱ - متن آیه: «من یحیی العظام و هی رمیم».

۲ - «قل یحییها الذی انشاها اول مره و هو بکل خلق علیم»، آیه‌های ۷۷ - ۷۸، سوره

بلی، در چنین موارد، وقتی که ما دلیل عقلی بر نفی و یا اثبات آن شیء نداریم، یا تصوّر می‌کنیم که دلیل نداریم، بر ما لازم است که بر نصوص دینی که از مصدر وحی می‌باشد، متوسّل شویم.

بنابراین در قرآن کریم، آیاتی هست که وقوع رجعت را به دنیا برای بعضی مردگان ثابت می‌کند، مانند معجزه حضرت عیسی علیه السلام در زنده کردن مرده‌ها و شفادادن کوران مادرزاد و برص‌ها که در قرآن از زبان عیسی علیه السلام می‌گوید: «من کوران، و برص‌ها را شفا می‌دهم، و مرده‌ها را به اذن خداوند زنده می‌کنم». (۱)

و یا این‌که در جای دیگر می‌گوید: «چگونه خداوند این شخص را پس از اینکه صد سال او را مرده ساخت زنده نمود». (۲) و همچنین معنای آیهٔ قبلی که گفت: «گفتند خدایا ما را دومرتبه میراندی». چون مفهوم واقعی این آیات جز با تحقق رجعت درست در نمی‌آید، اگر چه بعضی از مفسرین در تأویل این آیات خود را به زحمت انداخته‌اند که تشنگان حقیقت را سیراب نمی‌کند و معنای آیه را هم تحقق نمی‌بخشد.

اما در مورد ایراد دوّم، یعنی ادّعای این‌که احادیث رجعت دروغ است این اعتراض هم قابل توجّه نیست. زیرا رجعت به اخبار متواتر

یس. (مترجم)

۱ - «وَأُورِيهِمُ الْاَكْمَهَ وَالْاَبْرَصَ وَ اَحْيَى الْمَوْتَى بِاِذْنِ اللّٰهِ»، سورة آل عمران، آیه ۴۸.
 ۲ - «أَتَىٰ يَحْيَىٰ هَذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ مَآةَ عَامٍ، ثُمَّ بَعَثَهُ»، آیه ۲۶۰، سورة بقره. (مترجم)

از اهل بیت علیهم السلام از امور بدیهی می‌باشد که باید به آن معتقد باشیم. پس از همه این مطالب آیا از یک نویسنده مشهوری که مدعی علم و دانش می‌باشد مانند «احمد امین» تعجب آور نیست که در کتاب «فجر اسلام» خود می‌گوید: «پس به واسطه اعتقاد به رجعت، یهودیت در مذهب تشیع ظاهر شد». من بر حسب ادعای او می‌گویم: «پس یهودیت به وسیله آیه رجعت در قرآن ظاهر شد». چون دیدید در قرآن چند آیه دلیل بر رجعت آمده است. علاوه بر این پاسخ می‌گوییم: مسلم است که باید یهودیت و نصرانیت در بیشتر معتقدات، و احکام اسلامی ظاهر گردد؛ زیرا طبق آیات صریح قرآن، پیامبر مابرای تصدیق و تأیید شرایع قبلی آسمانی آمده اگرچه به موجب مصلحتی بعضی از احکام آن شرایع را نسخ کرده است. بنابراین اصل ظهور یهودیت و نصرانیت در بعضی از معتقدات اسلامی عیب نیست، اگر هم فرض کنیم که طبق ادعای این شخص، رجعت یکی از معتقدات دین یهود باشد. به هر حال رجعت جزو اصولی نیست که اعتقاد بر آن از نظر عقلی واجب باشد، بلکه اعتقاد ما به رجعت، به پیروی از آثار صحیح وارد از اهل بیت علیهم السلام می‌باشد چون معتقدیم که آنها دروغ نمی‌گویند. لذا رجعت هم یکی از امور غیبی است که از آن خبر داده‌اند، و ما به مصلحت رجعت واقف نیستیم، از نظر عقلی هم وقوع رجعت محال نیست.

بخش سی و سوم

عقیده مادر تقیه

در یک حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، نقل شده است: «تقیّه دین من و دین پدران من است، هرکس تقیه ندارد، دین هم ندارد».^(۱)

تقیّه شعار اهل بیت علیهم السلام بود، که بدان وسیله ضرر و زیان جانی و مالی را از خود و پیروان خویش دفع می‌کردند، و خون خود را حفظ می‌نمودند. و به منظور رعایت حال مسلمانان و نگهداری اجتماع کلام میان مسلمین، و به خاطر انتشار حقایق اسلام، امامان تقیه را لازم دانسته‌اند.

تقیّه همیشه، شعار خاص شیعه دوازده امامی بود، سایر فرقه‌ها و ائمه تقیه نداشتند. زیرا به حکم فطرت عقلی، هر انسانی وقتی که خطر را، به وسیله انتشار معتقدات خود و یا تظاهر به آن عقاید برای جان و مال خود احساس کرد، باید آن عقیده را کتمان کند، خود را از مواضع خطر دور نگاه دارد.

این یک کاری است که عقل‌های سلیم به آن حکم می‌کنند. علت این‌که امامیه و ائمه آنها تقیه را در بیشتر مواقع واجب می‌دانستند، این بود، که آنها، از بدو پیدایش اختلاف در امامت

۱ - من حدیث: «التقیة دینی و دین آبائی و من لاتقیة له لا دین له». (مترجم)

میان مسلمانان انواع محنت‌ها و اصناف سخت‌گیری نسبت به آزادبودن این فرقه از طرف حکمای جور و ستم به آنها وارد می‌شد و هیچ‌کدام از فرق اسلامی گرفتار چنین سخت‌گیریها نبودند این بود که آنها ناچار شدند به حکم حفظ نفس در بیشتر اوقات تقیه کنند و عقاید خود را از مخالفین خود کتمان کنند و به آنان یاری نکنند و اعمال مخصوص به خود را از آنان مخفی بدارند، چون علنی شدن آنها موجب آزار و اذیت در دین و دنیای آنان می‌شد، بدین جهت بود که شیعه دوازده امامی فقط به این تقیه عمل شناخته شدند، چون دیگر فرقه‌ها نیازی به تقیه نداشتند.^(۱)

البته تقیه احکامی دارد، از لحاظ این‌که در کجا واجب است و چه موقع واجب نیست، که اینها برحسب اختلاف مواقع و موارد، خوف و ضرر فرق می‌کند؛ که در کتب فقهی ما امامیه به تفصیل نوشته شده است.

بنابراین، تقیه در همه حال واجب نیست، بلکه گاهی بر حسب موقعیت واجب است.

و گاهی هم خلاف تقیه لازم می‌باشد، مثلاً اگر تشخیص داده شود که در بیان حقیقت و تظاهر به مذهب، کمک و خدمت به

۱ - توجه برحکومت به‌ظاهر اسلامی، نشان می‌دهد که از زمان بنی‌امیه، بعد هم بنی‌عباس و خلفای عثمانی، حکومت‌های وقت فقط مراقب شیعه دوازده امامی و ائمه آنان بوده‌اند، چون تنها اینها را مخالف با حکومت خود می‌دانستند، و مراقب بودند که نگذارند، آنها تشکل و قدرت پیدا کنند، قتل عامهای مکرر شیعیان، خودگواه روشن این قضیه است. (مترجم)

دین اسلام است، آن موقع باید تقیه را کنار گذارد، چون در آن هنگام اموال و نفوس در برابر دفاع از حق ارزش ندارد، حتی گاهی اوقات تقیه برای امامیه حرام است.

مثلاً در کارهایی که موجب قتل نفوس محترم و نفوسی که شرعاً واجب‌القتل نیستند، گردد و یا اینکه سبب رواج باطل شود و یا اینکه در اثر تقیه فسادى در دین بروز کند و یا به وسیله تقیه ضرر مهمّی به مسلمانان وارد شود، یا اینکه اظهار تقیه، سبب گمراهی آنان گردد، یا اینکه جور و ستم را میان آنها رواج دهد، در همه این مراحل تقیه حرام است.

به هر حال معنای تقیه در نزد شیعه دوازده‌امامی این نیست که از اینها یک جمعیت سرّی برای ویرانی و غارت تشکیل دهند، چنانکه بعضی از دشمنان امامیه که قادر به درک واقعی امور نیستند، تقیه را چنین جلوه داده‌اند.

باز هم معنای تقیه این نیست که دین و احکام الهی را از جمله اسراری بدانیم که نباید برای دیگران فاش شود، زیرا چنانکه می‌بینید، عمل ما امامیه این تصوّر را نفی می‌کند، برای اینکه کتب و تألیفات امامیه در مورد فقه و احکام، و مباحث کلام و معتقدات خود دنیا را فراگرفته، بیشتر از آن حدّ شده که از صاحبان هر دینی برای اشاعه دین خود انتظار می‌رود.

پس کسانی که خواسته‌اند به شیعه امامیه طعنه بزنند در مورد عقیده ما درباره تقیه غلو کرده‌اند، و آن را یکی از وسایل طعنه‌زدن

بر ما دانسته‌اند، مثل این‌که عطش دشمنی آنان فرو نمی‌نشست مگر این‌که، گردن شیعیان را زیر شمشیر ببینند زیرا در آن عصرهای تاریک کافی بود که گفته شود: «این مرد شیعه است»، تا نابودی او را به دست دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام، از امویها و عباسیها و حکام ابله عثمانیها ببینند.

بنابراین اگر کسی بخواهد به این اعتقاد ما از لحاظ مشروع نبودن آن از جهت دین اعتراض کند، ما در جوابش می‌گوییم: اولاً: ما پیرو ائمه خود هستیم و به راه آنها می‌رویم، آنها ما را امر به تقیه کرده‌اند و بر ما واجب نموده‌اند، تقیه در نزد آنان جزو لوازم دین است. قول حضرت صادق علیه‌السلام را قبلاً شنیدید که فرمود: «کسی که تقیه ندارد دین ندارد».

ثانیاً: در خود قرآن هم به مشروع بودن تقیه اشاره شده که می‌فرماید: «مگر کسی که مجبور به اخفای حقیقت باشد، در حالی که قلبش به وسیله ایمان اطمینان دارد»^(۱)

این آیه دربارهٔ عمار بن یاسر که او را مجبور کردند که تظاهر به کفر نماید نازل شده است. در آیه دیگر هم می‌فرماید: «مگر این‌که تقیه کنندگانی از آنها تقیه کنند». و همچنین در آیه دیگر می‌فرماید: «شخصی مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را مخفی می‌داشت گفت»^(۲).

۱ - «الآن من اکره و قلبه مطمئن بالایمان»، آیه ۱۰۶، سوره نحل.
 ۲ - «وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم ایمانه»، سوره مؤمن، آیه ۲۸.

فصل چهارم

آنچه که اهل بیت علیهم السلام
به شیعیان خود آموختند

مقدمه:

ائمه اهل بیت علیهم‌السلام از قبل می‌دانستند که دولت و حکومت قانونی آنها در زمان حیاتشان به دستشان نخواهد افتاد. در نتیجه آنها و شیعیان در تحت تسلط کسانی قرار خواهند گرفت، که مقابله با ائمه و شیعیان آنها را با منتهای جبر و شدت لازم می‌دانند. پس با این وصف طبیعی بود که تقیه را برای حفظ موجودیت خود و شیعیان در نظر بگیرند. البته آن هم نه بطور مطلق.

بلکه تقیه زمانی لازم بود که جان و خون آنها را حفظ می‌کرد، به دیگران و دین هم ضرری وارد نمی‌ساخت، تا بتوانند در برابر چنین دشمنان لجوج و کینه‌توز مقاومت کنند.

از سوی دیگر به مقتضای داشتن صفت امامت لازم بود که امامان، احکام شریعت اسلامی را به پیروان خود تعلیم دهند، و آنها را به سوی دین صالح و یک مسلک اجتماعی مفید و سعادت‌بخش سوق دهند تا آنان نمونه‌ی یک مسلمان صحیح و عادل باشند.

البته بیان طریقه اهل بیت در مورد تعلیم شیعیان در این رساله کوچک گنجایش ندارد. کتابهای مفصل حدیث، شامل همه آن معارفی که نشر کرده‌اند می‌باشد، اما مانعی ندارد که در این جا

به بعضی از آن تعالیم که به شکل عقائد امامیه ظاهر شده اشاره کنیم.

آنها این تعالیم را به شیعیان خود آموختند، تا به وسیله آنها از یک مسلک اجتماعی و مفید پیروی کنند، تا آنها را به خداوند بزرگ نزدیکتر سازد و قلوب آنان را از زشتی‌ها و رذائل پاک کند از آنان مسلمانان عادل و راستگو بسازند.

ما در باب تقیه گفتیم که این آموخته یکی از اعتقادات مفید و منطقی شیعه دوازده امامی می‌باشد. و اینک در صفحات بعدی بعضی از آن تعلیمات را که باز هم دشمنان در باره آنها به ما طعنه می‌زنند بیان می‌کنیم.

بخش سی و چهارم

عقیده ما درباره خواندن دعا

حضرت محمد ﷺ فرموده: «دعا سلاح مؤمن، ستون دین، نور آسمانها و زمین است.»^(۱)

با توجه به همین دستور صریح بود که دعا خواندن از جمله

۱ - در اهمیت دعا همین قدر کافی است که چون ما انسان‌ها در اثر داشتن غرایز متناقض حب ذات، جاه، جلال، قدرت طلبی و ثروت، مغرور و گمراه می‌شویم ناتوانی خود را از یاد می‌بریم، از نظر نفسانی تنها عاملی که جلو غرور ما را می‌گیرد یادآوری نقص‌ها، عیب‌ها و نیازهای خود، و نیایش و رحمت خداوندی است. تنها دعا می‌تواند این عامل را همیشه در اختیار ما بگذارد. (مترجم)

خصایص شیعه شناخته شد. در فضیلت و آداب دعا خواندن، و بیان دعاهای وارد از ائمه علیهم السلام که بالغ بر دهها کتاب بزرگ و کوچک است، مطالبی تدوین کرده‌اند و در همه این کتابها، آن چیزی را که هدف و مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام بود به ودیعت گذارده‌اند که چگونه مردم را به خواندن دعا ترغیب و تحریص کنند؟

حتی از اهل بیت علیهم السلام وارد شده که: «بهترین عبادت‌ها دعاست، و محبوب‌ترین اعمال به‌سوی خداوند بزرگ در روی زمین دعاست». باز هم از ائمه علیهم السلام وارد شده که دعا قضا و بلا را دفع می‌کند. و شفای همه دردهاست.

درباره امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که آن بزرگوار زیاد دعا می‌خواند. آری کسی که سرور یکتاپرستان باشد، باید چنین باشد دعاهای آن حضرت مانند خطبه‌هایش، نمونه‌هایی از فصاحت و بلاغت در زبان عرب است.

مانند دعای مشهور «کمیل بن زیاد» که مضامینش محتوی معارف الهی و حقایق پرمغز دینی است، و شایستگی آن را دارد، تا الگو و راهنمای هر فرد مسلمانی گردد.

در حقیقت اگر دقت شود، دعاهایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت وارد شده بهترین مکتب تربیتی برای مسلمانان می‌باشد. زیرا وقتی که مسلمان در معانی جملات آنها تدبّر و تفکر می‌کند، در روحش نیروی ایمان و اعتقاد زیادتر می‌شود و نسیم

پرستش حق بر نفسش می‌وزد و شیرینی عبادت و لذت مناجات و دلبستگی به خداوند را به آدمی می‌چشاند و انسان را به قطع علاقه از همه و توجه به خدا وادار می‌سازد. و به مسلمان می‌آموزد، تا آنچه را که برای دینش لازم است عمل کند و اعمالی که او را به خداوند نزدیک می‌سازد و وی را نجات می‌دهد، فراگیرد.

آری توجه به مطالب آن دعاها شخص را از مفاسد و پیروی هوی و هوس‌ها و بدعت‌های باطل دور نگه می‌دارد.

بطور خلاصه در مضمون این دعاها چکیده معارف دینی، از لحاظ اخلاق، و تهذیب نفس و از حیث اعتقادات درست اسلامی نهفته است. حتی می‌توان گفت: که دعا‌های وارد از ائمه علیهم‌السلام از مهمترین منابع نظرات فلسفی و بحث‌های علمی در الهیات و اخلاق می‌باشد.

اگر مسلمانان از ابتدا می‌توانستند (گرچه همه آنها قادر به این کار نبودند)، به این هدایت روشن رو آورند، و به مضامین عالیه این دعاها توجه کنند، امروز از این همه مفاسد و تباهی‌های موجود در میان مسلمانان اثری پیدا نمی‌شد و این روح‌های اسیر و ذلیل در زندانهای گناهان در آسمان حق و پاکی آزادانه پرواز می‌کردند.

ولی هوس‌های سرکش نفسانی، کجا به بشر امکان می‌دهد که به سخنان دعوت‌کنندگان به حق گوش دهند؟ زیرا خداوند ماهیت آدمی را کشف کرده در قرآن می‌فرماید: «به‌درستی که نفس آدمی

او را به سوی بدیها می‌کشاند»^(۱) و در جای دیگر هم می‌فرماید: بیشتر مردم ایمان نخواهند آورد هر چند که تو اصرار کنی»^(۲). بلی تمرکز غرایز سوء در انسان بر حسب فطرت او را وادار می‌کند که به نفسش مغرور شود و عدم آگاهی به زشتی‌های اعمال خود او را وادار می‌کند، با نفس خود مغالطه کند و چنان تصوّر نماید، هرکاری را که می‌کند خوب است، بنابراین ستم می‌کند، متعدّی می‌شود، دروغ می‌گوید، مکر می‌کند، پیرو هوا و هوس خود می‌شود، با همه این کارها باز هم خود را فریب می‌دهد، که همه این کارها را که کرده سزاوار و شایسته بوده است. یا این که چشمان خود را از زشتی اعمالش می‌بندد، گناهانش در نظرش حقیر جلوه می‌کند.

این دعا‌های وارد از ائمه علیهم‌السلام که از منبع و منشأ وحی سرچشمه می‌گیرد سعی و کوشش می‌کنند، که آدمی را وادار به خلوت با نفس خود نمایند، که تنها به سوی خداوند توجه کند، به وی تلقین می‌نمایند که به خطاهای خود اعتراف کند و به او می‌فهمانند که او گناهکار است، که واجب است برای طلب مغفرت و توبه به سوی خدا توجه نماید، مواقع غرور و فرو رفتن در گناهان نفس خود را لمس کند. چنانکه در دعای کمیل می‌گوید: «ای

۱ - «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»، آیه ۵۳، سوره یوسف.

۲ - «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»، آیه ۱۰۳، سوره یوسف.

معبود و سرور من بر من قانونی به حکم فطرت حاکم کردی، که به وسیله آن از خواهش‌های نفسم پیروی کردم در نتیجه به وسیله تبعیت از همان خواهش‌های نفس از آرایش و نیرورمند ساختن دشمنم که نفسم باشد، خودداری و مواظبت نکردم، بنابراین گولم زد، و بخت بد من هم در این متابعت مرا یاری کرد، در نتیجه به بعضی از مقررات و احکام تو تجاوز کردم و با برخی از اوامر تو مخالفت نمودم»^(۱).

شک نیست که ابراز چنین ندامت و اعتراف در خلوت هم از کارهای شاق برای نفس می‌باشد. بلی اگر انسان بتواند میان خود و نفسش خلوتهایی به وجود آورد، و چنین حالی به انسان دست بدهد، مسلماً در تخفیف دادن گمراهی و غلو نفسش اثر خواهد گذاشت و او را وادار به طلب خیر و نیکی خواهد نمود.

هرکس بخواهد نفسش را پاکیزه کند و آن را به سوی نیکی سوق دهد، باید چنین خلوتهایی را به وجود آورد. در آن خلوتها آزادانه حساب کارهای خود را از نفسش بکشد. بهترین راه برای هدایت، بدست آوردن این حالت و محاسبه نفس، این است که در خواندن دعاها مداومت کند.

دعاهایی که از ائمه علیهم‌السلام وارد شده است، هر کس به مضامین آنها

۱ - «الهی و مولای اجریت علیّ حکماً اتبعت فیه هوی نفسی ولم احترس فیه من تزین عدوی، فغرّنی بما اهوی، و اسعدہ علیّ ذلک القضاء، فتجاوزت بما جری علیّ من ذلک بعض حدودک و خالفت بعض أوامرک».

توجه کند، حقیقت نفس خود را می‌شناسد، مانند همین قسمت از دعای ابو حمزه ثمالی که می‌خواند: «ای خدای من، با پوشاندن عیب‌ها و گناهانم مرا بزرگ گردان و به لطف و کرمیت از توبیخ و سرزنشم صرف نظر کن».^(۱)

در معنای کلمه «جلّنی» (یعنی مرا بزرگ گردان) دقت کن، چون در این کلمه معنایی هست که نشان می‌دهد، نفس آدمی چقدر مایل به پنهان کردن بدی‌های خود می‌باشد. و همین کلمه تلقین می‌کند، که شخص متوجه این صفت زشت نفس خود گردد تا او را در دعای بعدی وادار به اعتراف نماید که می‌گوید: «اگر امروز جز تو کسی به گناه من آگاه می‌شد، آن را مرتکب نمی‌شدم، و اگر از تعجیل کیفرهای گناهم می‌ترسیدم قطعاً از آن گناه دوری می‌کردم».^(۲)

این اعتراف به دخالت نفس در گمراهی آدمی و آگاهی او با این‌که، نفس سعی دارد کارهای زشت خود را پنهان کند، انسان را راغب به طلب عفو و مغفرت از خداوند می‌نماید. تا اگر خدا بخواهد او را در دنیا و آخرت مجازات کند نزد مردم رسوا نشود.

چون پس از دعای بالا می‌گوید: «پس حمد و سپاس بر تو سزاوار است، که بعد از آگهی به گناهان من، با حلم خودت از آنها درمی‌گذری،

۱ - «ای ربّ جلّلی بترک، واعف عن توبیخی بکرم وجهک».

۲ - متن دعا «فلو اطلع علی ذنبی غیرک ما فعلته و لو خفتُ تعجیل العقوبه لاجتنبته».

باز هم حمد بر تو شایسته است، با اینکه به مجازات من توانا هستی با این حال مرا عفو می‌کنی، بعد هم این دعا را به نفس آدمی القا می‌کند، که چگونه از گناہانی که در اثر اعتقاد به حلم خداوند، افراط کرده، عذر بخواهد، تا رابطه میان بنده و خدا قطع نشود. باز هم به بنده تلقین می‌کند که عصیانش به خداوند به واسطه نفرت از او و یا کوچک شمردن امر او نیست، چنانکه در دعای بعدی می‌خواند: «بردباری و حلم تو بر من مرا به نافرمانی و گستاخی ام می‌کشاند، پرده پوشی از گناہانم مرا بی شرم می‌کند، آگاهی من به وسعت رحمت تو و بزرگی عفو تو مرا به سوی نافرمانیم می‌کشاند». با توجه به همین مضامین است که دعاها در مناجات پنهانی راه تهذیب نفس و متمایل شدن او بر اطاعت، و ترک معاصی را به وی نشان می‌دهد، که متأسفانه این رساله گنجایش ذکر نمونه‌های بیشتری از آن دعاها را ندارد.

بعضی از دعاهاى وارده در مورد احتجاج با خداوند برای طلب عفو، و مغفرت مرا به تعجب وامی‌دارد، مانند این قسمت از دعای کمیل بن زیاد، که می‌گوید: «ای آقا و معبودم کاش می‌توانستم درکت کنم که آیا تو آتش خود را، بر سیماهایی که برای عظمت تو به خاک افتاده، به زمین سجده می‌کند مسلط می‌سازی؟ و یا بر زبانهایی که در ذکر توحیدت راست‌گونه باز شده و یا به شکر تو مدح می‌گویند مسلط می‌سازی؟ و یا بر دل‌هایی که به تحقیق به

خداوندی تو اعتراف می‌کنند مسلط می‌کنی و یا بر وجدانهایی که محلّ شناخت ذات و صفات تو هستند و در برابرت تعظیم و کرنش می‌کنند مسلط می‌کنی؟ و یا بر اعضای که به سوی نیایشگاه و مراکز پرستش تو با میل و اشتیاق می‌روند؟ و آن اعضاء از روی اعتقاد به طلب آمرزش از تو اشاره می‌کنند مسلط می‌کنی؟ نه! من نمی‌توانم چنین گمانی را درباره تو به خود راه دهم، باز هم نه! چون به ما از فضیلت تو «ای کریم»، چنین چیزی نگفته‌اند».^(۱)

بلی، ای خواننده گرامی این فقرات را تکرار کن، در لطافت و بلاغت و سحر بیان این احتجاج دقت نما همان موقع بنفس تو الهام می‌شود، که به تقصیرهای خود و به عبودیت خود اعتراف کنی.^(۲) باز هم همین جملات بتو تلقین می‌کند که از رحمت خداوند مایوس نباشی.

چون، تو را مشتاق می‌کنند که به وجدان خود مراجعه کنی تا هر چه واجب بوده انجام دهی زیرا در دعای بالا دیدید که فرض شده، که او همه آن واجبات را بطور کامل ادا کرده، پس مستحق

۱ - متن دعا: «و لیت شعری یاسیدی و مولای أنسلط النار علی وجوه حرّت لعظمتک ساجده، و علی السن نطقت بتوحیدک صادق و بشکرک مادحه و علی قلوب اعترفت بالهیتک محققه، و علی ضمائر حوت من العلم بک».

۲ - منظور مؤلف این است: وقتی که تو بگویی خدایا تو آتش را بر آن سیماهایی که به سجده می‌روند، به زبان‌هایی که شکر تو را گویند، به دل‌هایی که به خداوندی تو معترفند، به وجدان‌هایی که محلّ شناخت تو هستند آتش را روانی داری، فوراً اعتراف می‌کنی که شاید این کارها را انجام دهی، تا آتش خداوند به آنها نرسد. (مترجم)

فضل و مغفرت از خداوند است نه خشم و غضب.

همین تلقینات است که آدمی را تشویق می‌کند، تا به نفس خود برگردد اگر آن واجبات را که گفت قبلاً هم ادا نکرده، حالا ادا کند، تا احتجاجش به خداوند درست و صادق باشد. به دنبال همان احتجاج بالا، در دعای کمیل به احتجاج دیگری برمی‌خوری که می‌گوید: «ای معبودم، آقایم، پروردگارم، گیرم که بر عذاب تو صبر کنم، اما چگونه می‌توانم بر دوری تو صبر نمایم (چون هنگام عذاب انسان از خداوند دور می‌شود). ای خدایم، گیرم که بتوانم بر حرارت آتش عذاب تو صبر کنم، اما از محروم بودن از نگاه بسوی کرامت تو چگونه می‌توانم صبر نمایم.»^(۱)

آری این کلماتی است که ضرورت لذت‌بردن از قرب خداوند را به انسان تلقین می‌کند، و همچنین لذت مشاهده کرامت، قدرت و دوستی خدا را بیان می‌کند و به وی می‌فهماند، که این التذاذ و تقرّب به مرحله‌ای برسد که تأثیر ترک آن بر نفس بزرگتر از عذاب و حرارت آتش باشد، بطوری که اگر فرضاً انسان بتواند حرارت آتش را تحمل کند، ولی قادر به ترک آن لذت کرامت و قرب خداوندی نیست.

باز هم این جملات به ما می‌فهماند که این دوستی با خداوند، و

۱ - متن دعا: «فهبني يا الهی، و سیدی و ربی، صبرت علی عذابك، فكيف أصبر علی فراقك، و هبني يا الهی صبرت علی حرّ نارك فكيف أصبر عن النّظر إلی كرامتك». (مترجم)

لذت بردن از قرب محبوب و معبود، بهترین شفیع گناهان ما در نزد خداوند است تا از گناهان ما درگذرد، لطافت و زیبایی این تحبب و تملق بسوی خداوند کریم حلیم، قبول کننده توبه‌ها و بخشاینده گناهان بر کسی پنهان و پوشیده نیست.

اکنون مانعی ندارد، که ما بحث خود را دربارهٔ دعا منحصر به دعای مختصری از مکارم اخلاق بنماییم، زیرا برای انسان و برای هریک از اعضای جامعهٔ بشری و هر صنفی از جامعه لازم است که همهٔ اوصاف ذکر شده در این دعا را داشته باشد.

اینک ترجمهٔ دعا: «بارخدا یابه ما توفیق اطاعت و دوری از معصیت عطا کن و به ما صدق نیت، و شناسایی حرمت دیگران بده، ما را به هدایت و استقامت در راه حق، گرامی بدار، زبانهای ما را برای راستگویی و بیان حکمت بگردان دل‌های ما را با علم و معرفت پر کن، شکم‌های ما را از مال حرام، و شبهه‌دار پاک کن، دستان ما را از ظلم و ستم و دزدی باز دار، چشمان ما را از زشتی و خیانت بیوشان، گوش‌های ما را از شنیدن سخنان لغو و غیبت فرادار.

به علمای ما زهد و نصیحت عطا کن، به دانشجویان کوشش و رغبت به علم بده، به شنوندگان ما گوش نصیحت‌پذیر عطا کن، به بیماران مسلمانان شفا و راحتی ببخش، و به مردگان ما رأفت و رحمت عطا کن، به پیروان ما وقار و عظمت عطا کن، به ثروتمندان تواضع و وسعت قلب بده، و به فقرای ما هم صبر و قناعت عطا کن.

به رزمندگان ما نصرت و پیروزی ده، اسیران ما را خلاصی و راحتی ببخش به امرای ما عدل و شفقت بر مردم عطا کن، به رعایا هم انصاف و حسن خلق بده، حجاج و زائرین ما را در زاد و نفقه مبارک کن، آنچه را که به آنان از حج و عمره واجب کردی ادا کن، با فضل و رحمت خود این دعاها را بپذیر، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان»^(۱)

من به برادران خواننده توصیه می‌کنم، که همیشه این دعاها را بخوانند، و به مبانی و مقاصد آنها توجه کنند، و با حضور قلب و خشوع به خداوند آنها را بخوانند یعنی آنها را طوری بخوانند، مثل این که خودشان آن مضامین را به وجود آورده‌اند از صمیم قلب بخوانند البته به پیروی از آدابی که از طریق اهل بیت برایتان ذکر کردم.

زیرا خواندن این دعاها بدون توجه و حضور قلب، جز لقلقه لسان چیز دیگری نیست. و هرگز برای انسان، معرفت، تقرب، نجات و رستگاری به وجود نمی‌آورد، هیچ رنج و سختی را از وی بر نمی‌گرداند و دعایش مستجاب نمی‌شود.

زیرا خداوند بزرگ دعایی را که با قلب خاشع و حضور ذهن خوانده نشود قبول نمی‌کند. اما وقتی که دعا را با توجه و ایمان و حضور قلب خواندی، یقین کن که مورد اجابت قرار خواهد گرفت.

۱ - اصل دعا چون مفضل است، لذا متن آن نوشته نشد. (مترجم)

بخش سی و پنجم

صحیفه سجّادیه

بعد از واقعهٔ جانگداز نینوا که بنی امیه زمام امور را کاملاً به دست گرفت و به شدت استبداد و زورگویی خود افزودند، خونهای زیادی را ریختند، تعلیمات دینی را مسخره کردند. در نتیجه امام زین العابدین، سید سجده کنندگان علیه السلام، در خانهٔ خود غمناک و عزادار منزوی شد. خانه‌ای که کسی نمی‌توانست از ترس دشمنان به آن نزدیک شود و در اثر مراقبت شدید دشمنان آن حضرت هم نمی‌توانست، آنطوری که شایسته و لازم است، به مردم افاضه کند، و احکام واقعی اسلام را به مسلمانان تعلیم دهد.

بنابراین ناچار شد به روش دعا پناه برد، و از این طریق با مردم مسلمان ارتباط برقرار کند.

روش دعایی که ما در بخش قبلی گفتیم یکی از مؤثرترین طرق تعلیم و تهذیب نفس می‌باشد.

دعایی که بهترین وسیله برای نشر تعالیم قرآن، و آداب اسلام، و طریقهٔ اهل بیت علیهم السلام، و عامل تلقین روحیه دینی و زهد و تقوی به مردم شناخته شده است که به وسیلهٔ آن می‌توان چیزهایی که

موجب تهذیب نفوس و تزکیه اخلاق می‌شود، به مردم آموخت. این روش دعا برای امام چهارم یک روش خاص و ابتکاری بود، که طردکنندگان او از اجتماع نمی‌توانستند هیچ‌گونه شبهه و توطئه‌ای از این طریق برایش به وجود آورند، روشی بود که نمی‌توانستند از این روش علیه او استفاده کنند.

به‌همین جهت است که دعاهای زیاد با کلمات بسیار بلیغ و فصیح از امام باقی مانده است. که بعضی از آنها در «صحیفه سجّادیه» که در تاریخ اسلام به زبور آل محمد نامیده شده، جمع گردیده است. در روش و اسلوب و اهداف آن دعاها اعلاترین اسلوب ادب عربی به کار رفته و مرام‌های دین حنیف اسلام، و دقیق‌ترین اسرار توحید، نبوت و صحیح‌ترین طریقه تعلیم اخلاق محمدی، و آداب اسلامی به بالاترین درجه بیان شده است. و درباره موضوعات مختلف تربیت‌های دینی آمده است. پس آن دعاها در واقع تعلیم دین و اخلاق است که با روش دعا بیان شده یا دعایی است که به شکل و اسلوب تعلیم دین و اخلاق ظاهر گشته است.

دعاهای آن حضرت به‌طور قطع پس از قرآن و نهج‌البلاغه از بالاترین روش بیان عربی و پیشرفته‌ترین اسلوب فلسفی در الهیات و اخلاق محسوب می‌شود بعضی از آنها دعاهایی هستند که به تو یاد می‌دهند، چگونه باید خداوند را با مجد و عظمت یاد کنی. و چگونه ذات منزّه او را تقدیس، حمد و شکر نمایی و چگونه برای

گناهانت توبه کنی.

بعضی از دعاهایی هستند، که به تو می‌آموزند چگونه آفریدگار خود را مناجات کنی و بعض دیگر هم معنای صلوات بر پیامبر خدا و فرستاده و برگزیده او از حیث اخلاق، و همچنین کیفیت آن را به تو می‌آموزد.

بعض دیگر از آن دعاها به تو می‌آموزند که خدا را چگونه مناجات کنی و با وی خلوت نمائی، بعضی از آن دعاها به تو یاد می‌دهند که چگونه باید به پدر و مادرت احسان کنی و بعض دیگر هم حقوق پدر را نسبت به فرزندش، یا حقوق فرزند را نسبت به پدرش و یا حقوق همسایگان، خویشان و نزدیکان را، یا حقوق همه مسلمانان و همچنین حقوق فقرا بر اغنیا و حقوق اغنیا بر فقرا را می‌آموزد.

برخی دیگر از آن دعاها تو را به آنچه که در قبال دیون مردم واجب است آگاه می‌کنند، و آن اعمالی را که باید در اقتصاد مالی زندگی ات رعایت کنی به تو می‌آموزد، و یادت می‌دهد که با اقران، دوستان و بلکه با همه مردم چگونه باید رفتار کنی.

بعضی از آن دعاها، میان همه مکارم اخلاق را (که هر انسانی لازم است آنها را داشته باشد)، با هم جمع می‌کند، و صلاحیت آن را دارد که روش کامل برای علم اخلاق باشد.

برخی از آن دعاها هستند، که به تو تلقین می‌کنند که چگونه

باید در مراحل زندگی، در برابر سختیها و حوادث، استقامت و پایداری کنی و یا این که با وضعیت بیماری و صحت خود چگونه برخورد نمائی؟

بعضی از آنها، وظایف ارتش و سپاه اسلامی را شرح می دهد، و همچنین وظایف مردم را در برابر ارتش بیان می کند، و بطور کلی آنچه را که اخلاق محمدی و شریعت الهی خواهان آن است، فقط در شکل و لباس دعا تشریح می کند، نمونه های بارز از فرازهای دعاهای امام سجّاد علیه السلام در امور ذیل خلاصه می شود:

قسمت اول - شناخت کامل خداوند بزرگ، و آگاهی به عظمت و قدرت او و بیان توحید وی، و منزّه دانستن او از همه نقص ها با دقیق ترین تعبیرات و اصطلاحات علمی است. این مطلب در این دعاها با عبارات و سبکهای گوناگون آمده است.

مانند فرازهایی که ما در دعای اول، صحیفه سجّادیه می خوانیم: «حمد و سپاس سزاوار خدایی است که اول همه موجودات است، بی آن که پیش از او آغاز باشد. و آخر است بدون این که بعد از او انجامی باشد، خداوندی که دیده بندگان از مشاهده ذاتش ناتوانند، و خرد مدح کنندگان از بیان اوصاف کمالی و حالی او عاجز هستند. چون افکار موجودات ممکن نمی توانند به کنه معرفت ذاتش برسند. خدایی که موجودات جهان هستی را با قدرت خویش از عدم ابداع کرد و آنها را با مشیت و اراده خود آن

طور که می‌خواست پدید آورد»^(۱)

به‌طور دقیق به معنای کلمات اول و آخر توجه کن، تا بدانی چگونه خداوند را منزّه از این می‌داند که دیده‌ها او را ببینند، و یا اذهان و وهم‌ها او را بشناسند؟

باز هم در معنای آفرینش و تکوین دقت کن که چگونه ارادهٔ خداوند همهٔ آنها را از عدم به عرصهٔ هستی رانده است.

باز هم در دعای ششم صحیفهٔ سجّادیه با روش دیگری قدرت و تدبیر خداوند را در آفرینش موجودات بیان می‌کند:^(۲)

«...با توانایی خود، آنها را از هم جدا ساخت، و برای هر کدام از آنها حدّ و مقدار معینی تعیین نمود».

خداوندی که هرکدام از آنها را در دیگری داخل و پنهان می‌کند «یعنی با آمدن شب، روز در داخلش پنهان است و با آمدن روز شب، چون هر کدام از اینها را برای موقعیت زندگی بندگانش تقدیر نمود، که به وسیلهٔ پشت سر هم آمدن آنها غذای بندگان آماده شود، چون گذشت روزها و فصول است که غذاهای مورد نیاز انسانها و موجودات را فراهم می‌سازد تا انسانها بتوانند با گذشت

۱ - منظور این است که خداوند همهٔ اجزای جهان هستی را، از زمان، و مکان و ماده گرفته تا موجودات مرکب، از نیستی به وجود آورده، پس او اول و فاعل وجود است همان‌طوری که آخر هستی هم او خواهد بود، چون به حکم ناموس فطرت همهٔ موجودات دوباره برخواهند گشت. (مترجم)

۲ - به متن دعای ششم در صفحهٔ ۶۴ کتاب شرح صحیفهٔ سجّادیه به قلم سید محمد شیرازی (چاپ دوم - تهران)، مراجعه کنید.

شب و روز موقّق به ادامه حیات شوند.

پس شب را برای این به وجود آورد که انسانها با فرارسیدن آن دست از کار و تلاش برداشته، مشغول آرامش باشند و شب را برای بندگانش لباس استراحت و خواب قرار داد تا این آرامش و خواب برای آنان نیرو ذخیره کند و همچنین به وسیله شب با گردهم آمدن اعضای خانواده لذّت زندگی را بچشند و در اثر هم خوابگی با زنان خود به شهوت طبیعی خود دست یابند.

روز را برای آنان وسیله دیدن و تلاش قرار داد، تا در آن با فضل خداوند طلب روزی کنند، و وسایل بدست آوردن روزی را فراهم سازند و در روی زمین خداوند حرکت کنند، تا آنچه که برای زندگی آنان لازم است به دست آورند، و آخرت را هم به وسیله انفاق، یاری دیگران، بنای مساجد و جهاد، برای خود فراهم سازند. ببینید در این دعا چگونه فواید خلقت شب و روز را با عبارت بسیار ساده و زیبا بیان می کند؟ و همچنان چیزهایی را که باید انسان در قبال این نعمت ها شکر و ثنا نماید، توضیح می دهد. باز یک روش دیگر: در دعای هفتم صحیفه سجّادیه می خوانی که، همه امور حیات و خلقت در دست خداوند است «ای کسی که باز شدن گره های مشکلات در دست توست، ای کسی که به وسیله تو از شدت سختی ها کاسته می شود، ای کسی که تنها از او فرج و گشایش خواسته می شود، تنها در قبال قدرت تو، مشکلات آسان

می‌شود و با لطف و عنایت تو اسباب رسیدن به نتایج مطلوب فراهم می‌گردد، تنها با قدرت تو فرمانت بر اشیا و موجودات جریان دارد.^(۱)

همه اشیا تنها با اراده تو بدون این‌که سخن بگویی به وجود می‌آیند و از ناموس فطرت پیروی می‌کنند، باز هم با اراده تو بدون اینکه با سخن آنها را نهی کنی در حال عدم می‌مانند.^(۲)

قسمت دوم - از موضوعات دعاهاى صحیفه سجّادیه، دعاهاى است که فضل و رحمت خداوند تعالی بر بنده و ناتوانی از ادای حق آن فضل و رحمت خداوندی را بیان می‌کنند که یکی از این دعاها، دعایی است که در اطاعت و عبادت خداوند، و بریدن از همه کس به خاطر خداوند، به آخرین حدّ فصاحت خود رسیده. چنانکه در دعای سی و ششم می‌خوانیم: «هیچ کس نمی‌تواند در شکر و حمد تو به غایت برسد، مگر این‌که در اثر احسان تو به چیزهایی دست یابد که به دست آوردن آنها هم او را ملزم به شکر تو می‌نماید. (یعنی هر شکر تو که به وسیله توفیق تو انجام می‌شود مستلزم شکر دیگر است).»

هیچ کس در اطاعت تو اگر چه بسیار کوشا هم باشد به حدّ کمال

۱ - یعنی با قدرت تو همه موجودات در مسیر طبیعی خود، فرمان می‌برند. (مترجم)

۲ - اشاره به مفاد آیه قرآن است که می‌گوید: وقتی که خداوند اراده کرد، به چیزی بگوید: «خلق شو». قبل از «کن» موجود می‌شود، همچنین است به اراده، موجوداتی را از قبول وجود باز می‌دارد. (مترجم)

نمی‌رسد مگر این‌که معترف باشد به این‌که نمی‌تواند طبق استحقاق تو عبادت تو کند. بنابراین شاکرترین بندگانت از ادای شکر عاقل‌ترین و عابدترین آنها قاصر از اطاعت شایسته تو می‌باشند. به واسطه بزرگی نعمتهای خداوند به بنده و نامتناهی بودن آن نعمت‌ها، بنده از شکرگزاری واقعی خداوند عاجز است، پس چگونه است حال او، اگر از حیث جسارت مرتکب معصیت شود. چون بعد از آن یک گناه هرکاری بکند، نمی‌تواند آن یک معصیت را از بین ببرد، زیرا هر عمل خوبی برای از بین بردن اثر آن، معصیت بکند آنها هم از فضل خداوند است باید در قبال آن فعل شکر و سپاس نماید.

این همان مسأله‌ای است که مضمون فقرات آینده از دعای شانزدهم صحیفه سجّادیه آن را بیان می‌کند: «ای معبود من، اگر من به سوی تو گریه کنم به حدی که همهٔ مزگان‌هایم در اثر گریه بریزد و از خوف تو چنان به آواز بلند ناله کنم به طوری که صدایم در اثر این ناله قطع شود و برای مناجات و عبادت تو آن قدر بایستم که رگهای پایم ورم کند، و برای تو این قدر رکوع کنم و در رکوع بمانم، تا استخوانهای ستون فقراتم جابجا شوند، و برای تو آن قدر سجده کنم که چشمانم در اثر ادامهٔ سجده از حدقه در آیند. و در همهٔ عمرم به عوض غذا خاک بخورم، و تا آخر حیاتم به عوض آب گوارا آب خاکستر بنوشم، و در خلال همهٔ این کارها همیشه ذکر تو

را بگویم به طوری که زبانم از طول ذکر لال شود، باز هم نمی توانم از شدت شرم و حیا به بالا نگاه کنم که به وسیله این کارها مستوجب محو یکی از گناهانم باشم.

قسمت سوم - دعایی است که ثواب، عقاب، بهشت و جهنم را تعریف کرده، می گوید: «ثواب، از جانب خداوند تفضل و لطف است و آدمی با کوچکترین معصیت مستحق عذاب از جانب خداوند است، چون خداوند حجت را قبلاً درباره معصیت به بنده اش تمام کرده است».

همه دعاهای حضرت سجاد با این نغمات مؤثر گفته شده تا این که به نفس، خوف از عذاب خداوند و امید به ثواب او تلقین کند. و همه این دعاها ناظر به این خوف و امید است که با روشهای بلیغ و عبارات مختلف ادا شده و در قلب شخص آگاه و فکور، رعب و وحشت از اقدام بر معصیت برمی انگیزد، مانند آنچه که در دعای چهل و ششم^(۱) می خوانی، حجت تو بر همه کس اقامه شده است. قدرت و سلطنت بر همه پابرجا و همیشگی است. پس بدبختی دائمی سزاوار کیست که از تو رو بگرداند، خسران خواری آور برای کسی است که از تو قطع امید کند. شقی ترین شقی ها کسی است که از تو غافل باشد، چه زیاد است عذاب تو بر او! چقدر باید او در عذاب و عقاب تو بماند! آن شخص تا چه حد از رستگاری دور شده

۱ - متن این دعا را در دعای ۴۶ صحیفه سجادیه پیدا نکردم. (مترجم)

و چقدر اعمالش از رستگاری آسان او را محروم کرده است، همه اینها نتیجه اعمال اوست، زیرا تو در قضاوت خود عادل هستی درباره آن بنده ستم نمی‌کنی، تو در حکمت منصفی، بر آن شخص ظلم روا نمی‌داری. چون تو قبلاً حجت‌های خود را ظاهر ساخته‌ای و همه عذرها را از بین برده‌ای.

یا مانند دعایی که در دعای سی و یکم^(۱) می‌خوانی «اگر به حق مرا مکافات کنی من هلاک شوم و اگر مرا با رحمت خود نپوشانی، مرا نابود کرده‌ای».

از تو می‌خواهم گناهان مرا که حمل آن برای من سنگینی می‌کنند ببخشی و از تو یاری می‌طلبم، آن زشتی‌ها را که می‌کنم آنها مرا ناراحت می‌کند عفو کنی، پس بر محمد و آل او درود بفرست، و ظلم‌هایی را که نفسم به خود کرده ببخش، و با رحمت خود، گناهانی که بر من سنگینی می‌کنند ببخش».

قسمت چهارم - دعاخوان با خواندن این قسمت از دعاها، سعی می‌کند خود را از کارهای زشت، و صفات پست دور کند، تا ضمیر خود را صاف و قلبش را پاک نماید، چنانکه در دعای دوم از صحیفه سجّادیه می‌خوانی: «خدایا نیت‌های خیر مرا زیاد کن و یقین به آخرت را در من کامل‌تر کن و با قدرت خود فساد مرا در عقیده و علم اصلاح کن».

۱ - متن این دعا را در دعای ۳۱ صحیفه سجّادیه پیدا نکردم. (مترجم)

خداوندا بر محمد و آل او درود بفرست، و لذت هدایت راستین را به من بچشان تا آن را عوض نکنم و همچنین لذت طریق حق را به من بچشان تا هرگز از آن منحرف نشوم، و لذت نیت ارشادکننده را برایم زیاد کن تا در آن شک ننمایم، خداوندا همهٔ خصلت‌هایی را که برایم عیب حساب می‌شوند اصلاح کن و همه عیب‌هایم را که به وسیلهٔ آنها قابل توبیخ هستم به خوبی تبدیل کن، و همهٔ اخلاق خوبی را که در من به طور ناقص وجود دارند کامل تر بگردان».

قسمت پنجم - دعاهایی که، لزوم قطع علاقه از مردم و اظهار ذلت در برابر آنها را به خواننده تلقین می‌کند و به‌وی می‌فهماند که حاجتش را جز از خدا از کس دیگر نخواهد، باز هم به وی تلقین می‌کند که طمع کردن به مال مردم زشت‌ترین صفت برای انسانیت است.

چنانکه در دعای بیستم صحیفهٔ سجّادیه می‌خوانی:

«خداوندا مرا به یاری خواستن از غیر تو هنگام اضطرار مبتلا نکن، و همچنین مرا به تسلیم‌شدن به سؤال از غیر تو هنگامی که نیازمندم مبتلا نکن، باز هم وقتی که ترس بر من وارد شده مرا به تضرع به غیر تو مبتلا نکن، تا به وسیله انجام این کارها، سزاوار خواری و دوری از تو و روگردان شدن تو از من بشوم.

یا این‌که در دعای بیست و هفتم صحیفهٔ سجّادیه می‌خوانی:
«خدایا من خالصانه از دیگران بریدم و به‌سوی تو آمده‌ام، و با تمام

قلبم به تو رو آورده‌ام. و روی خود را از کسانی که به عطای تو نیازی دارند، برگرداندم. چون دیدم حاجت‌خواستن یک محتاج از محتاج دیگر دلیل بر سفاهت رأی و گم‌شدن عقل می‌باشد».

یا این‌که در دعای سیزدهم همان کتاب می‌خوانی: «پس کسی حاجت خود را از تو بخواهد و قصد کند، به یاری تو فقر را از خود دور کند، کار درستی انجام داده است و مطلوب خود را از جای درست خواسته است، و کسی که برای انجام حاجتش به یکی از مخلوقات تو رو آورد، یا او را سبب نجات خود قرار دهد، خودش را در معرض یأس و نومیدی قرار داده است، و خود را مستحقّ عدم احسان تو کرده است.

قسمت ششم - دعاهایی هستند که به مردم وجوب مراعات حقوق دیگران و یاری به آنها را می‌آموزد، و همچنین ابراز شفقت و رأفت نسبت به دیگران را تلقین می‌کند. و ایثار میان مردم را نشان می‌دهد تا معنای برادری اسلامی را تحقیق بخشد، مانند آنچه در دعای سی‌وهفتم می‌خوانی: «بارخدا یا من عذر می‌آورم به سوی تو دربارهٔ مظلومی که در حضور من به‌وی ستم شده من به او یاری نکرده‌ام، و هم عذر می‌خواهم از احسانی که به من شده ولی من در قبال آن احسان از احسان‌کننده تشکر ننموده‌ام، همچنین عذر می‌خواهم از این‌که، کسی در قبال سوء رفتار من نسبت به من از من معذرت خواسته، و من معذرت او را نپذیرفته‌ام، از نیازمندی

که رفع نیازش را از من خواسته ولی من درباره او ایثار نکردم و نیازش را رفع ننمودم. باز هم معذرت می‌خواهم از حق مؤمنی که به گردنم بوده و ادا نکردم، و از عیب مؤمنی که بر من ظاهر شده و آن را نپوشانده‌ام...».

اینک خوب می‌دانید که این عذرخواستن‌ها بدیع‌ترین روشی است که نفس را به انجام آن وظایف آگاه می‌کند، و به آن تلقین می‌نماید که باید هر انسانی با این اخلاق عالی الهی متخلّق باشد.

و در دعای سی و هشتم علاوه بر تلقین صفات بالا، باز هم به تو تعلیم می‌دهد که چگونه باید خود را ملزم به عفو کسی کنی که به تو بدی کرده و عذر خواسته است، و می‌گوید: «خداوندا هر بنده‌ای که نسبت به من بدی کرده و اذیت نموده، و یا بی‌احترامی نموده، و با همان ستم‌هایی که به من روا داشته مرده است، و یا این‌که بعد از آن ستم‌ها زندگی می‌کند. پس آن گناهان را که به سبب اهانت و اذیت به من او را رنج می‌دهد، ببخش و عفو کن، و همچنین گناه دیگری را که به وسیله ظلم به من بعداً مرتکب شده عفو کن و او را به آنچه که درباره من کرده آگاه مساز و از وی مؤاخذه نکن، و اعمال بد او را درباره من برای مردم دیگر آشکار نکن و این‌گذشت مرا از آن و این صدقه مرا که در اثر گذشت دادم جزء بهترین و پاک‌ترین صدقه صدقه دهندگان، و عالیترین عطیه کسانی که بخواهند بدین وسیله به درگاهت تقرّب جویند، قرار بده، و در مقابل

آن گذشت‌های من، تو هم گناهان مرا ببخش، و در عوض دعای من درباره آنها رحمت خود را به من عطا کن، تا این که همه ما به فضل و عنایت تو، سعادت‌مند، و رستگار باشیم.

مضمون این دعای اخیر، چقدر بدیع و چه حد زیباست! که خوبی‌ها و نیکی‌ها را به نفوس تلقین می‌کند، و به آنها می‌فهماند، که سلامت نیت نسبت به همه مردم و طلب سعادت، برای همه مردم، حتی برای کسانی که به ما ظلم و ستم کرده‌اند، لازم است. مانند مضمون این دعا، در ضمن دعا‌های سجّادیه زیاد است. از این نوع تعالیم آسمانی که نفوس را از زشتی‌ها پاک می‌کند، بسیار است، و اگر مردم بخواهند هدایت شوند آنها را بخوانند.

بخش سی و ششم

عقیده ما درباره زیارت قبور ائمه

از صفاتی که امامیه با آنان ممتاز و شناخته شده است، عبارت از زیارت قبور پیامبر و ائمه علیهم‌السلام، و بناکردن عمارت و ساختمان بزرگ برای قبرها و استحکام آنها می‌باشد. برگشت همه این کارهای امامیه به وصایای ائمه است. که آنها شیعیان خود را به زیارت تحریض کرده‌اند، و آنها را وادار به اعمالی نمودند که در نزد خداوند ثواب زیادی دارد، چون به عقیده امامیه این قبیل کارها پس از

انجام عبادات واجب، بهترین عبادتها به خداوند است. باز هم امامیه معتقد است که این قبرها مناسب‌ترین مکان برای استجابت دعا و توسل به خداوند بزرگ می‌باشد. و این اعمال را از جمله وفاداری به عهدهای ائمه هم می‌دانند.

چون برای هرکدام از امامان در گردن دوست‌داران و شیعیانش عهده‌ی است، پس زیارت قبور ائمه از بهترین اعمال وفای به عهد و ادای آن تعهدات خواهد بود. بنابراین هر کسی آنها را به واسطه میل به زیارت آنان زیارت کند. و درحالی که خواسته‌های امامان خود را تصدیق می‌نمایند ائمه شفاعت کنندگان آنان خواهند بود. (۱)

فواید دینی و اجتماعی که در زیارت قبور ائمه نهفته است، موجب عنایت ائمه با این کار شده است، چون این کارها رابطه دوستی و محبت میان ائمه و دوست‌دارانش را زیادتر می‌کند. و در نفوس مردم، ذکر آثار و اخلاق ائمه، و جهاد آنان را در راه خدا را زنده می‌کند.

در مواقع زیارت مسلمانان را در هر سرزمینی که هستند دور هم جمع می‌کند، تا با هم آشنا و مأنوس گردند، بعد هم در دل آنان میل اطاعت از اوامر خداوند و توسل به سوی وی، به وجود

۱ - مطالب بالا از قول حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده، به کتاب «کامل الزیارة» تألیف ابن قولویه ص ۱۲۲ مراجعه کنید. (مترجم)

می‌آورد، و در مضامین و عبارات زیارت‌نامه‌های وارده از اهل بیت علیهم‌السلام، حقیقت توحید و اعتراف به قداست اسلام، و رسالت محمدی تلقین می‌شود، و آنچه که از اخلاق پاک و خضوع در برابر آفریننده کائنات و شکر نعمت‌های او لازم است به انسانها می‌آموزد. این زیارت‌نامه‌ها از حیث این تعلیمات همان وظایف دعا‌های وارد از ائمه را که قبلاً شرح دادیم، انجام می‌دهد حتی بعضی از این زیارت‌نامه‌ها شامل مضامین بلیغ‌ترین و عالی‌ترین دعاها می‌باشد، مانند زیارت «امین الله»، این زیارت‌نامه از امام زین العابدین علیه‌السلام موقعی که قبر جدش علی علیه‌السلام را زیارت نمود، روایت شده است که این دعا را خواند.

این زیارت‌نامه‌ها موقعیت‌های ائمه علیهم‌السلام، و فداکاری‌های آنان در راه یاری حق، و اعتلاء نام دین، و اطاعت خالصانه آنان به خداوند را، به شیعیان می‌فهمانند، این زیارت‌نامه‌ها با روش عربی خوب و فصیح و عبارات آسان و قابل فهم بیان شده تا همه مردم از خواص و عوام آنها را بفهمند این زیارت‌نامه‌ها شامل عالی‌ترین معانی توحید و دقیق‌ترین معرفت خداوندی می‌باشد، و نشان می‌دهد که چگونه باید به خداوند متوسل شد، و دعا کرد.

این زیارت‌نامه‌ها پس از قرآن کریم، و نهج البلاغه، و دعا‌های وارد شده از ائمه، در حقیقت از مترقی‌ترین ادب و فرهنگ دینی محسوب می‌شود زیرا در متن اینها خلاصه معارف ائمه علیهم‌السلام درباره

تهذیب اخلاق و اشتغال به امور دینی به‌ودیعت گذارده شده است. بعد هم در آداب زیارت از تعلیم، و ارشاد چیزهایی است که تحقق این معانی دین بزرگ را، از لحاظ بالابردن معنویت شخص مسلمان، و رشد دادن روح او برای توجه به فقرا تأکید می‌کند، و مسلمان را وادار می‌سازد، که با دیگران معاشرت و رفتار خوب داشته باشند، و آمیزش با یکدیگر را دوست بدارند.

زیرا در آداب این زیارت‌ها، اعمالی هستند که زایر باید قبل از دخول به مرقد مطهر و زیارت آنها انجام دهد. و برخی دیگر از اعمال را هنگام زیارت و یا بعد از آن بکار بندد.

در اینجا بعضی از آن آداب را بیان می‌کنیم، تا مسلمانان را به مقاصد و هدف‌هایی که در بالا توضیح دادیم، آگاه سازیم.

۱- یکی از آداب زیارت این است که زایر قبل از شروع به زیارت غسل کند، و بدن خود را پاک سازد. چنان که خود شما هم می‌دانید، فایده این کار این است که آدمی بدن خود را از چرکها و کثافت‌ها که سبب بروز امراض و دردها می‌شود پاک کند تا بوی بدن او دیگران را ناراحت نکند.^(۱)

با این عمل ظاهری، نفس خود را هم از رذایل و فساد پاک سازد، چون در خبر آمده که زایر پس از خاتمه غسل، به‌منظور

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: به وسیله آب بوهای بد را از خود دور کنید نفس‌های خود را هم پاک سازید، چون خداوند از بندگان ناپاکش که بویشان سبب ناراحتی اطرافیان می‌گردد بدش می‌آید. (کتاب تحف العقول، ص ۲۱).

آگاهی خود برای آن هدف‌های عالی چنین بخواند: «خدایا برای من، روشنی، پاکیزگی، ایمنی کافی از هر بیماری و مرض و از هر آفت و وبال عطا کن، و با این غسل، قلب، اعضاء، استخوانها، گوشت، خون، مو، سیما و مخ و آنچه را که زمین از من کم می‌کند پاک کن، و مرا در روز حاجت، فقر و نداری برای خودم شاهد قرار بده.

۲ - پس از غسل بهترین لباسهای خود را بپوشد، زیرا رعایت سلیقه در لباس پوشیدن، در مراسم و مجامع عمومی، بهترین عاملی است که مردم را به یکدیگر جلب می‌کند و آنها را به هم نزدیک‌تر می‌سازد، احترام‌گذاران مردم به یکدیگر و همچنین شعور درک اهمیت مواقع مشترک میان مردم را زیاده‌تر می‌کند آنچه که باید در این تعالیم مورد توجه قرار بگیرد این است که لازم نیست شخص از همه بهتر لباس بپوشد بلکه بهترین لباسی را که قادر به تهیه آن است بپوشد، چون همهٔ مردم نمی‌توانند بهتر از همه لباس بپوشند، در این صورت این دستور موجب رنج ضعفا می‌گردد، که شفقت دینی و انسانی چنین تحملی را ایجاب نمی‌کند، باید دانست که این دستور طوری است که هم بدن آدمی را از بوهای بد پاک می‌کند و هم رعایت حال فقرا را در مورد پوشیدن لباس می‌نماید.

۳ - به اندازهٔ توانایی مالی خود عطر بزند، فایدهٔ این کار هم مانند

فایده پوشیدن لباس است.

۴ - آن میزان که می‌تواند به فقرا صدقه بدهد، فایده صدقه دادن در این قبیل موارد این است که یاری بیچارگان کرده و روح مهربانی را نسبت به آنان رشد داده است.

۵ - باوقار و آرام حرکت کند در حالی که چشمانش را از دیدن نامحرم بسته باشد، در اینجا معلوم است که باید احترام حرم و سایر زیرین را رعایت کند. تنها توجهش به خداوند باشد و از مزاحمت مردم دوری جوید و راه آنها را نبندد، نسبت به یکدیگر بی‌ادبی نکند.

۶ - باگفتن «الله اکبر» تکبیر بگوید، و هر قدر می‌خواهد آنرا تکرار کند، در بعضی زیارات تعداد آن را صد مرتبه گفته‌اند. فایده این تکبیر این است که گوینده، عظمت خداوندی را احساس می‌کند، و می‌داند که در جهان هستی، بزرگتر از خداوند چیزی نیست، و می‌فهمد که این زیارت فقط برای عبادت خداست، که در تقدس او و زنده کردن شعایر خداوند و تأیید نمودن دین او انجام می‌دهد.

۷ - پس از فراغت از زیارت قبر پیامبر، یا امام، حداقل دو رکعت نماز مستحب بخواند، تا از این که خداوند به او توفیق زیارت عطا کرده سپاسگزاری کند و ثواب نماز را به شخص زیارت شده هدیه کند.

دعایی که زائر پس از این نماز می‌خواند به وی می‌فهماند که

این نماز و اعمالش فقط برای خداوند یگانه است، و او جز خداوند کسی را عبادت نمی‌کند و این زیارت هم فقط برای تقرب به خداوند، و رستگاری است.

چون در آن دعا می‌خواند: «خداوندا برای تو نماز خواندم، برای تو رکوع و سجده کردم، چون تو یگانه و بی‌شریک هستی، پس نماز، رکوع و سجده فقط برای تو است. بارخدا یا به محمد و آل محمد صلوات و سلام بفرست، و این زیارت مرا قبول کن و درخواست‌های مرا به خاطر محمد و آل او اجابت فرما».

پس کسی که می‌خواهد به حقیقت مقاصد ائمه و شیعیان آنها که در زیارت قبور از آنان تبعیت می‌کند آگاه شود، به این نوع رفتار و آداب توجه کند نه به آنچه که نادانان و بی‌خردان گمان می‌کنند که این زیارتها نوعی عبادت به قبرها، و تقرب جستن به صاحب قبر، و شرک به خداوند است.

ولی به تصور من انجام این قبیل اعمال به منظور پاکیزه ساختن جماعت امامیه است چون این کارها در مراسم زیارت فوائده اجتماعی، دینی زیاد دارد و این اعمال خاری در چشمان دشمنان اهل بیت محمد علیهم‌الصلوات والسلام می‌باشد، وگرنه ما یقین داریم که آنها به حقیقت مقاصد اهل بیت در این قبیل زیارتها، جاهل هستند زیرا ائمه اهل بیت کسانی بودند، که نیت خود را فقط برای خداوند خالص کرده بودند، در عبادات خود فقط به

خداوند بزرگ توجّه داشتند و تمام سعی و کوشش خود را در یاری دین، بذل می‌کردند. در این صورت چگونه امکان دارد، که گفته شود، چنین اشخاصی مسلمانان را به شرک در عبادتِ خداوند دعوت کنند؟!۱

۸ - یکی دیگر از آداب زیارت این است که، زائر باید با دیگران مؤدّبانه صحبت کند و کمتر حرف بزند، مگر اینکه حرفهایش دربارهٔ نیکی و خیر باشد و بیشتر ذکر خداوند را بگوید.^(۱) متواضع و خاشع باشد، و اغلب بر محمد و اولادش صلوات بفرستد، جشمانش را از بدی‌ها بیوشاند، حاجت برادران دینی را که به‌وی می‌آورند، برآورده سازد و با آنها مواسات و گذشت داشته باشد، و از آنچه که در اسلام نهی شده دوری جوید، با دیگران دشمنی و ستیزه نکند، و زیاد قسم نخورد، و مجادله که در آن قسم‌های زیاد بکار می‌رود، با دیگری ننماید.^(۲)

پس از این مطالب، حقیقت زیارت جز سلام بر پیامبر یا امام با این اعتبار که آنها در نزد خداوند زنده هستند و روزی می‌خورند، پس آنها کلام دیگران را می‌شنوند جواب هم می‌دهند. کافی است

۱ - منظور از کثرت ذکر خداوند، این نیست که کلمات تسبیح و تکبیر را فقط تکرار کند، بلکه مراد آن چیزی است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در بعضی احادیث در تفسیر آیه «خدا را زیاد یاد کنید»، فرموده است: من نمی‌گویم «سبحان الله والحمد لله ولاله الا الله والله اکبر»، اگر چه ذکر خداست. لکن یاد کردن خداوند در هر موقعی که اطاعت یا معصیت می‌کند لازم است.

۲ - به کتاب کامل الزیارة ص ۱۳۱ مراجعه کنید.

که مثلاً بگوید: «سلام بر تو ای رسول خدا». ولی بهتر است که دعاهای زیارت را که از ائمه وارد شده بخواند.

زیرا همان طوری که قبلاً گفتیم، در آن دعاها علاوه بر فصاحت و بلاغت، و شیوایی جملات، مقاصد عالیه اخلاقی و اجتماعی، و فواید دینی زیاد است که انسان به وسیله آن دعاها به خداوند تبارک و تعالی بیشتر توجه می نماید.

بخش سی و هفتم

عقیده امامیه در معنای تشیع از زبان ائمه علیهم السلام

ائمه اهل بیت علیهم السلام، پس از آنکه از برگشت امر حکومت بر آنها منصرف شدند، همشان مصروف، تهذیب مسلمانان، و تربیت صحیح آنان آن طوری که خداوند از آنها خواسته بود شد. پس با همه دوستانشان، در تماس بودند، منتهای سعی خود را در تعلیم احکام شرعی و تلقین معارف محمدی صلی الله علیه و آله می کردند، و به پیروان خود آنچه که به صلاح و یا ضررشان بود می آموختند، شخص شیعه ائمه شناخته نمی شد، مگر این که مطیع خداوند باشد، و از هوا و هوس دوری کند. و تعالیم و راهنمایی های ائمه را به کار بندد.

هیچ گاه آنها نمی گفتند که تنها دوست داشتن آنان گامی برای

نجات می‌باشد، چنان‌که بعضی از مردم به سوی شهوت می‌روند، و در تمرد به طاعت خداوند، کوتاهی می‌کنند خیال می‌نمایند که تنها دوستی ائمه می‌تواند عذر گناهان آنان باشد در صورتی که ائمه دوستی و پیروی را وسیله نجات نمی‌دانند مگر اینکه، اشخاص دوستی ائمه را با اعمال صالح توأم کنند. درستی، امانت، ورع، و تقوی داشته باشند. زیرا خود ائمه کراراً فرموده‌اند: «ای خیثمه از ما به شیعیان برسان که دوستی ما آنها را از خداوند بی‌نیاز نمی‌کند، باید عمل کنند و مردم به ولایت ما نمی‌رسند مگر با تقوا».

باز هم فرموده‌اند:

«روز قیامت شدیدترین حسرت و ندامت برای کسانی است که عدالت را توصیف کنند ولی خود نسبت به دیگران عدالت را رعایت ننمایند».^(۱)

ائمه در همه موارد از شیعیان خود خواسته‌اند، که منادیان حق میان مردم باشند، و مردم را به سوی خیر و صلاح ارشاد و راهنمایی کنند، و آنها دعوت با عمل را مؤثرتر از دعوت با زبان دانسته‌اند، که می‌فرمایند:

برای مردم دعوت‌کنندگان به خیر باشید اما با عمل، نه با زبان.

تا مردم عملاً از شما کوشش، صداقت و تقوی ببینند.^(۱)
ما اکنون برای شما بعضی از گفتگوهایی را که ائمه با بعضی از پیروان خود کرده‌اند بیان می‌کنیم:

قسمت اول - گفتگوی ابو جعفر حضرت باقر علیه السلام با جابر جعفی:

که می‌فرماید: «یا جابر آیا گمان می‌کنی کسی که به دوستی ما اهل بیت معتقد باشد، داخل در شیعیان ماست، نه به خدا سوگند، شیعیان حقیقی ما کسانی هستند که از خدا بترسند و از اوامر او اطاعت کنند.

شیعیان ما کسانی هستند، که به تواضع، خشوع، امانت، و کثرت ذکر خداوند و روزه، نماز، نیکی به پدر و مادر، و انجام وظیفه همسایگی برای همسایگان فقیر و مسکین، وامداران و یتیمان شناخته شوند، راستگو باشند، قرآن بخوانند، با زبانشان به مردم اذیت و ضرر نرسانند، و سخنان خوب بگویند، امین اقوام و دیگران در نگهداری اشیاء و امانت آنان باشند.

پس، از خدا بترسید، احکام او را عمل کنید، چون میان خدا و بندگان هیچ قرابت و خویشی نیست، بلکه گرمی‌ترین بندگان در نزد خدا، پرهیزکارترین و اطاعت‌کننده‌ترین آنها می‌باشند».

باز هم می‌فرماید: «ای جابر به خدا سوگند، هیچ‌کس به خداوند تقرب پیدا نمی‌کند مگر به وسیله اطاعت، ما نمی‌توانیم کسی را از

آتش جهنم نجات دهیم و هیچکس در برابر خداوند، عذر و دلیلی ندارد. بلی کسی که مطیع خداوند باشد او با ما دوست است، و کسی که سرپیچی از اوامر خدا نماید دشمن ماست، هیچکس به دوستی و ولایت ما نمی‌رسد جز از راه تقوی و عمل صالح.

قسمت دوم - گفتگوی امام باقر علیه السلام با سعید بن حسن:

امام باقر می‌فرماید: «آیا در میان شما کسی هست که وقتی به برادرش، رجوع کرد، دست در کیسه او کند و به اندازه احتیاج خود از آن کیسه پول بردارد، صاحب کیسه از او جلوگیری نکند. سعید پاسخ می‌دهد: نه‌خیر، در میان خود چنین شخصی را سراغ نداریم.

حضرت باقر: بنابراین برادری دینی در کار نیست.

سعید: در این صورت ما در هلاکت هستیم؟

حضرت باقر: ابراز برادری جز احکام چیز دیگری نیست.

قسمت سوم - گفتگوی حضرت صادق علیه السلام با ابوصالح کنانی: (۱)

کنانی به حضرت صادق عرض می‌کند: به واسطه بستگی شما چه گزندهایی از مردم به ما می‌رسد!

امام صادق می‌فرماید: از ناحیه مردم چه چیزی به شما می‌رسد؟

کنانی: همیشه وقتی بین ما و شخص دیگری، گفتگویی

می‌شود می‌گوید: ای جعفری خبیث!

امام صادق علیه السلام : مردم شما را به خاطر پیروی از ما سرزنش می‌کنند؟

کنانی: آری

امام صادق علیه السلام : سوگند به خدا، در میان شما بسیار کم‌اند، آنانکه پیرو واقعی «جعفر» هستند، پیروان من کسانی هستند که ورع و تقوایشان بسیار محکم است از خدای خود اطاعت می‌کنند، و به خداوند امیدوارند، بلی اصحاب من اینها هستند.

قسمت چهارم - حضرت صادق علیه السلام در این باره گفتار بسیاری دارد، که پاره‌ای از آنها را این‌جا می‌گوییم.

۱ - از ما نیست و دارای فضیلت هم نمی‌باشد، کسی که در یک شهر صد هزار نفری یا بیشتر ساکن است و شخصی در همان شهر از او پرهیزکارتر باشد.

۲ - ما کسی را مؤمن نمی‌شناسیم مگر اینکه همه او امر خداوند را اطاعت کند و به همه آنها علاقمند باشد، بدانید که پرهیزکاری و تقوی لازمه پیروی ماست پس خود را با ورع زینت دهید تا خداوند شما را مشمول رحمت خود قرار دهد.

۳ - از شیعیان ما نیست کسی که بانوان با عفت در میان خود از او به عفت و پاکی یاد نمی‌کنند، از شیعیان ما نیست کسی که در قریه ده هزار نفری زندگی می‌کند، و در میان آنها کسانی از او

پرهیزکارترند.

۴- در واقع شیعه جعفری کسی است، که شکم و غریزه شهوانی خود را از حرام نگه دارد، تلاش و فداکاری اش در راه دین محکم باشد، به دستور خداوندش عمل کند و به پاداش های نیک او امیدوار باشد، و از عذاب های او بترسد. وقتی که به چنین افرادی برخوردی، بدان که ایشان شیعه ما هستند.

بخش سی و هشتم

عقیده ما در مورد جور و ستم

از بزرگترین گناهانی که ائمه علیهم السلام با شدت هر چه تمامتر از آنها منع کرده اند، تجاوز به حقوق دیگران و ستم به آنان می باشد، و این دستور ائمه به پیروی از آیاتی هست که در قرآن کریم درباره بدی و زشتی ظلم و ستم آمده است. چنان که می فرماید: «گمان مبرید که خداوند از کارهای ستمکاران غافل است، بلکه کیفر آنان را برای روزی به تأخیر انداخته که در آن روز چشمها از وحشت حیران هستند»^(۱).

حضرت علی علیه السلام در ضمن بیاناتش، با شدیدترین لحن در زشتی

۱- «و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم لیوم تشخیص فیہ الابصار»،
سوره ابراهیم، آیه ۴۲.

جور و ستم مطالبی فرموده، مانند این سخن شیوایش که با منتهای صداقت می‌فرماید: «سوگند به خدا، اگر اقلیم‌های هفتگانه را با همه آنچه که در زیر آسمان‌هایشان هست برای این به‌من بدهند، که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای بگیرم، و با این عمل خداوند را معصیت کنم هرگز این کار را نخواهم کرد^(۱)». تا این میزان دوری کردن از عمل ظلم، آخرین حدّی است که انسان در احتراز و دوری از ستم، و زشت شمردن آن تصوّر می‌کند، تا آنجا که حاضر نمی‌شود، به مورچه‌ای به‌اندازه گرفتن پوست جو، ستم بکند، اگرچه به او هفت اقلیم را هم بدهند.

در این صورت، وضع کسانی که نسبت به مسلمانان خون‌ریزی را از حدّ گذرانده‌اند و اموال آنان را می‌برند چگونه خواهد بود؟ کسی که چنین است، چگونه می‌توان عمل او را با عمل امیرالمؤمنین علیه السلام مقایسه کرد؟ چگونه می‌تواند آن شخص به مقام شاگردی تربیتی آن حضرت نائل آید؟ آری ظلم از بزرگترین گناهای است، که خداوند آن را حرام کرده، به همین جهت است که در دعاها و روایات اهل بیت علیهم السلام از همه بیشتر مذمت شده و از آن به زشتی یاد گشته است.

رفتار و روش ائمه اطهار علیهم السلام، حتّی با آنان که به ایشان ظلم و اهانت می‌کردند، چنین بود که آنها را هم شدیداً از ظلم برحذر می‌داشتند.

داستان معروف حلم امام حسن علیه السلام، با مرد شامی که به آن حضرت جسارت کرد و حتی فحش داد و حضرت در مقابل اهانت و فحش، با وی ملاطفت نمود تا اینکه با رفتارش او را به زشتی عملش آگاه ساخت، گواه گفته‌های بالاست.

در چند صفحه قبل در دعای صحیفه سجّادیه خواندید، که چگونه امام سجّاد علیه السلام به عفو و گذشت از کسانی که به انسان ظلم کرده‌اند، دعوت می‌نمود و یاد می‌داد که برای آنان طلب بخشایش کنیم.

البته، شرعاً تعدی به ستمکار در برابر تجاوز او و نفرین کردن به ظالمین جایز است، لکن جایز بودن یک امر دیگر است، عفو که از مکارم اخلاق است نیز چیز دیگر. حتی از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام زیاده روی در نفرین کردن بر ظالم گاهی ظلم محسوب می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «بنده‌ای که مظلوم می‌شود گاهی آن قدر در نفرین کردن به ظالمش زیاده روی می‌کند، که خودش نیز ظالم می‌گردد».

عجبا! وقتی که افراط در نفرین به ظالم ستم محسوب شود، در این صورت از نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام، حساب آن کسی که خودش مبادرت به ظلم و تعدی می‌کند، و یا آبروی دیگران را بر باد می‌دهد، یا اموالشان را غارت می‌نماید، یا از مردم پیش ستمگران بدگویی می‌کند، تا آنان را در معرض سوء قصد ستمگران قرار دهد،

یا با فریب و نیرنگ باعث هلاک و اذیت مردم می‌شود، یا با جاسوسی مسلمانان را گرفتار می‌سازد، چگونه خواهد بود؟ چون این قبیل اشخاص منفورترین مردم در نزد خداوند است، گناه و کیفرشان از همه شدیدتر خواهد بود، و از حیث عمل و اخلاق زشت‌ترین افراد می‌باشند.

بخش سی و نهم

عقیده ما امامیه در یاری کردن به ستمکاران

از آنجایی که ظلم و ستم، گناه و انحراف بزرگی است، و نتیجه بسیار زشت دارد لذا خداوند متعال از همکاری ظالمان و تقویت آنان نهی کرده می‌فرماید: «با ستمکاران دوستی و همکاری نکنید، تا به آتش مبتلا شوید. جز خداوند، برای شما دوستی وجود ندارد، و کسی شما را یاری نخواهد کرد»^(۱).

این است راه و طریقه تربیت قرآن و روش تربیتی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در مورد تنفر و دوری از همکاری و یاری کردن به ظالمان، و تقویت آنان و مشارکت با آنها در ستم، و کمک کردن به آنان اگر با قسمتی از خرما باشد، روایات بسیاری از ائمه اطهار علیهم‌السلام

۱- «و لا تركزوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار و مالکم من دون الله اولياء ثم لا ینصرون»،
سوره هود، آیه ۱۱۳.

به ما رسیده است.

شک نیست که بزرگترین فاجعه و مصیبت اسلام و مسلمانان، این بوده که با ستمگران از در مسامحه وارد شوند، و از اعمال زشت آنان چشم‌پوشند، و با آنان رابطه برقرار سازند. تا چه رسد به این‌که با آنان گرم بگیرند، و آنها را در عمل ظلم و ستم یاری کنند. به‌راستی چقدر از این فاجعه‌ها و سیه‌روی‌ها و منحرف شدن از راه‌های حقّ به جامعهٔ مسلمانان وارد شده است؟ به‌طوری که در اثر شوم آن رفته رفته مسلمانان ضعیف شده نیرویشان متلاشی گشته است.

تا آنجا که امروز می‌بینیم، دین اسلام غریب شده، مسلمانان یا مسلمان‌نماها و کسانی که غیرخدا را به دوستی می‌گیرند، مشمول یاری و نصرت خداوندی نیستند، و بطوری از کمک خداوندی محرومند، که تاب مقاومت با ناتوان‌ترین دشمنان و پست‌ترین متجاوزان مانند یهود را ندارند، تا چه رسد به دشمنان صلیبی زورمند.

ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام، با منتهای کوشش، شیعیان و پیروان خود را از کارهایی که موجب یاری ستمگران می‌شد، برحذر می‌داشتند، و شدیداً به دوستان خود تأکید می‌کردند که کوچکترین کمک و اظهار دوستی با ستمگران نکنند، گفتار آنان در این باره از شمارش بیرون است.

و از جمله آنها است گفتار امام سجّاد علیه السلام، در نامه‌ای که به محمّد بن مسلم زهری نوشت. آن بزرگوار در این نامه پس از برحذر داشتن ایشان از همکاری با ستمکاران در اعمال ظالمانه‌شان می‌نویسد:

«آیا دعوت ظالمان از تو، به این خاطر نبود که تو را قطب و تکیه‌گاه آسیاب ظلمشان قرار داده، پلی جهت عبور به سوی مقاصد شومشان و نردبانی به طرف گمراهی‌شان و منادی ظلم و راهرو در مسیر ستمشان بکنند؟»

آنها با در میان گرفتن تو در دل دانشمندان شک و تردید وارد ساخته و به وسیله تو دل‌های مردم نادان را به سوی خویش متمایل نمودند، آن استفاده‌ای که درباره نیک جلوه دادن فسادشان و جلب توجه خواص و عوام به سوی خودشان، از تو نمودند، از خصوصی‌ترین وزیران و از نیرومندترین یارانشان نکردند، بسیار اندک است، آنچه را که به تو دادند، در برابر آنچه که دادی و خیلی کم است آنچه که در مقابل خرابیها برای تو آباد کردند. درباره نفس خود بیندیش، زیرا غیر از تو کسی بر آن نمی‌اندیشد، و نفس خود را آنچنان به پای حساب بکش، که یک مرد مسئول و وظیفه‌شناس آن را به حساب می‌کشد.»

براستی این جمله آخر: «خود را مانند شخص مسئول محاکمه کن»، چقدر جمله بزرگی است؟ زیرا زمانی که هوای نفس بر انسان غلبه کند، آدمی خود را در ضمیر خود بسیار خوار و بی‌ارزش

می‌داند، یعنی خود را مسؤول اعمال خود می‌شمارد، و می‌پندارد که حساب و کتابی برای آنهاست. اتخاذ چنین راه از اسرار و رموز نفس اماره انسانی می‌باشد.

بنابراین منظور امام سجّاد علیه السلام، از این جمله این بوده که زهری را از این اسرار نفسانی که همواره در نهاد انسان هست آگاه سازد، تا مبدا خیال بر او غالب شود و سبب انحراف از مرز مسئولیتش نسبت به اعمال خود گردد. گویاتر و روشن‌تر از گفتار گذشته در مجسم کردن میزان حرمت و گناه همکاری با ستمگران، حدیث صفوان «شتردار» با امام موسی بن جعفر علیه السلام است: صفوان از شیعیان امام هفتم، و از راویان مورد اعتماد بود، که از آن حضرت روایت نقل می‌کرد.

بر حسب روایت کشی، در کتاب رجال خود، در ترجمه کلمه صفوان، از او نقل کرده که صفوان گوید: «به حضور امام موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شدم، به من فرمود:

ای صفوان همه کارهای تو نیک است مگر یک چیز! گفتم: فدایت شوم، آن یک چیز چیست؟

فرمود: این که شترهای خود را به این مرد (یعنی هارون الرّشید) کرایه می‌دهی.

گفتم: سوگندبه خدا، من شترانم را برای کار حرام و باطل و صید و عیاشی نمی‌دهم بلکه شترانم را برای طی کردن راه مکه کرایه

دادم و خودم هم همراه شترانم نمی‌روم غلامانم را می‌فرستم.
امام فرمود: ای صفوان آیا پرداخت مزد کرایه تو مشروط به این
هست که برگردند؟

گفتم: قربانت شوم، آری.

فرمود: آیا دوست داری که آنها زنده برگردند تا کرایه تو وصول
شود؟

گفتم: آری.

فرمود: کسی که بقای آنها را دوست بدارد، در صف آنهاست و در
میان آتش جهنم خواهد بود.

صفوان گوید: رفتم همه شترهایم را یک دفعه فروختم.

بلی، وقتی که تنها خواستن بقای زندگی ظالمان، تا این حد
گناه باشد، پس معلوم است، حال کسی که رسماً به ظالمان
کمک می‌کند، و ظلم و تجاوز آنها را تأیید می‌نماید، چگونه خواهد
بود؟ تا چه رسد به حال کسی که با آنان در کارها و اوامر و
دسته‌هایشان شریک شود.

بخش چهارم

عقیده ما در مورد پذیرفتن کار در دولت ظلمه

چنانکه در صفحات گذشته گفتیم. وقتی که، اعانت و همکاری

با ستمگران اگر چه در قسمتی از پاره خرما باشد، و حتی دوست داشتن بقای آنها از ناحیه ائمه اطهار علیهم السلام، به شدت نهی شده باشد، پس حال کسی که در چنین حکومت شرکت کند، و در پستها و مقامهای چنین حکومت جابری باشد، معلوم است.

از اینها بالاتر، وضع کسانی که جزو تأسیس‌کنندگان چنین حکومتی باشند و از ارکان و عوامل تقویت این حکومت باشند، بسیار روشن است. زیرا همانطوری که امام صادق علیه السلام فرموده:

«حکومت ظالم موجب از بین رفتن همه قوانین حق و زنده شدن باطل و ظهور ظلم و ستم و تباهی خواهد شد»^(۱) البته در بعضی موارد، بطور استثناء، پذیرفتن این مقامات را ائمه اطهار علیهم السلام جایز می‌دانند، مانند مواردی که پذیرفتن مقامی از طرفی که حکومت جابر سبب به‌پاداشتن عدالت و اجرای حدود الهی و نیکی به مؤمنان، و انجام امر به معروف و نهی از منکر گردد.

چنان‌که امام موسی بن جعفر علیه السلام در یک حدیثی می‌فرماید:

«خداوند در درگاه ستمگران کسانی دارد، که به وسیله آنان حجت را بر مردم روشن کرده، و در بلاد و شهرها به آنها قدرت داده، تا به وسیله آنان از اولیای خود حمایت و دفع شر کند و امور مسلمین را به وسیله آنان اصلاح نماید چنین افرادی مؤمنان واقعی هستند، و اینها نشانه‌های روشن خداوند در زمین و نور

خداوند در میان بندگان می‌باشند.

در این باره احادیث بسیاری از ائمه اطهار علیهم‌السلام وارده شده، که راه شایسته پست‌داران چنین حکومتها را روشن کرده است. مانند رساله امام صادق علیه‌السلام به «عبدالله نجاشی» حاکم اهواز، که در کتاب «وسایل الشیعه» مرحوم محقق بزرگ شیخ حرّ عاملی در کتاب «بیع» باب ۷۷ ذکر شده است. (۱)

بخش چهارم و یکم

عقیده ما درباره دعوت به اتحاد اسلامی

اهل بیت علیهم‌السلام به حرص و علاقه شدید به پایداری و عظمت اسلام معروف بودند و مردم را به عزت اسلام و اتحاد مسلمانان، و حفظ برادری، در میان خودشان و رفع هرگونه دشمنی و کینه‌ها از دلها، دعوت می‌کردند.

رفتار حضرت امام علی علیه‌السلام، امیرمؤمنان، با خلفایی که قبل از او بر مسند خلافت نشستند فراموش‌نشده است. با این‌که آن بزرگوار خلافت را از آن خود می‌دانست و آنان را غاصب

۱ - کتاب وسایل الشیعه به سوی تحصیل عامل شریعت، تألیف محقق بزرگ حرّ عاملی است که سید مرتضی رضوی صاحب مطبوعات النجاح در قاهره آن را با مستدرک علامه نوری رحمته‌الله در سال ۱۳۷۸ - ۱۳۸۱ هـ در پنج مجلد (۴ جلد طهارت و ۱ جلد اول صلاة)، منتشر نموده است. (مؤلف)

می‌شناخت با آن همه با آنها به منظور حفظ وحدت اسلامی مدارا و مسامحه می‌کرد، و حتی مدتی عقیده خود را در باره این‌که کسی که با نص، به خلافت تعیین شده اوست، اظهار و مطرح نکرد، مگر پس از این‌که حکومت به وی رسید، و در روز معروف «رحبه» از باقیمانده‌های صحابه‌ای که در روز غدیر نصب آن حضرت را از جانب رسول ﷺ دیده و شنیده بودند، گواهی خواست.

آن بزرگوار، آنچه را در مورد منافع و مصالح اسلام و مسلمین بود، بی آنکه کاهلی بکند به خلفای قبل از خود، تذکر داد. چنانکه در یکی از سخنانش اشاره به عصر پیش از حکومتش کرده فرمود: «اگر اسلام و مسلمانان را یاری نمی‌کردم می‌ترسیدم در اسلام شکاف یا ویرانی به وجود آید.»^(۱)

چنان‌که از ناحیه حضرت امام علی علیه السلام پس از جریان خلافت خلفای گذشته دیده نشد که با رفتار و یا گفتارش موجب لطمه زدن به شوکت و قدرت خلفای قبل از خود یا ضعف نیروی آنان گردد، او علی‌رغم کارهایی که از خلفا می‌دید، با خودداری و تسلط بر نفس در گوشه خانه‌اش نشست، همه این سکوت‌ها، و رعایت‌ها، برای آن بود که مصالح جهانی اسلام حفظ شود، و یا این‌که کاخ اتحاد و همبستگی اسلام و مسلمین صدمه و خرابی نبیند، به طوری که

۱ - متن بیانات حضرت علی علیه السلام «فخشيت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فيه ثلماً او هدماً» (مترجم)

این ملاحظات را همه از آن حضرت فهمیدند، و مکرّر عمر بن خطاب می‌گفت: «در میان مشکلی قرار نگرفتم که در آنجا ابوالحسن علیه السلام نباشد و آن را حلّ نکند».

یا اینکه می‌گفت: «اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد».

روش امام حسن علیه السلام هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود، که چگونه برای حفظ اسلام با معاویه صلح کرد. زیرا دید که اصرار به جنگ ثقل بزرگ خدا، «قرآن» و حکومت اسلامی یعنی باقیمانده از اسلام واقعی، بلکه نام اسلام را تا پایان دنیا از بین می‌برد این بود که حفظ ظواهر اسلام و نام دین را به قیام ترجیح داد.

گرچه این صلح با معاویه، دشمن سرسخت دین و مسلمین، و دشمن کینه‌توز آن حضرت منجر به آن همه ستم‌هایی که درباره آن حضرت و پیروانش گردید، درحالی شمشیرهای بنی‌هاشم و پیروان آن حضرت از غلافها بیرون آمده بود، و بدون اخذ حقّ از بازگشتن دوباره به غلاف ناراضی بودند، ولی رعایت مصالح عالی اسلام در نظر امام حسن علیه السلام از همه این امور عزیزتر و بالاتر بود.

اما روش امام حسین علیه السلام، که او بر خلاف برادرش، قیام کرد، زیرا او دید حکومت بنی‌امیه طوری است که اگر به همان منوال سابق ادامه یابد و کسی فساد و بدیهای آنها را بر ملا نسازد، آنها اسلام را نابود می‌کنند و عظمت اسلام را از بین خواهند برد. این بود که خواست ظلم و دشمنی بنی‌امیه را در دفتر تاریخ ثبت کند و

ماهیت آنها را رسوا سازد که مسلماً جریان به همین نحو که حضرت امام حسین علیه السلام می خواست انجام شد.

اگر نهضت مقدّس او نبود، اسلام چنان از میان می رفت، که تاریخ از آن به عنوان دین باطل یاد می کرد.

این که شیعیان در طول تاریخ علاقه شدید به تجدید یاد امام حسین و قیام او از راههای گوناگون دارند. بدین جهت است که هم می خواهند، رسالت قیام او را که برای کوبیدن ظلم و ستم به وجود آمده بود تکمیل کنند و هدف او را زنده سازند و هم از دستور ائمه بعد از امام حسین علیه السلام، در باره تجدید خاطره عاشورای حسینی فرمانبری کرده باشند.

علاقه شدید اهل بیت علیهم السلام، به پایداری عظمت اسلام در جهان اگرچه در سلطه لجوج ترین دشمنانشان بود در زندگی امام سجّاد علیه السلام، واضح و آشکار می شود، زیرا آن حضرت با این که در برابر، بی احترامی و جسارت رانسبت به خاندان آن بزرگوار از حدّ گذرانده بودند، و آن حضرت از حادثه جانگداز کربلا، و رفتار بنی امیه با پدر بزرگوار و اهل بیت او تا چه حدّ ظالمانه بود، محزون و عزادار بود، معهدا، آن جناب، در خلوتگاه عبادتش برای پیروزی سپاه مسلمین، و عزّت اسلام، و امنیت و سلامتی مسلمانان دعا می کرد.

قبلاً هم یادآور شدیم که تنها اسلحه امام سجّاد علیه السلام برای نشر

معارف اسلامی دعا بود، لذا آن حضرت به وسیله دعا به پیروانش آموخت، که چگونه در حق ارتش اسلام و مسلمانان دعا کنند؟

امام سجاد علیه السلام، در دعای بیست و هفتم صحیفه سجادیه به نام «دعای مرزداران» چنین می فرماید: «خدایا بر محمد و آلش درود بفرست، و تعداد ایشان (مرزداران را) زیاد کن، سلاح آنان را برنده کن، حوزه استحقاقی آنان را حفظ کن، شر دشمنان را از حومه آنان دور کن، میان آنان دوستی برقرار کن، امور آنها را با عنایت خود کامل گردان نیروی یاری دهنده شان را پشت سرهم برسان، تنهاتو عهده دار مخارجشان باش، و آنان را با یاری خودت نیرو بخش، با دادن صبر و استقامت به آنها کمک کن، با یاد دادن سیاست غلبه بر ضد دشمنان به آنها لطف کن. بعد هم پس از نفرین بر کافران چنین ادامه می دهد:

«بارالها، خدایا جایگاه آنان را نیرومند ساز، (یعنی شهرهای مسلمانان را به وسیله ارتش اسلام حفظ کن) و ثروتشان را زیادتیر گردان، و آنان را از جنگیدن با دشمن، به خاطر عبادت، و بندگی بی نیاز کن، و از زد و خورد با آنها فارغ کن تا بتوانند به آسودگی با تو خلوت کرده مناجات نمایند، تا در روی زمین جز پرستش تو کاری نباشد، پیشانی آنان برای غیر تو به خاک گذارده نشود».

امام سجاد علیه السلام در این دعای بسیار طولانی و در عین حال بلیغ و شیوا، ارتش اسلام را آماده آنچه که برایش شایسته است می نماید،

که دارای فضایل اخلاقی باشند، و در برابر صفوف دشمنان با فشرده‌گی کامل ایستادگی کنند.

آن حضرت در ضمن کلمات این دعا، تعالیم جنگی اسلام، و نتیجه و هدف آن را بیان می‌کند، و روش و تاکتیک مبارزه با دشمن را هنگام برخوردها، و درگیری‌ها توضیح می‌دهد، و در ضمن یادآور می‌شود که باید در تمام مراحل جنگ توکل به خدا و اجتناب از گناهان، و تنها برای خدا جهاد کردن را فراموش نکنند. روش سایر ائمه نیز در برابر زمامداران زمانشان، این چنین بود، گرچه آنان همیشه به انواع کینه‌ها و زورگویی‌های دشمن با شدیدترین قساوت‌ها و بی‌باکی‌های آنان روبرو بودند. ولی وقتی که فهمیدند، حکومت حقّ به آنها بر نمی‌گردد، به آموزش دینی و پرورش اخلاقی مسلمانان پرداختند، و پیروان خود را متوجه مکتب عالی مذهب می‌کردند.

ولی باید به این موضوع اشاره کرد، که آن نهضت‌هایی که در عصر آنان از علوی‌ها و دیگران، به موقع پیوست، با اجازه و میل آنان نبود، بلکه همه آنها به‌طور صریح بر خلاف اوامر و خواست آنان بود، چون ائمه به موجودیت دولت اسلامی از همه کس حتی از خود خلفای بنی عباس راغب تر بودند.

برای اثبات این مدعا کافی است که، وصیت امام موسی بن جعفر

را به شیعیان بخوانیم، که می فرماید: (۱)

«با ترک اطاعت پادشاه، خود را ذلیل نکنید، زیرا اگر آن پادشاه عادل است، از خداوند بقای او را بخواهید و اگر جابر و ستمکار است، از خدا بخواهید او را اصلاح کند. چون صلاح شما در صلاح پادشاهتان است. و پادشاه عادل به منزله پدر مهربان است پس آنچه را که برای خود زشت می دانید برای پادشاه هم نخواهید.»

این است منتهای آن چیزی که در محافظت رعیت برای سلامتی پادشاه اسلام، دستور داده اند، ولی بعضی از نویسندگان معاصر، چه خیانت بزرگی مرتکب می شوند، هنگامی که شیعه را به عنوان یک جمعیت سرّی، خرابکار، یا طایفه بنیان برانداز معرفی می کنند؟

درست است، که هر مسلمانی پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام باشد، با ستم ظالمان دشمن است، و با اهل جور، فسق و فساد، میانه خوبی ندارد و با آن که به ستمگران کمک و یاری می کنند، با نظر تنقّر و حقارت، و انزجار می نگرد و همیشه نسل به نسل این خوی نیک و شیوه درست را حفظ می کند. ولی این رفتار به آن معنا نیست که شیعه را مکرکننده و فریب کار بشناسند.

زیرا شیعیان، هیچ گاه روششان این نیست که علیه حکومتی که به نام اسلام به مردم تسلط دارد قیام کنند، و یا از آن بدگویی

۱ - وسائل الشیعه، کتاب امر به معروف و نهی از منکر، باب ۷. (مؤلف)

نمایند.

نه به طور مخفیانه و نه به طریق آشکار و علنی، شیعیان هیچگاه اغفال کردن مردم مسلمان را روا نمی‌دانند، مذهب و طریقه آن مسلمانان هر چه باشد برای شیعه مهم نیست، چون این روش را از امامان خود فرا گرفته‌اند.

به عقیده شیعیان هر مسلمانی که، به کتابهای خداوند و رسالت پیامبر اسلام گواهی دهد، مال، ملک، خون و آبرویش از تعرض مصون است، خوردن مال هیچ مسلمانی در نظر شیعه جایز نیست مگر این‌که با رضایت او باشد. چون مسلمانان طبق دستور اسلام، با یکدیگر برادرند، پس آنها باید حقوق برادرشان را که شرح آنها در مبحث بعدی می‌آید، کاملاً رعایت کنند.

بخش چهل و دوم

اعتقاد ما درباره حقوقی که مسلمانان

نسبت به یکدیگر دارند

از بزرگترین و زیباترین دعوتهای دین مقدس اسلام، همین دعوت به برادری میان مسلمانان، با وجود همه اختلافهای طبقاتی، و مراتب و شئون مختلفی که دارند، می‌باشد. کما این‌که، بی‌ارزشتترین و پست‌ترین کار مسلمانان امروز و گذشته آن است که

حقوقی که مسلمانان نسبت به یکدیگر دارند □ ۲۰۳

به مقتضیات این برادری دینی توجه نکردند و در این باره مسامحه و کوتاهی نمودند، زیرا کمترین مقتضیات این برادری همان طوری که از سخنان امام صادق علیه السلام استفاده می‌شود این است که «هر مسلمانی باید برای برادر مسلمانش آن را بپسندد، و دوست بدارد که برای خود می‌خواهد و آن چه را که برای خود نمی‌پسندد، برای سایر مسلمانان هم نپسندد».

بر ما لازم است که درباره این دستور ساده که مورد نظر اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، بیندیشم، و متوجه شویم که به راستی عمل کردن به این دستور در میان مسلمانان امروز، تا چه اندازه سخت و مشکل است، و مسلمانان امروز در حقیقت چقدر از این دستور دور هستند. به همین یک دستور عمل می‌کردند، هیچ‌گاه به یکدیگر ظلم نمی‌کردند و هرگز تجاوز، دزدی، دروغ، غیبت، سخن‌چینی، تهمت و جسارت به دیگران، در میان آنان دیده نمی‌شد.

بلی اگر مسلمانان به حقیقت همین صفت برادری میان خود آگاه بودند و عمل می‌کردند، مسلماً ظلم و دشمنی از میان می‌رفت، و همه مسلمانان با کمال سرور و کامرانی و طی‌عالیترین مراحل سعادت اجتماعی برادروار، به زندگی خویش ادامه می‌دادند.

در نتیجه، در جوامع بشری همان مدینه فاضله، که آرزوی

فلاسفه پیشین بود، تحقق پیدا می‌کرد، در آن موقع نیازی به حکومت‌ها و دادگاه‌ها، شرطه، زندان، قوانین جزائی، احکام حدود و قصاص نداشتند، و در برابر استعمارگران و جبّاران سر فرود نمی‌آوردند، و زیر چکمهٔ مستبدان طغیان‌گر له نمی‌شدند و عاقبت هم زمین فعلی به زمین دیگری که عدالت، برادری، مساوات و درستی در روی آن جریان داشت، مبدل می‌شد. هم‌چون بهشت و خانهٔ سعادت جلوه‌گر می‌گشت.

در اینجا باید اضافه کنم که اگر قانون محبت و برادری که اسلام از مردم خواسته میان بشر حکومت می‌کرد، از قاموس زندگی ما کلمهٔ «عدل» برداشته می‌شد، زیرا در آن هنگام ما نیازی به عدالت و استفاده از قوانین عادلانه نداشتیم تا محتاج بکار بردن واژهٔ عدالت باشیم. بلکه، همان قانون محبت و برادری برای انتشار نیکی‌ها و استقرار امنیت، سعادت و کامرانی برای ما کافی بود.

زیرا آدمی هنگامی به سوی قانون (و عدالت) می‌رود که در جامعه‌اش «محبت» نباشد، چون می‌بیند در آنجا که میان افرادی مانند پدر، پسر و برادر محبت حکومت می‌کند، موجب می‌شود که انسان در این راه از خواسته‌های شخصی خود بگذرد و با کمال اشتیاق و رضایت از حریم محبت دفاع کند، بدیهی‌است که در این صورت همه مشکلات زندگی در پرتو محبت حل می‌شود، و دیگر نیازی به عدالت و مصلحت نیست.

علت تأثیر محبت در زندگی اجتماعی بشر این است که، هر انسانی به حکم فطرت تنها خود را دوست می‌دارد، و همچنین به آنچه که برایش دلپذیر است علاقه دارد. بنابراین او چیزی را که خارج از وجود اوست دوست نخواهد داشت. مگر در صورتی که با آن شیء ارتباط پیدا کند، و آن چیز دلخواه و خوش آیندش باشد. باز هم می‌بینیم، که آدمی ممکن نیست در راه چیزی که آن را دوست ندارد. و مایل به آن نیست، با اراده و اختیار خود، فداکاری کند، و به خاطر آن چیز از تمایلات و خواسته‌هایش بگذرد مگر این که نسبت به آن چیز معتقد باشد، و نیروی اعتقادیش از نیروی تمایلات و خواسته‌هایش قویتر باشد، مانند عقیده به «نیکی و عدالت و احسان» در این صورت به خاطر داشتن تمایلات نیرومندتر (عدالت و احسان به دیگران)، از تمایلات ضعیفش می‌گذرد.

این عقیده وقتی در انسان راسخ‌تر و قوی‌تر می‌گردد، که او دارای روح بلند باشد، روحی که بتواند به خاطر امور فوق مادی از امور مادی بگذرد و چشم بپوشد، در این موقع است که او، بالاتر بودن عدالت و احسان به دیگران را درک می‌نماید.

در صورتی انسان به این تفوق روحی نیاز دارد، که از برقرار ساختن احساس برادری و محبت واقعی میان خود و سایر انسانها عاجز باشد، وگرنه همان طوری که در بالا گفتیم، محبت جای عدالت را می‌گیرد، و با حکومت محبت، دیگر به عدالت نیازی نیست.

از همهٔ مطالب بالا چنین نتیجه می‌گیریم هر مسلمانی که بر او واجب است متّصف به صفت برادری اسلامی باشد، باید در درجهٔ اوّل حس برادری با دیگران را در خود تقویت کند هرگاه در اثر غالب شدن تمایلات نفسانی از تقویت این حس برادری در خودش ناتوان باشد (چنانکه اغلب مردم همین‌طور هستند)، باید به پیروی از ارشادهای اسلامی، اعتقاد به عدالت و نیکی به دیگران را در وجودش تقویت کند، تا در پرتو آن اعتقاد به هدف‌های اسلامی خود برسد، و اگر از این کار هم عاجز شد او از مسلمانی فقط اسمی دارد، ولی در حقیقت از ولایت پرچم الهی بیرون رفته است.

لذا طبق گفتهٔ امام که بعداً بیان خواهیم کرد، خداوند به چنین مسلمانی لطف و توجهی ندارد.

لکن بیشتر اوقات، شهوات و تمایلات نفسانی سرکش بر انسان غلبه می‌کند، در نتیجه نمی‌تواند عقیدهٔ عدالت‌خواهی را قلباً درک کند تا چه رسد به این‌که، نیروی عقیده به عدالت را در کشور وجود خود متمرکز و مَجّهز کند تا به نیروی خواسته‌های سرکش نفسانیش فایق آید.

به همین جهت است که اگر در انسان، حس برادری راستین رشد نکرده رعایت حقوق برادری برایش از دشوارترین تعلیمات دینی خواهد بود.

با توجّه به همین نکته بود که امام صادق علیه السلام، در پاسخ یکی از

حقوقی که مسلمانان نسبت به یکدیگر دارند □ ۲۰۷

اصحابش «معلی بن خنیس»، که از امام دربارهٔ حقوق برادری سؤال کرده بود از ترس این که این شخص این حقوق را بداند ولی نتواند به آنها عمل کند، رعایت حال او را نمود، و زیادتیر از نیروی تاب و تحمل او توضیح نداد.

معلی بن خنیس گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «حق مسلمان بر مسلمان دیگر چیست؟»

فرمود: هر مسلمانی به مسلمان دیگر هفت حق واجب دارد، که هرکدام از این حقوق بر گردن مسلمان دیگر هم واجب است. اگر هرکدام از آنها آن حقوق را ضایع کنند از سمت ولایت و اطاعت خداوند بیرون رفته و از جانب خدا برای او بهره و لطفی نیست.

گفتم: قربانت گردم، آن حقوق کدامند؟

فرمود: ای معلی من نسبت به تو شفقت دارم، می ترسم این حقوق را بدانی و عمل نکنی، آن وقت آنها را تباه ساخته‌ای.

گفتم: به یاری خدا امیدوارم موفق بشوم.

در این هنگام، حضرت حقوق هفتگانه را بیان کرده، فرمود: اوّل از آنها ساده‌ترین آنهاست، و آن این که «برای دیگران همان کارهایی را دوست بداری، که برای خود می‌خواهی و برای دیگران آن چیزهایی را نپسندی که برای خود نمی‌پسندی».

وای به حال ما مسلمانان، اگر این کوچکترین و ساده‌ترین آن حقوق باشد. سیاه باد روی مسلمانی که خود را مسلمان می‌داند،

ولی ساده‌ترین دستور اسلام را عمل نمی‌کند، عجب‌تر آنکه این عقب‌ماندگی و انحطاط را به اسلام نسبت می‌دهند در صورتی که عمل مسلمانان باعث این انحطاط شده است.

آری همه گناهان متوجه کسانی است که خود را مسلمان می‌نامند ولی حاضر نیستند به ساده‌ترین دستور واجب دینی‌شان عمل کنند.

اینک لازم می‌دانم که تنها به منظور ثبت در تاریخ و برای این‌که علت عقب‌ماندگی و تصور خود را بشناسیم این حقوق هفتگانه را که امام صادق برای معلی بن خنیس شرح داده در این کتاب ذکر بنمایم.

۱ - برای برادر مسلمان چیزی را دوست بداری که برای خود می‌خواهی و برای او چیزی را نپسندی که برای خودت نمی‌پسندی.

۲ - از دشمنان کردن برادر مسلمان دوری کنی و آنچه را که طبق رضایت اوست انجام دهی، و دستوراتش را اطاعت کنی.

۳ - با جان، مال، زبان، دست و پای خود او را یاری دهی.

۴ - چشم بینا و راهنما و آئینه او باشی.

۵ - تو سیر نباشی در حالی که او گرسنه است، تو سیراب نباشی و او تشنه، تو ملبس به لباس نباشی در صورتی که او برهنه است.

۶ - اگر تو خدمتگزار داری، و برادر مسلمان ندارد، بر تو واجب است که خدمتکار خود را بفرستی، تا لباسهای او را بشوید، و

غذایش را تهیه کند و فرشش را بگستراند.

۷- اگر در مورد کاری برای تو سوگند یاد کرده، او را از مسئولیت سوگندهایش رها سازی، دعوتش را اجابت کنی، در بیماریش از وی عیادت نمایی بر جنازه‌اش حاضر شوی، اگر دانستی که او حاجتی دارد، قبل از این که اظهار کند در انجام حاجتش پیشدستی کنی، و زودتر به رفع نیاز او پردازی.

بعد امام علیه السلام گفتارش را با این جملات پایان می‌دهد: «وقتی که این حقوق را رعایت کردی رشته محبت خود را به محبت او و رشته محبت او را به محبت خود پیوند دادی»^(۱).

به همین مضمون روایات بسیاری از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده، که عده زیادی چنین توهّم می‌کنند، که منظور از برادری در احادیث ائمه علیهم السلام برادری میان افراد شیعه می‌باشد، نه بین همه فرقه‌های مسلمان، لکن مراجعه به متن همه احادیثی که در این باره آمده، این توهّم را رفع می‌کند.

البته ائمه علیهم السلام از جهت دیگر شدیداً مسیر مخالفین را انکار می‌کردند و عقیده آنها را درست نمی‌دانستند، ولی درباره اخوت منظورشان همه مسلمانان است. و برای اثبات صحت این گفته کافی است که حدیث معاویه بن وهب را به نظر خوانندگان

۱- نقل از وسائل الشیعه، کتاب حج، ابواب احکام دهگانه، باب ۱۲۲، حدیث ۷. (مترجم)

برسانیم.^(۱)

وی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما با سایر مسلمانان که با ما معاشرت دارند، ولی شیعه نیستند چگونه رفتار کنیم؟ فرمود: امامان شما، از بیماران آنها عیادت می‌کنند، جنازه‌های آنان را تشییع می‌کنند، بر له و یا علیه آنان در پیش قاضی شهادت می‌کنند، و به امانت آنان خیانت نمی‌کنند.

اما برادری که ائمه علیهم السلام از شیعیان خود خواسته‌اند، از این برادری اسلامی هم بالاتر است. چنانکه در فصل تعریف شیعه، احادیثی هستند که بر این مطلب دلالت دارند، که برای نمونه کافی است گفتگوی بین «أبان بن تغلب»، یکی از اصحاب امام را با امام صادق علیه السلام، در اینجا نقل کنم.

أبان گوید^(۲) با امام صادق علیه السلام در خانه خدا مشغول طواف بودیم در این هنگام، یکی از شیعیان خود را به من رساند، و از من خواست برای انجام کاری به همراه او بروم، در این لحظه امام صادق علیه السلام ما را با هم دید، و به من فرمود: این شخص با تو کار دارد؟
گفتم: بلی.

فرمود: طواف را رها کن و با او برای انجام حاجتش برو.
گفتم: اگر چه طواف واجب باشد؟ آن را رها کنم؟

۱ - به نقل از اصول کافی، کتاب العشره، باب اول. (مترجم)

۲ - به وسایل الشیعه، کتاب حج، ابواب العشره، باب ۱۲، حدیث ۱۶ مراجعه کنید.

فرمود: آری.

أبان گوید: همراه او رفتم، و بعد از انجام کارش به خدمت امام شرفیاب شدم، از ایشان دربارهٔ حق مؤمن سؤال کردم.

فرمود: از این سؤال در گذر، و تکرار نکن.

ولی من سؤال را دوباره گفتم، تا این که فرمود: ای أبان آیا ثروت خود را با او تقسیم می‌کنی؟ سپس امام به من نگریست، و آنچه را که با شنیدن سخن امام به من دست داده بود، از چهره‌ام خواند و فرمود:

ای أبان آیا می‌دانی که خداوند ایثارکنندگان را یاد کرده؟^(۱)
گفتم: بلی می‌دانم.

فرمود: وقتی که اموالت را با او تقسیم کردی باز هم دارای مقام ایثار نمی‌شوی زیرا وقتی به مقام ایثار می‌رسی که نصف مالت را به او بدهی، از نصف دیگری که برایت باقی مانده نیز به او بدهی؟ بنابراین من می‌توانم بگویم، به راستی زندگی ما چقدر شرم‌آور است؟ که در حقیقت روا نیست خود را مؤمن بنامیم، چون ما در یک وادی و مرحله‌ای هستیم، امامان ما در یک وادی دیگر. بلی همان حالت که به فرمودهٔ امام دربارهٔ «تقسیم اموال» به أبان رخ داد به همهٔ کسانی که این حدیث را بخوانند رخ می‌دهد و چنان خود را به فراموشی زده از حدیث رو برمی‌گردانیم، که گویا، مخاطب

۱ - «ویؤثرون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة»، سورهٔ حشر، آیهٔ ۹.

حدیث ما نیستیم، بلکه دیگرانند و هیچگاه نفس خود را مانند یک فرد مسؤول محاسبه و مؤاخذه نمی‌کنم.

فصل پنجم

معاد

بخش چهل و سوم

عقیده ما درباره زنده شدن دوباره و معاد

ما معتقدیم که خداوند متعال انسانها را پس از مرگ در روز موعود، در خلقت جدیدی برمی‌انگیزاند، تا نیکوکاران را پاداش دهد و گناهکاران را عذاب نماید.

به‌طور کلی این عقیده صرف‌نظر از جزئیات آن، مورد اتفاق همه ادیان آسمانی و فلاسفه می‌باشد و هر فرد مسلمان طبق عقیده قرآنی که پیامبر گرامی‌اش آن را آورده، ناگزیر است به این اعتقاد اعتراف نماید.

زیرا کسی که اعتقاد یقینی به خداوند و رسالت محمد ﷺ دارد و معتقد است که خداوند او را از جانب خود به عنوان هدایت انسان‌ها و اعلام دین حق فرستاده، به‌ناچار باید به آن چیزی که قرآن از آن خبر داده، از قبیل روز رستاخیز، ثواب و عقاب، بهشت و نعمت‌های آن و دوزخ و آتش‌های آن ایمان داشته باشد.

در قرآن قریب هزار آیه، به‌طور صریح به موضوع معاد و زنده شدن مجدد مردم اشاره می‌کند، بنابراین هرگاه کسی در این‌باره تمسک و تردید کند معلوم می‌شود که در اصل اعتقاد به رسالت رسول اکرم ﷺ و یا در اعتقاد به وجود خداوند، و قدرت او شک

دارد. از این هم بالاتر، در اصل همهٔ ادیان و در صحت همهٔ ادیان و شرایع الهی مشکوک و مردّد است.

بخش چهل و چهارم

عقیده ما در مورد معاد جسمانی

شیعهٔ امامیه علاوه بر معتقد بودن به اصل بعثت و معاد، معاد جسمانی را هم از ضروریات دین می‌داند، چنان‌که در یکی از آیات قرآن می‌خوانیم: «آیا انسان گمان می‌کند که ما در روز قیامت استخوان‌های او را جمع نمی‌کنیم؟ نه! این گمان درست نیست، بلکه ما قادر هستیم حتی سرانگشتان او را مانند اوّل درست کنیم»^(۱).

باز هم در یک آیهٔ دیگر می‌خوانیم: «اگر از گمان منکرین تعجب می‌کنی پس از آن عجب‌تر گفتار آنهاست که می‌گویند: «پس از آنکه خاک شدیم آیا بار دیگر خلقت جدیدی خواهیم یافت؟»^(۲) در یک آیهٔ دیگر آمده: «آیا ما در نخستین بار که موجودات را آفریدیم عاجز بودیم، خیر بلکه این منکران، شک دارند از این که

۱ - «ایحسب الانسان ان لن نجعم عظامه، بلی قادرین علی ان نسوی بنانه»، سورهٔ قیامت، آیهٔ ۳.

۲ - «و ان تعجب فعجب قولهم اذا کنا ترابا ءانّا لفی خلق جدید»، سورهٔ رعد، آیهٔ ۵.

آفرینش جدید خواهند یافت»^(۱).

بطور خلاصه: معاد جسمانی عبارت از این است که، انسان در روز قیامت زنده می‌شود، و بدنش که مدت‌ها پوسیده بود، بار دیگر به همان هیئت و شکل دنیایی خود بر می‌گردد.

البته باید دانست که بیشتر از این عقیده ساده که قرآن منادی آن است اعتقاد به جزئیات و چگونگی معاد جسمانی و ... لازم نیست. بلکه آنچه که لازم می‌باشد همان اعتقاد به اصل معاد و لوازم آن مانند، حساب، صراط، میزان، بهشت، دوزخ، ثواب و عقاب به همان میزانی که قرآن آنها را بیان کرده کافی است.

شناختن تمام مسائل دقیق مربوط به این مسأله که جز متفکران دانشمند اشخاص دیگری به آنها آگاهی ندارند، لازم نیست مانند اینکه: آیا عین همین بدن‌ها برمی‌گردند یا مثل آنها؟ و آیا روح ما مانند بدن‌ها از بین می‌روند یا می‌مانند، تا در روز قیامت به بدن خود ملحق گردند؟

و آیا معاد و حشر مخصوص انسان‌هاست، یا همه انواع حیوانات هم محشور می‌شوند؟

و آیا زنده‌شدن بدن‌ها در روز قیامت تدریجی است یا دفعی؟^(۲)

۱ - «افعینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید»، سوره ق، آیه ۱۴.

۲ - کسانی که مایل به دانستن این مسائل هستند، بهتر است به کتابهای «علم روحی جدید» به خصوص به کتاب «تاکرانه‌های عالم اثیر» تألیف جیمس فندلای انگلیسی و ترجمه این جانب مراجعه کنند. (مترجم)

مثلاً تنها اعتقاد به بهشت و جهنم لازم است. ولی دیگر لازم نیست که ما معتقد باشیم که بهشت و جهنم حالا وجود دارد، و یا این که در آسماندویا در زمین؟، یا بهشت در آسمان است و جهنم در زمین؟!

ضمناً وقتی اصل اعتقاد به وجود میزان واجب باشد، دیگر شناختن این که آیا میزان ترازوی معنوی است، یا مانند سایر ترازوها دو کفه دارد، لازم نمی باشد. همچنین باز هم لازم نیست که بدانیم آیا «صراط» واقعاً جسم لطیف و باریکی (از شمشیر برنده تر و از مو باریکتر) است و یا اینکه مقصود، استقامت معنوی و راه سعادت است.^(۱)

بطور خلاصه از شرایط تحقق اسلام نیست که ما به جزئیات و کیفیات اینها آگاه شویم.

بلی عقیده ساده و قابل درک درباره معاد همان است که دین اسلام گفته است. اگر آدمی بخواهد بیش از آنچه که قرآن به آن تصریح کرده درباره معاد بداند تا دلایل قانع کننده در برابر منکران و شک کنندگان، داشته باشد، چنین شخصی خود را به زحمت می اندازد، و خود را درگیر مشکلات و مباحث بی پایان کرده است. در دین اسلام دستوری نیست که مسلمانها را دعوت به دانستن این همه مطالبی که در کتب متکلمین و فلاسفه انباشته

۱- از کتاب کشف الغطاء، ص ۵، تألیف شیخ بزرگ کاشف الغطاء اقتباس شده است.

شده، کرده باشد. ضرورت‌های دینی، اجتماعی و سیاسی هم ما را به امثال این‌گونه مشاجراتی که در آن کتاب‌ها آمده دعوت نمی‌کند. چون همه آن سخنان از افکار مجادله‌کنندگان به وجود آمده که جز اتلاف وقت و تباهی فکرها، فایده دیگری ندارند.

در مورد ردّ همه این شبهات و شکوکی که در اطراف این تفضیلات به ذهن می‌آید، کافی است که این مطلب را بگوییم که، انسان از درک همه امور و حقایقی که از او پنهان است عاجز می‌باشد.

به علاوه ما می‌دانیم که خداوند متعال دانا و توانا به ما خبر داده که معاد و روز رستاخیز و حشر و نشر حقیقت دارد.

انسان یارای آن را ندارد که به وسیله تجربی و بحث چیزهایی را که تجربه‌بردار نیست درک و لمس کند. مگر این‌که در اثر مرگ از این عالم حسّ و تجربه به عالم دیگر منتقل شود.^(۱)

بنابراین چگونه انسان می‌تواند، با اندیشه‌ها و آزمایشات محدود خود مسئله معاد را اثبات و یا نفی کند؟

پس انسان نمی‌تواند با این اندیشه‌ها و تجربه‌های محدود خود در مسئله مهمّی مانند معاد زیاد پیش برود، تا چه رسد به این‌که جزئیات آن را درک کند مگر اینکه از راه خبردادن از غیب یا حدس

۱ - بلی طبق تحقیقات «علم روحی جدید» وقتی که انسان به وسیله مرگ از جسد مادی خارج شد و به جهان دیگر منتقل گشت، چون ادارک و احساس عقلی او وسیع‌تر می‌شود، در آنجا می‌تواند تا حدودی از حقیقت معاد و زنده شدن آگاه گردد. (مترجم)

و یا با گفتن این کلمات که درک این معاد بسیار عجیب و غریب به نظر می‌رسد، خود را مشغول کند.

زیرا به تجربه ثابت شده، که انسان‌ها طبعاً طوری آفریده شده‌اند که چیزهایی را که با آنها مأنوس نیستند و از حیطة علم و حس و تجربه آنان خارج است عجیب و غریب به حساب آورند. مانند همان شخصی که، به منظور تعجب و حیرت از کیفیت حشر و نشر در روز قیامت، استخوانهای پوسیده‌ای را فشار داد به طوری که اجزای آن در فضا پخش شد و گفت: «چه کسی می‌تواند این استخوانهای پوسیده و از هم متلاشی شده را، دوباره به صورت آدم زنده در آورد؟»^(۱)

البته عجب و غریب بودن این مسئله برای او از این جهت بود که مرده‌ای را ندیده بود که پس از پوسیده شدن دوباره به صورت اول زنده شود، ولی این شخص غافل از نخستین خلقت خود بود که چگونه از عدم به وجود آمده در صورتی که همه اجزای بدن او قبل از آفرینش در زمین و فضا پراکنده بود، تا آنکه به صورت انسان موزون و دارای شکل درآمد چنان که در قرآن آمده: «ایا انسان نمی‌بیند که ما او را از نطفه آب منی آفریدیم حال به عوض سپاسگزاری و تواضع در برابر قدرت ما، آشکارا با ما دشمنی می‌کند و برای ما مثل می‌آورد، ولی کیفیت آفرینش خود را

۱ - «من یحی العظام و هی رمیم»، آیه ۷۷، سوره یونس.

فراموش می‌کند».

قرآن در پاسخ چنین شخص بی‌توجه و فراموش‌کاری می‌گوید: «آن کسی که نخستین بار آدمی را از عدم به وجود آورد، دوباره زنده‌اش می‌کند. چون او (خدا) به همه نوع آفرینش آگاه است».

بنابراین ما هم به کسی که معاد را انکار می‌کند می‌گوییم: تو پس از آنکه با آفریننده موجودات و قدرت او و رسالت پیامبر ﷺ و به صحت گفته‌های او اعتقاد پیدا کردی از طرفی هم، علم و درک تو، نه تنها از فهمیدن اسرار و رموز خلقت عاجزند، بلکه از این موضوع که چگونه رشد و نمو کردی، و از یک نطفه‌ای که نه شعور داشت نه اراده و نه عقل، به وجود آمدی و در اثر به هم جسیبیدن ذرات پراکنده و دور از هم به صورت یک انسان موزون و از هر جهت آماده و دارای عقل و تدبیر و شعور و احساس درآمدی، هم آگاه نیستی، ولی به عیان آن را مشاهده می‌کنی. بنابراین، چرا تعجب می‌کنی از این که پس از مرگ و پوسیده شدن زنده خواهی شد؟

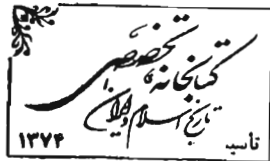
اگر تو بخواهی از راه علم و تجربه به چگونگی زنده شدن مردگان دست یابی، برای تو امکان ندارد. بلکه برای تو یک راه باقی است. و آن این است که تو یا به این «سئله معاد و روز حشر که خداوند دانا و توانای آفریدگار جهان و خالق، از عدم و پوسیدگی در قرآن خبر داده اعتراف کنی و بدانی که هر تلاشی برای کشف راز آن بکنی به

نتیجه نمی‌رسی، چون حدود علم و درک تو از آن کار عاجز است، پس هر اقدامی به کاربری عمل باطل، و قدم‌زدن در صحرای بی‌انتهایی است، و یا بازکردن چشم در میان تاریکی شدید، خواهد بود زیرا انسان با این‌که در چندین قرن اخیر، آن‌همه پیشرفت در علوم و دانش تجربی کرد، برق و رادار را مورد استفاده قرار داد، و همچنین اتم را شکافت، و به هزاران اختراعات دیگر نایل آمد که اگر محال می‌دانستند و او را مسخره می‌کردند. لکن با همه این پیشرفت هنوز نتوانسته، حقیقت برق و اتم را بشناسد، و حتی حقیقت یکی از خواص و اوصاف این‌ها را نمی‌داند، در این صورت چگونه می‌خواهد بر خلقت، و ایجاد موجودات پی ببرد؟

بعد هم از این بالاتر رفته، بخواهد سر معاد و بعث را بشناسد؟ پس با توجه به مطالب بالا، برای انسان شایسته‌ترین کار این است، که وی پس از ایمان به اسلام، از پیروی کردن هوای نفس دوری کند، و به کارهایی اشتغال ورزد، که وضع دنیا و آخرت او را اصلاح می‌کند، و موجب بالارفتن مقام و شخصیت او در پیشگاه خداوند می‌شود، و درباره مطالبی بیندیشد که او را در این راه کمک می‌کند، باز هم در این باره فکر کند، که در عالم پس از مرگ با چه شدایدی روبرو خواهد شد مانند عذاب قبر، حساب و بازخواست پس از حضور در پیشگاه خداوند دانا و مالک جهان، تا برای آن روزی آماده شود که قرآن در تعریف آن چنین می‌گوید:

«هیچ کس به جای دیگری مجازات نمی‌شود و از کسی شفاعت و عوض پذیرفته نمی‌شود و هیچ کس نمی‌تواند انسان‌ها را یاری کند».^(۱)

«پایان مطالب کتاب».



۱ - «واتقوا يوماً لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل، ولا هم ینصرون»، سوره بقره، آیه ۴۸.

خداوند رؤوف را سپاسگزارم که به من فرصت داد، که ترجمهٔ این کتاب را به پایان برسانم، تا به عنوان ارزنده‌ترین هدیه به پیشگاه فرزندان برومند میهن اسلامی که در برابر تجاوز بعثی‌های بی‌دین عراق در جنوب کشور، جانبازی، و فداکاری می‌نمایند تقدیم نمایم.

و از درگاه متعالش مسئلت نمایم که به همهٔ ما شیعیان دوازده‌امامی و بلکه به همهٔ مسلمانان توفیق دهد، تا در راه صراط مستقیم اسلام، که راه انسانیت کامل است قدم برداریم تا در حیات این جهان و جهان آخرت که به ابدیت می‌پیوندد رستگار باشیم. آمین.

تهران - زین‌العابدین کاظمی خلخال

۱

